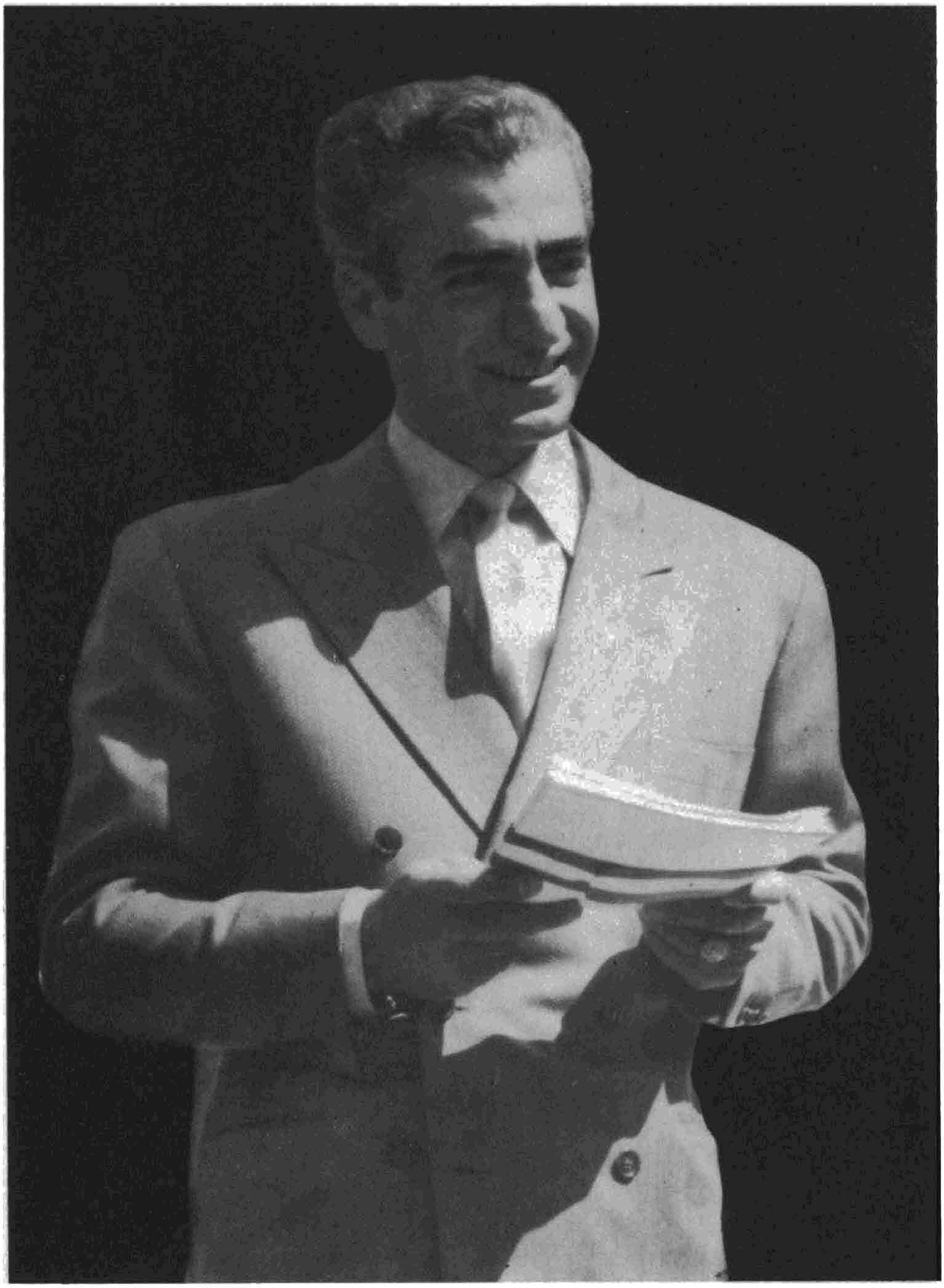
وزارت فرهنگ

توانا بود هر که دانا بود



کتاب سوم دبستان

۱۳۳۹



وزارت فرهنگ

توانا بود هر که دانا بود



کتاب سوم دبستان

حق چاپ محفوظ است

۱۳۳۹

شرکت سهامی افست

نقاشی از محمد زمان زمانی

خطاطی از محمد تسلحشور

این کتاب از اموال دولتی است خرید و فروش آن ممنوع است



خدا ـ میهن ـ شاه

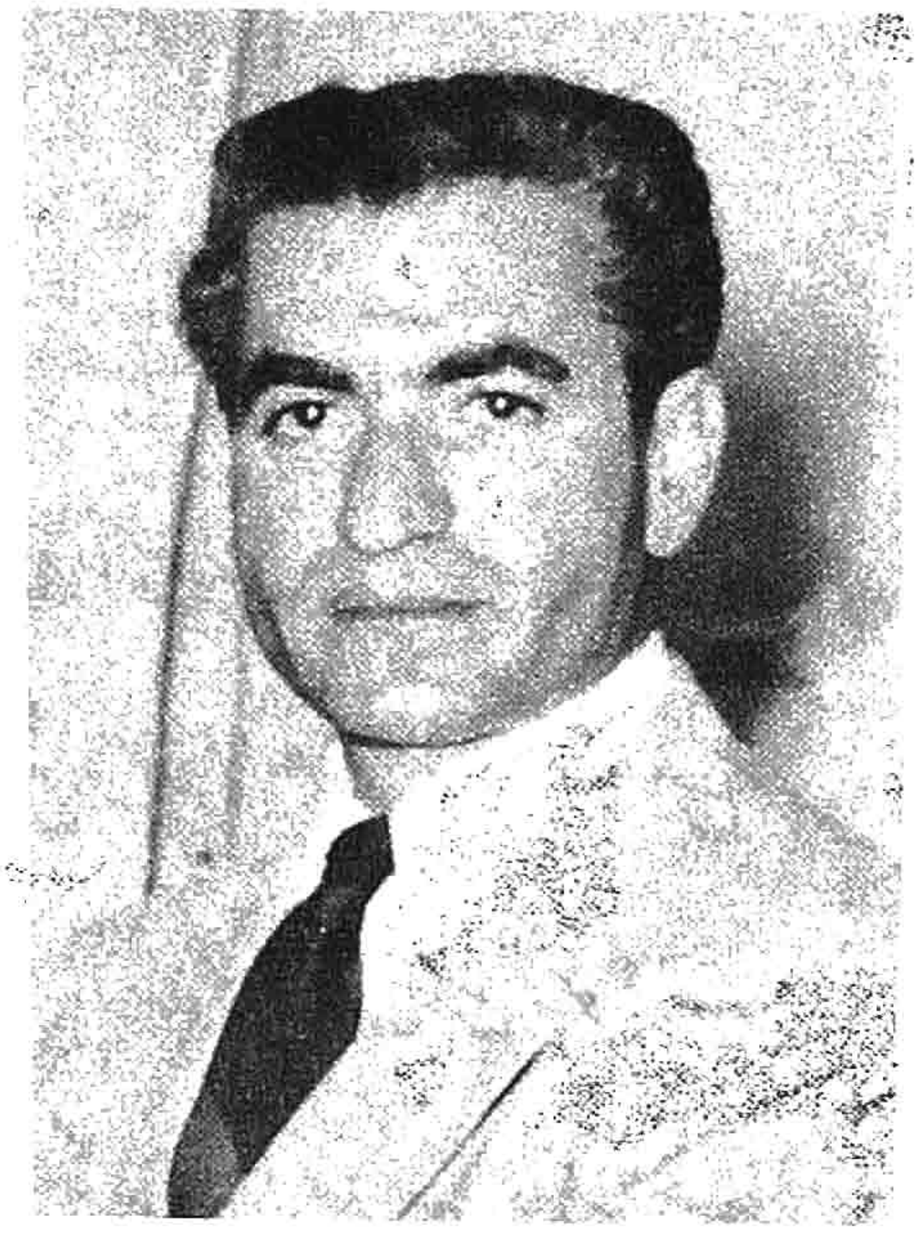
ما پرستندگان یزدانیم — ما همه کودکان ایرانیم

شاه ما مایهٔ سعادت ماست — میهن خویش را نگهبانیم

ملک ایران یکی گلستانست — ما گل سُرخ این گلستانیم
کار ما ورزش است و خواندنِ درس — همه از تنبلی گریزانیم
چون نیاگانِ[1] باستانیِ[2] خویش — راستگوی و درست پیمانیم
همه در فخر ملت و وطنیم — همه در بند دین و ایمانیم
همه از یک نژاد و یک خاکیم — گرز تهران وَ[3] راز خراسانیم
همه پاکیم و راستگوی و شریف[4] — بی خبر از دروغ و بهتانیم[5]
گر دروغی کسی بما گوید — ما از او روی خود بگردانیم[6]
همگی اهل صنعت و هنریم — همگی اهل خیر و احسانیم[7]
از کسی حرف زور نپذیریم — وز کسی مال مُفت نستانیم[8]
حالیا بهر افتخار وطن — ما شب و روز درس می خوانیم[9]

پرسش : ۱- وطن ما کجاست ؟ چرا ایران را دوست می داریم ؟ پدران ما چه صفتهای خوب داشتند ؟ ۲- اگر کسی بما دروغ بگوید یا حرف زور بزند چه می کنیم ؟

(۱، پدران (۲، قدیم (۳، و یعنی وَ اگر (۴، بزرگوار و باشرف (۵، بهتان یعنی نسبت دادن کار بدی بکسی که آن کار را نکرده است (۶، از کسی رُگرداندن یعنی رنجیدن - قهر کردن (۷، خوبی کردن (۸، نمی گیریم دستاندن یعنی گرفتن، (۹، اکنون - این زمان



شاه

اگر همهٔ مردم ایران را بیک خانواده مانند کنیم کشور ایران خانهٔ آنان و رئیس این خانوادهٔ بزرگ شاه است .

شاه همچون پدری مهربان است و مردم بجای فرزندان او هستند .

شاه پیوسته بفکر آبادی کشور است و می خواهد که ایران بزرگ و نیرومند و ایرانیان شاد و سربلند باشند .

اعلیحضرت محمدرضا شاه پهلوی شاهنشاه ایران است .

ما شاه خود را دوست می داریم

پرسش : ۱- اگر کشور ایران را بخانه ای مانند کنیم رئیس این خانه کیست ؟

۲ - چرا شاه را باید دوست بداریم ؟

صُبح

شب تاریک رفت و آمد روز — وه چه روزی چو بخت من فیروز[1]
پادشاه ستارگان[2] امروز — از افق سر برون نکرده هنوز

بازشد دیدگان[3] من از خواب
به به از آفتاب عالمتاب

یک طرف ناله خروس سحر — بانگ[4] الله اکبر از یکسر
از صدای نوازش مادر — وز سخنهای دلپذیر[5] پدر

بازشد دیدگان من از خواب
به به از آفتاب عالمتاب

از اُفق صُبحدم سفیده دمید — آسمان همچو نُقره گشت سفید
با شکوه و جلال[6] و جاه[7] رسید — پادشاه ستارگان خورشید

بازشد دیدگان من از خواب
به به از آفتاب عالمتاب

---

(۱) خوش و مبارک (۲) پادشاه ستارگان خورشید است (۳) دیده یعنی چشم بنابراین معنی دیدگان چشمان است (۴) صدای بلند (۵) دلپسند (۶) بزرگی (۷) پایه بلند

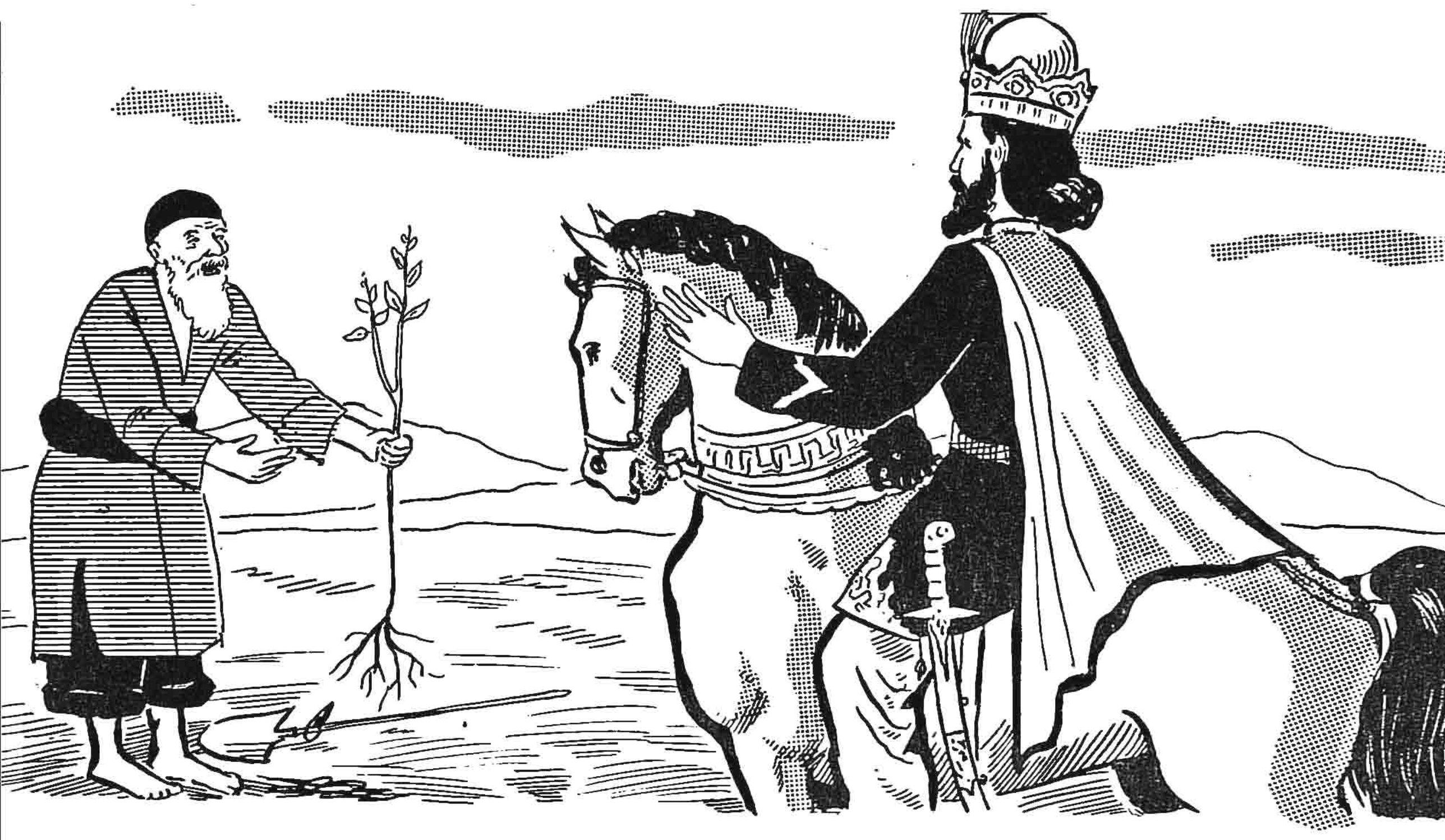
هر کاری شدنی است

از پادشاهی پرسیدند چگونه از سربازی بسرداری رسیدی ؟ جواب داد از سختی نترسیدم و هرگز دلسرد و ناامید نشدم و برای رسیدن بمقصود از مورچه ای سرمشق گرفتم

روزی از دشمنان گریخته بویرانه ای پناه برده بودم و در عاقبت کار خویش اندیشه می کردم . ناگاه چشمم بموری افتاد که دانه ای بزرگتر از خود بدهان گرفته بود و از دیوار بالا می رفت و چون بنیمه راه می رسید دانهٔ سنگین بزمین می افتاد و بار دیگر مور بطلب دانه آمده آنرا از همان راه ببالا می کشید .

شصت و هفت بار شمردم که دانه فرو افتاد و مور از کوشش باز نایستاد تا عاقبت بمقصود خود رسید و دانه را ببالای دیوار رسانید . از دیدن این وضع امید در من پیدا شد و با خود گفتم من از این مورچه کمتر نیستم ، بدبختست تا بمقصود نرسیدم دست از کوشش برنداشتم .

پرسش : ۱- از پادشاه چه پرسیدند و او چه جواب داد ؟ ۲- وی از چه سرمشق گرفت ؟ ۳- نتیجه این حکایت چیست ؟



باغبان نیکوکار

روزی انوشیروان بتماشای صحرا(۱) بیرون رفت . باغبانی پیر(۲) را خورده دید که نهال می نشاند . گفت ای پیر نهالی که تو امروز می نشانی باین زودی بار نمی شود که تو از آن بهره مند شوی ؛ پیر گفت ؛ دیگران نشاندند ما خوردیم و ما می نشانیم دیگران بخورند .

بکاشتند و بخوردیم و کاشتیم و خورند چو بنگری همه بر زرگران(۳) یکدیگریم

پرسش : ۱- انوشیروان بباغبان پیر چه گفت ؟ او چه جواب داد ؟ از سخن وی چه فایده می برید ؟

---

(۱) بیابان (۲) مُسِن (۳) کشاورز

نتیجهٔ حرف نشنیدن

گفت با جوجه مُرغکی هشیار (۱) — که ز پهلوی من مرو بکنار

گربه را بین که دُم عَلَم کرده (۲) — گوشها تیز و پشت خم کرده

چشم خود تا بهم زنی بَرَدَت (۳) — تا کُلَه چرخ داده ای خوردت (۴)

جوجه گفتا که مادرم ترسوست — بخیالش که گربه هم لولوست

گربه جیوان خوش خط و خالیست (۵) — فکر آزار جوجه هرگز نیست

سه قدم دور تر شد از مادر — آمدش (۶) آنچه گفته بود بسر

گربه ناگاه از کمین (۷) برجَست — گلوی جوجه را بدندان خَست (۸)

برگرفتش بچنگ و رفت چو باد — مرغ بیچاره در پیش (۹) افتاد

گربه از پیش و مرغ از دنبال — ناله ها کرد و زد بسی پر و بال

لیک چون گربه جوجه را بُربود — نالهٔ مادرش ندارد سود

گر تضرّع (۱۰) کند وگر فریاد — جوجه را گربه پس نخواهد داد

---

(۱) مرغ کوچک (۲) بلند (۳) بردتُرا (۴) کلاه (۵) زیبا (۶) آمد اورا

(۷) جائیکه خودرا پنهان کرده (۸) زخمی کرده (۹) در پی او یعنی عقب او (۱۰) زاری

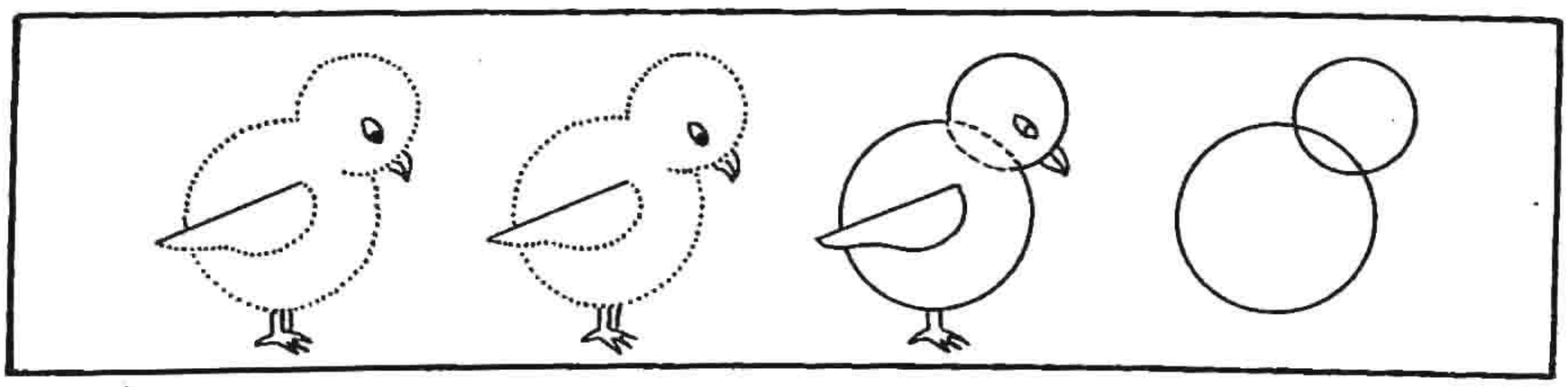
پرسش : مرغ بجوجه چه گفت ؟ جوجه چه خیال کرد ؟ چرا جوجه بچنگ گربه افتاد ؟
وقتی گربه جوجه را گرفت مادرش چه کار کرد ؟ چه وقت گربه گوشش را تیز و پشتش را خم می کند ؟

این جمله ها یعنی چه : گُربه دُم علم کرده تا کُله چرخ داد خوردش
آنچه گفته بود بسرش آمد از کمین بر جَست

تکلیف : این لغات را با دقت چند بار بنویسید و معنی آنها را بخاطر بسپارید :

خوش خطّ و خال کمین پی ربود سود تضرُّع

نقاشی : از روی این شکلها بکشید . از طرف راست شروع کنید .



پرسیدن عیب نیست . ندانستن عیب است

خدا بما چشم داده است برای آنکه ببینیم ، گوش داده است برای آنکه بشنویم ، عقل داده است تا خوب را از بد تمیز دهیم[1] اینکه می گویند چشم و گوش را باز کنید برای آنست که درست ببینیم و درست بشنویم و خوب بیاموزیم و هرچه نمی دانیم از بزرگان و دانایان بپرسیم .

از پرسیدن نباید خجلت کشید .

آدمی در ابتدای زندگی بسیاری چیزها را نمی داند ، واز دیدن و شنیدن و پرسیدن است که دانا می شود . دانشمندان و بزرگان از همین راه دانا شدند . آنان هم روزی کوچک و دانش آموز بودند و بسیاری چیزها را نمی دانستند اما چون از پرسیدن ننگ نداشتند دانا و دانشمند شدند .

تکلیف : از روی این جمله ها ده بار بنویسید و آنها را بخاطر بسپارید :

توانا بود هر که دانا بود جوینده یابنده است

این جمله را معنی کنید : بکوش تا بیابی

---

(۱) تمیز دادن یعنی فرق گذاشتن (۲) شرم و حیا کرد (۳) یعنی پرسیدن را عیب ندانستند

وفای سگ

دهقانی[1] متاعی[2] بشهر آورد و فروخت . پولی راکه از فروش بدست آورد در خرجینی گذاشت و بر ترک[3] اسب بست و بسوی ده روانه شد . دهقان سگی هم داشت که دنبال اسب می دوید . کمی که از شهر دور شد سگ شروع به عوعو کرد و باجست وخیز در جلو اسب او را از رفتن باز می داشت . دهقان هرچه کوشید که سگ را آرام کند نتوانست گمان کرد که سگ هار[4] شده است ، باچوب دستی خود سگ را زد و او را زخمی نمود سگ با اینکه زخم خورده بود ناله کنان از پی اسب می دوید . دهقان برای خلاص خود از سگ را تاخت[5] تا سگ باو نرسد . کمی بعد که خواست از دور ماندن سگ مطمئن[6] گردد پشت سر خود نگاه کرد سگ را دنبال اسب ندید خرجین را هم بر ترک اسب نیافت دانست که خرجین افتاده و فهمید که صدا و حرکات سگ برای متوجه[7] ساختن او بوده است . برگشت و تاخت تا بخرجین رسید و دید که سگ ناله کنان روی آن افتاده است از اسب فرود آمد و سگ را

---

(۱) برزگر (۲) جنس (۳) برعقب زین اسب بست (۴) یک قسم مَرَض است که بیشتر در سگ و گرگ پیدا میشود (۵) دواند (۶) خاطرجمع (۷) متوجه ساختن ، ملتفت کردن

نوازش کرد . سگ باوفا سر بپای صاحب نهاده در دم[1] جان داد .
دهقان از کردهٔ خود پشیمان و غمگین گردید ولی پشیمانی سودی نداشت
خرجین را برداشت و آزرده خاطر راه ده را پیش گرفت .

سگی را لقمه ای هرگز فراموش
نگردد گر زنی صد نوبتش سنگ

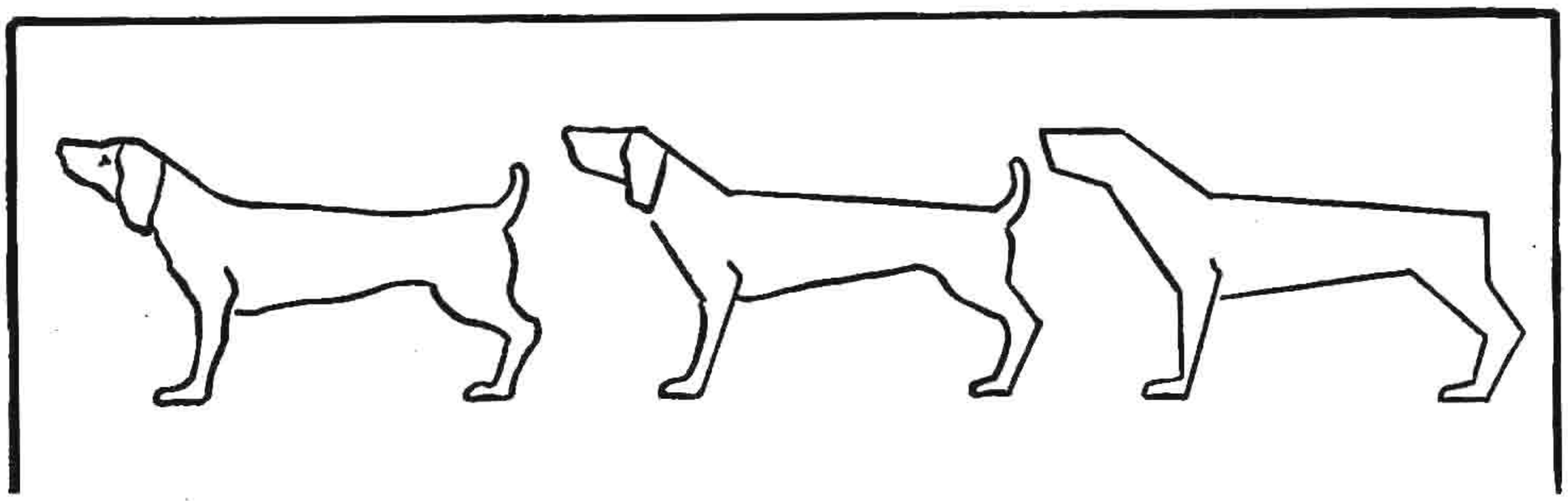
پرسش : ۱- بچه وسیله می توان سفر کرد ؟ هریک از این وسیله ها چه حسن دارد ؟

تکلیف : جمله هایی بگویید که در هرکدام یکی از این کلمه ها باشد :

نوازش وفا پشیمانی آزردگی غمگین خواست

برخاستن .

نقاشی کنید :



---

(۱) در همانساعت

صرفه[1] جویی و احسان[2]

دو نفر برای درخواست اِعانه[3] بدر خانهٔ کسی رفتند . از پشت در صدای صاحبخانه شنیدند که بیانگ بلند بخدمتگار خود می گفت : چوب کبریت را چرا دور انداختی بایستی آنرا نگاه می داشتی چون ممکن است روزی لازم شود .

آن دو نفر بهم نگاه کردند و گفتند نزد عجب مردی آمده ایم ! کسی که برای یک چوب کبریت اینطور سنگینی می کند هرگز اعانه نخواهد داد و با آنکه نا امید بودند در زدند .

صاحبخانه با خوشروئی آن دو را پذیرفت ، پرسید چه می خواهید ؟ مقصود خود را گفتند . فوری هزار ریال بآنان داد . آن دو تن بسیار

---

(۱) بیهوده خرج نکردن (۲) نیکی کردن (۳) کمک



تعجب کردند و از او پرسیدند شما که از یک چوب کبریت نمی گذرید چگونه هزار ریال بآسانی بخشیدید ؟

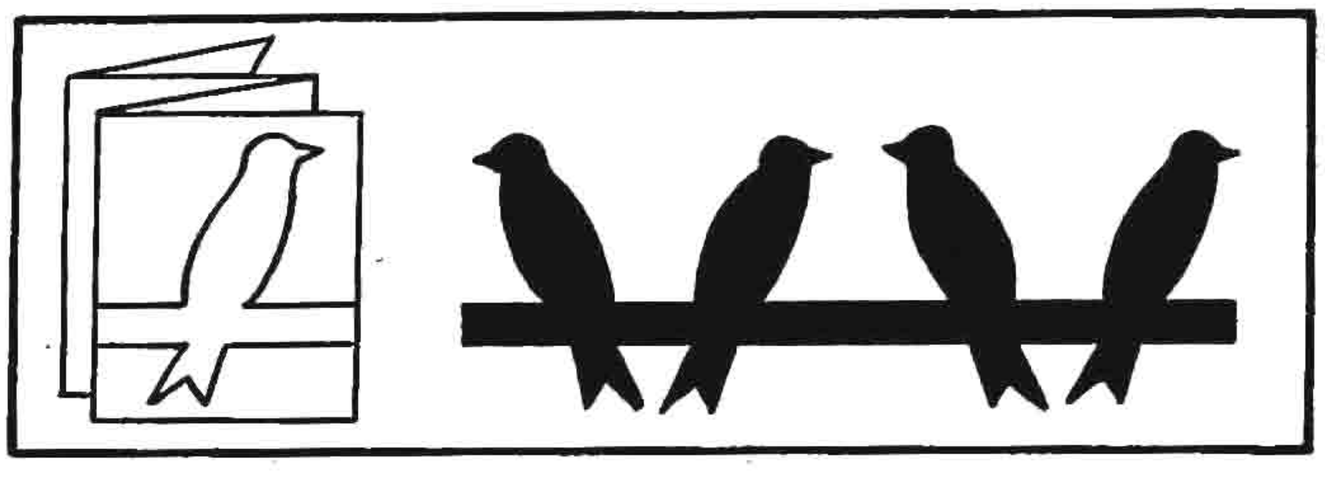
صاحبخانه گفت من اگر در جای خود آن طور صرفه جویی نمی کردم اکنون که موقع تنگ است نمی توانستم این طور بخشش کنم ، که هر چیزی بجای خویش نیکوست .

پرسش : ۱ - آیا اعانه دادن کار خوبی است ؟ چرا ؟

۲ - بنظر شما صاحبخانه چگونه مردی بود ؟

۳ - صحبت درخواست کنندگان را با صاحبخانه نقل کنید ؟

کاردستی : شکل کلاغ را در کنار کاغذی بکشید مانند شکل زیر دست چپ تا کنید باقیچی اطراف شکل را ببرید بعد کاغذ را باز کنید



درستکار باشید

احمد از دبستان بخانه می رفت در راه یک سکه پنج ریالی پیدا کرد خوشحال شد خواست با آن چیزی بخرد . کمی فکر کرد و گفت این پول مال من نیست آنرا نگاه می دارم تا صاحبش پیدا شود . چند قدم که رفت دختری را دید که می آید و پریشان حال بزمین نگاه می کرد . پرسید چی چه می گردی ؟ گفت مادرم ناخوش است می رفتم چیزی برای او بخرم پولم را در راه گم کردم .

احمد خوشحال شد که صاحب پول را شناخته است و پولی را که یافته بود بدختر داد و دختر هم دلشاد شد و از او تشکر[1] کرد .

احمد چون بخانه رسید سرگذشت را برای مادر خود بیان کرد .

مادر گفت کار خوبی کردی ، درستی بهترین صفت است .

خداوند بدرستکار پاداش[2] می دهد و همه او را دوست خواهند داشت .

پرسش : اگر شما چیزی را پیدا کنید چه خواهید کرد ؟

---

(۱) شکرگزاری - اظهار امتنان (۲) اجر - مزد

بچّهٔ خوب

بچّهٔ خوب و عاقل و هشیار[1] — اوّل صبح می شود بیدار

می رود از اطاق خود بیرون — می برد آب و حوله و صابون

می کند دست و روی خود را پاک — خوب دندان خویش را مسواک[2]

می زند شانه تمیز بموی — صاف و براق[3] می کند سر و روی

می کند پس لباس خود در بر[4] — می رود با ادب پیش پدر

سخن اوّل و شروع[5] کلام — می کند با پدر بمهر سلام

می رود با دهان خندان پیش — می زند بوسه دست مادر خویش

می نشیند برای صبحانه — بعد از آن ترک می کند خانه

بدبستان برای کسب کمال — بچّهٔ خوب می رود خوشحال

پرسش : ۱- بچّهٔ خوب و عاقل اوّل صبح چه می کند ؟

۲- از روی این شعر دو بار بنویسید .

بدبستان برای کسب کمال — بچّهٔ خوب می رود خوشحال

---

(۱) هوشیار در این شعر هشیار شده است (۲) چیزی که با آن دندان را پاک می کنند و می شویند

(۳) درخشان (۴) برتن (۵) آغاز اوّل (۶) سخن

بهترین سفارشنامه

بازرگانی(۱) در روزنامه اعلان کرد یک حسابدار احتیاج دارد .

چندین نفر برای این کار نزد وی رفتند و هریک سفارشنامه ای از یکی

از دوستان بازرگان همراه داشت در آن میان جوانی مؤدب(۲) و عاقل(۳)

بود که سفارشنامه نداشت . بازرگان همین جوان را پذیرفت و باقی را

رد کرد .

یکی از دوستان بازرگان از وی سبب پرسید که چرا از میان همه

داوطلبان این جوان را برگزیدی . بازرگان جواب داد همراه این جوان

چند سفارشنامه بود که دیگران نداشتند بدین سبب اورا برگزیدم :

پیش از ورود کفشهایش را پاک کرد ؛ در را آهسته بست ؛ کتابی را که

روی زمین افتاده بود با ادب برداشت و روی میز گذاشت در صورتیکه

دیگران آنرا نادیده گرفته از روی آن گذشتند ؛ همان موقع(۴) که او احوال خود

را بیان می کرد پیرمردی داخل اطاق شد جوان برخاست و جای خود را

بپیرمرد داد ؛ پرسشهای مرا هم شمرده و روشن جواب گفت ؛ لباسش با

(۱، تاجری (۲، با ادب (۳، خردمند - دارای عقل (۴، وقت

وجود کهنگی پاگیزه ، مویش شانه زده و ناخنهایش کوتاه و پاک ، درخواستی
هم که نوشته بود خوب و خوش خط بود ؛ از حسابداری هم اطلاع کافی
داشت .

رفتار نیک و معلومات برای هرکس بهترین سفارشنامه است .



روباه وخروس

روزی خروسی جهان دیده[1] در اطراف دهی تماشامی گشت ناگاه برسر راهی ایستاد بانگ[2] برآورد ، روباهی که در آن نزدیکی بود آواز او بشنید وطمع[3] در او کرد ، تند وتیز بدوید تا بنزدیک خروس رسید .

خروس ازترس بالای دیوار رفت ، روباه گفت چرا ازمن می ترسی ؟ مگرنمی دانی پادشاه فرمان داده است که هیچکس نباید بدیگری جور وستم[4] کند باید کبوتر هم آشیانه باز باشد وميش همنشین گرگ . اکنون باید من وتو با یکدیگر دوست شویم . خروس درمیان سخن اوگردن درازکرده وبرادمی نگریست روباه گفت بکجا نگاه می کنی ؟ خروس گفت جانوری می بینم مانند گرگ که باگوشهای تیز، مانند بادبسمت ما می دود . روباه ازاین سخن لرزه براندامش افتاد هراسان[5] پناهگاهی می جست که پنهان شود .

خروس گفت بیا ببینیم این حیوان کیست . روباه گفت این علامتها که تومی گویی مال سگ است ومن دیدار اورا خوش ندارم .

خروس گفت مگرنگفتی که پادشاه فرمان داده است ازکسی بکسی ظلم نرسد ؟

---

(۱) باتجربه (۲) صدا (۳) میل کرد خروس راشکارکند (۴) ظلم (۵) ترسان

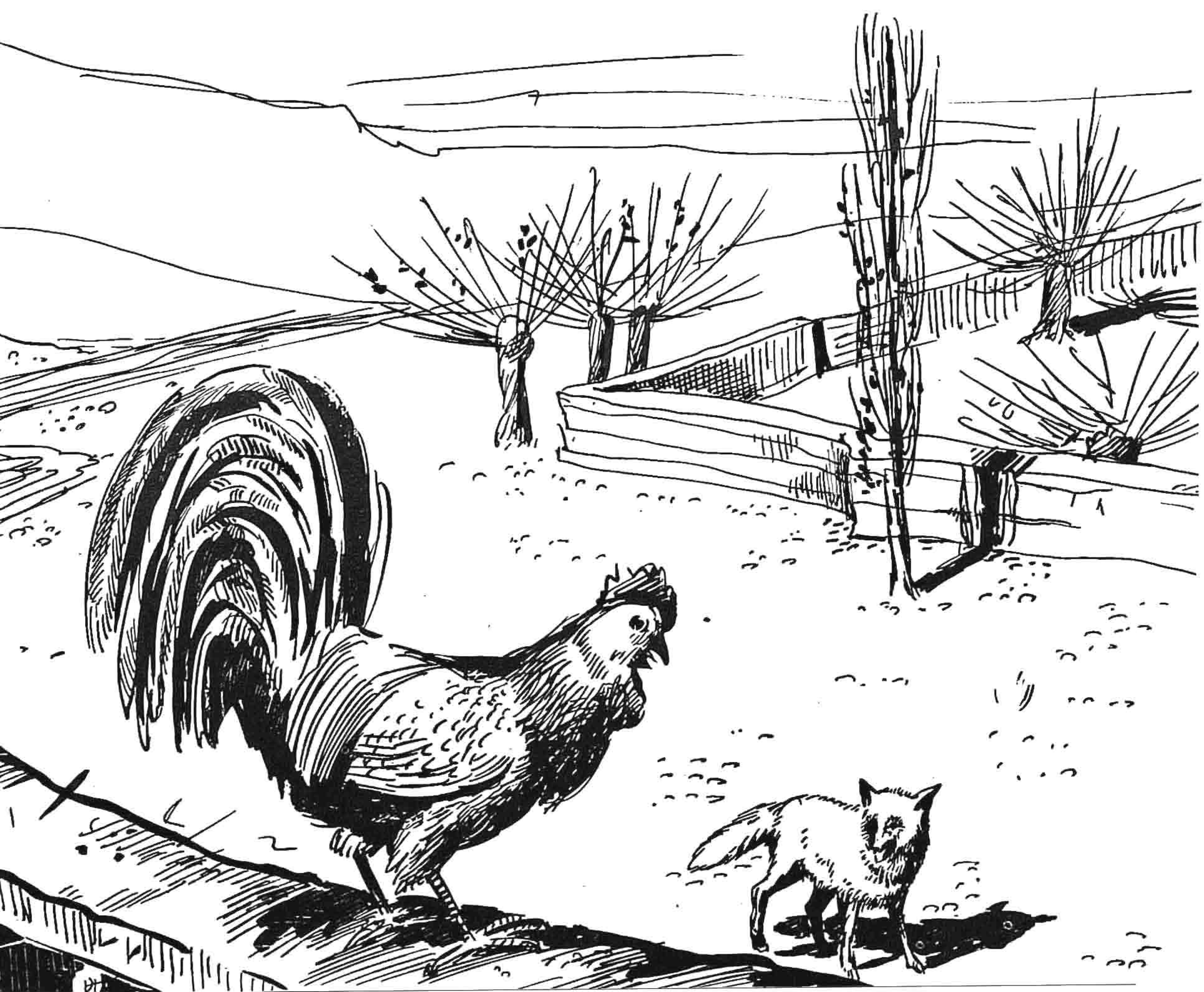
روباه جواب داد بلی آما ممکن است که این سگ فرمان را نشنیده باشد ،
حالا جای ایستادن نیست از آنجا بگریخت و بسوراخی داخل شد .

پرسش : ۱- چرا وقتی روباه نزدیک شد خروس بالای دیوار رفت ؟

۲- آنچه روباه پیش از پیدا شدن سگ بخروس می گفت راست بود ؟ برای چه این حرفها را می زد

۳- آیا ممکن است روباه و خروس باهم دوست شوند .

تکلیف : جمله ای بگویید که در آن کلمه های « ترس » و « لرز » باشد .





معما (۱)

دهقانی یک مرغ و یک روباه و یک برّه همراه داشت و می خواست با یک قایق از رودخانه بگذرد . قایق کوچک بود و دهقان نمی توانست بیش از یکی از این سه حیوان را همراه ببرد . چون می دانست که روباه دشمن مرغ و برّه است متحیّر (۲) ماند بچه ترتیب این حیوانات را آن طرف رودخانه ببرد که آسیبی از روباه ببرّه و مرغ نرسد . عاقبت فکری بخاطرش رسید و طوری هر سه را آن طرف رودخانه برد که روباه نتوانست بمرغ و برّه صدمه برساند . آیا می توانید بگویید چه کرد اگر نتوانستید در صفحه دیگر این کتاب حلّ معمّا را خواهید یافت (۳) .

---

(۱) مطلب پیچیده و دشوار (۲) سرگردان - حیران (۳) گشودن - جواب دادن

جواب معمای دهقان با روباه و مرغ و برّه

دهقان نخستین[1] بار روباه را با خود برد و تنها برگشت . بار دوم برّه را همراه برد و در آن طرف رود خانه گذاشت و روباه را برگردانید . دفعهٔ سوم روباه را گذاشته مرغ را همراه برد و تنها برگشت . بار چهارم روباه را با خود برد . باین ترتیب روباه نتوانست بمرغ و برّه آسیب برساند .

---

(۱) یعنی «بار اوّل»



بلی سواد فریب می خورد

شیّادی[1] بدهی رفت و مردم را فریب داد و دور خود جمع کرد . از قضا[2] دانشمندی بآنجا وارد شد . اهل ده نزد او رفته پرسشها می کردند شیّاد دید اگر مرد عالم[3] روزی چند در ده بماند دروغهایش آشکار و مشتش باز خواهد شد و مردم از دورش پراکنده خواهند گشت . باهل ده گفت : این شخص که اینجا آمده است چیزی نمی داند و من این مطلب را بر شمارو شن خواهم ساخت .

روز دیگر در حضور همه از دانشمند خواست که کلمهٔ مار را بنویسد . او کلمهٔ مار را نوشت مرد شیّاد سری جنبانید و گفت عجب ماری نوشتی ! آنگاه خود کاغذ را گرفت شکل ماری را روی آن کشید و بهمه نشان داد . گفت

---

(۱) مردم فریب (۲) اتفاقاً (۳) دانا



. ای مردم خدا بشما چشم داده است؛ ببینید مار این است که من نوشته ام یا آنکه او نوشته است ؟ اهل دِه چون بسیواد بودند و نوشتن کلمهٔ مار را نمی دانستند شکل مار را که دیدند گفتند البتّه مار همین است که شما نوشته اید . دانشمند غمگین شد و از دِه بیرون رفت . چندی بعد که بعض مردم دِه باسواد شدند بشیّادی مرد بی سواد پی بُردند و دانستند که فریب او را خورده اند و حق با مرد عالِم بوده است و از کردهٔ خود پشیمان گشتند .

پرسش :

شیّاد چه قصدی داشت ؟ چرا مردم دور او جمع شدند ؟ وقتی که مرد عالم را دید چرا در صدد بیرون کردن او برآمد ؟ مرد عالم چرا از دِه بیرون رفت ؟ مردم دِه چه وقت از کردهٔ خود پشیمان شدند ؟

تکلیف :

از روی این جمله ده بار بنویسید :

بی سواد مانند آدم کور است

جمله هایی بگویید که هریک یکی از این کلمه ها را داشته باشد :

بی سوادی مُشت غمگین پشیمان فریب پراکنده

آواز شغال و رقص شتر

شغالی باشتری دوست شد . روزی خواستند باهم بنیزاری بروند تا در آنجا شغال شکاری بدست آرد و شتر هم از علف خود را سیر کند . برای رسیدن بمقصد ناچار بودند که از رودی گذر کنند . شتر شغال را بپشت گرفت و هر دو از آب گذشتند .

چون بنیزار رسیدند شغال شکاری بچنگ آورد ، خود را سیر کرد و خواست بجای اوّل خود برگردد . شتر که هنوز سیر نشده بود بشغال گفت ای رفیق اندکی صبر کن تا من هم سیر شوم . امّا شغال اعتنایی بخواهش رفیق خود نکرد و بنای فریاد و زوزه را گذاشت .

دهقانان از شنیدن زوزهٔ شغال بنیزار هجوم آوردند . شغال خود را پنهان کرد و شتر کُتک بسیار خورد و ناچار از نیزار بیرون آمد . شغال هم دنبال او روان شد و هر دو شتابان راه فرار پیش گرفتند . چون برود خانه رسیدند شتر شغال را دوباره بپشت گرفت و بآب زد و در این موقع از شغال پرسید آن چه آواز نا بهنگام بود که سر دادی و بجای علف کتک بخوردم دادی ؟ تو چون سیر شدی مرا زیاد بُردی و بفکر من نبودی !

شغال گفت در این کار اندیشهٔ بَد ندا شتم ، عادتم اینست که پس از خوردن کمی

آوازنخوانم زیرا شنیده‌ام که آواز خواندن بهضم غذا کمک می‌کند .

در این هنگام بگربدابی رسیدند و شتر برقص درآمد .

شغال گفت این چه حرکت بی‌هنگام است ؛ آرام باش که در آب خواهم افتاد .

شتر گفت من هم قصدی ندارم عادتم اینست که گاهی در آب برقصم تا دست و پایم نرم شود ، اگر تو شغال خوش آوازی من هم شتر خوش رقصم .

این را گفت و تکانی سخت خورد و شغال را در گرداب انداخت .

این جمله را حفظ کنید :

اگر رفیق شفیقی (۱) درست پیمان (۲) باش

۱ـ شفیق ـ مهربان ۲ـ درست پیمان ـ خوش وعده .

بقدر کفایت باید خورد

یکی از دانشمندان فرزند خود را از بسیار خوردن منع[1] می کرد و می گفت بسیری سبب پرخوری[2] است . فرزند گفت ای پدر گرسنگی نیز کشنده است .

جواب داد اندازه نگهدار که اندازه نکوست .

نه چندان بخور کز دهانت برآید[4] نه چندان[3] که از ضعف جانت برآید[5]

شعر بالا را معنی کنید .

این مَثَل را بخاطر بسپارید :

پُرخوری سبب بیماری است

زیان پُرخوری را هر قدر می توانید شرح دهید .

---

(۱) جلوگیری (۲) بیماری (۳) کز ـ کهار (۴) بیرون شود (برآمدن بیرون شدن) (۵) ناتوانی .

زیان عجله[1] در کارها

جمشید پیاز نرگسی در گلدان کاشته بود . گمان می کرد بعد از دو سه روز گل می دهد . چند روز گذشت دید پیاز برگ کرده اما هنوز گل نداده است . حوصله اش تنگ شد و پیاز را از گلدان بیرون کشیده بدور انداخت .

پسر عموی او فریدون که جوانی باتجربه[2] و عاقل بود در این موقع آنجا حضور داشت فوری پیاز را برداشته بخانه برد و در گلدانی کاشت . هر روز گلدان را مواظبت می کرد و بآن آب می داد .

روز عید که جمشید بخانهٔ عمویش رفت ، گلدان نرگس پر گلی روی میز دید .

از فریدون پرسید : این گل پیاز را از کجا آورده اید ؟

فریدون گفت : این همان پیازیست که تو دور انداختی و صبر نکردی تا گل بدهد .

جمشید از کمیِ حوصلهٔ خود افسوس خورد و عهد کرد که پس ازین در کارها صبر و حوصله داشته باشد .

۱ـ شتاب ۲ـ باتجربه : کاردان

پرسش :

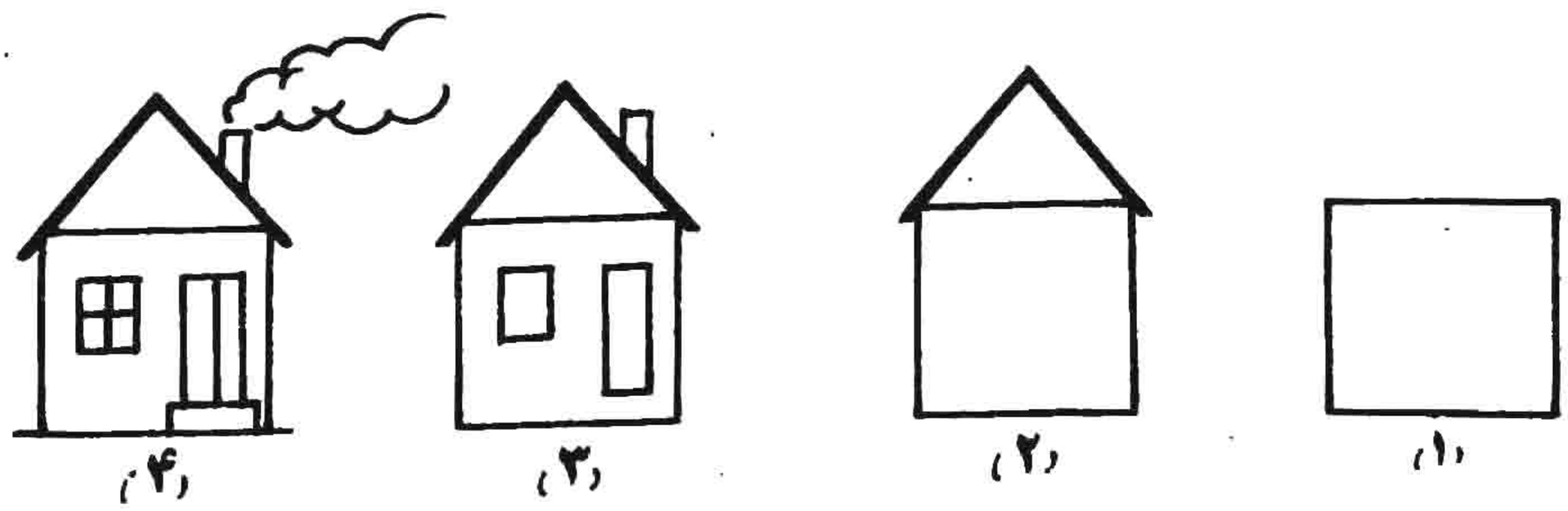
۱- جمشید چرا پیاز نرگس را بدور انداخت ۲- فریدون چه کرد ؟ ۳- چرا پیاز نرگس در خانهٔ فریدون گل داد و در خانهٔ جمشید گل نداده بود ؟ ۴- کمیِ حوصله چه زیان دارد ؟

آموزگار از دانش آموزان بخواهد که هرکدام با بیان خود زیان عجله و کمیِ حوصله را شرح بدهند و خود آموزگار نیز هرقدر می تواند در ضمن قصه ها و مَثَلهای کوچک عیب عجله را بیان کند .

نقاشی :

خانه

مربعی مانند شکل (۱) بکشید . بعد دو خط مانند شکل (۲) روی آن رسم کنید . آن وقت درون مربع یک مستطیل و یک مربع کوچک مانند شکل (۳) بکشید و دو دکمه روی پهلوی راست مثلث رسم کنید. آنگاه در و پنجرهٔ خانه را مانند شکل (۴) تکمیل کرده و آن را رنگ بزنید .



اتّفاق و اتّحاد

پیرمردی جهاندیده چند پسر داشت که با یکدیگر اختلاف داشتند و بر سر هر چیز نزاع می کردند . پدر هرچه برای متّحد ساختن پسران سعی می کرد نتیجه نمی گرفت .

روزی تدبیری تازه اندیشید، یک کیسه پول و یک دسته چوب فراهم آورد، فرزندان را خواست و بآنان گفت هرکدام از شما این دسته چوب را شکست کیسهٔ پول از آنِ او باشد .

هریک از پسران برای شکستن دستهٔ چوب کوشش فراوان کرد ولی با آنکه همه زورمند بودند کاری از پیش نبردند و از عُهدهٔ شکستن دسته چوب برنیامدند .

پدر پیر گفت این کار آسان بود ولی شما راه آنرا ندانستید . خود پیش آمد و دسته چوب را گرفت ، رشتهٔ دور آنرا پاره کرد و چوبها را یک یک شکست . آنگاه رو بفرزندان کرد و گفت عزیزانِ من دیدید که چوبها وقتی بهم بسته بود، هیچیک از شما با همه زورمندی نتوانستید آنرا بشکنید ، همینکه چوبها از هم جدا شد من با این ضعف و ناتوانی توانستم بآسانی آنها را بشکنم . شما نیز تا وقتی که مانند دستهٔ چوب متحد و بهم پیوسته باشید در زندگی پیروز می شوید و هیچ دشمن زورمند از عُهدهٔ شکست شما برنمی آید . اما اگر اتّحاد را کنار گذارید و از یکدیگر جدا شوید، دشمنان بر شما چیره می شوند و با اندک نیرو

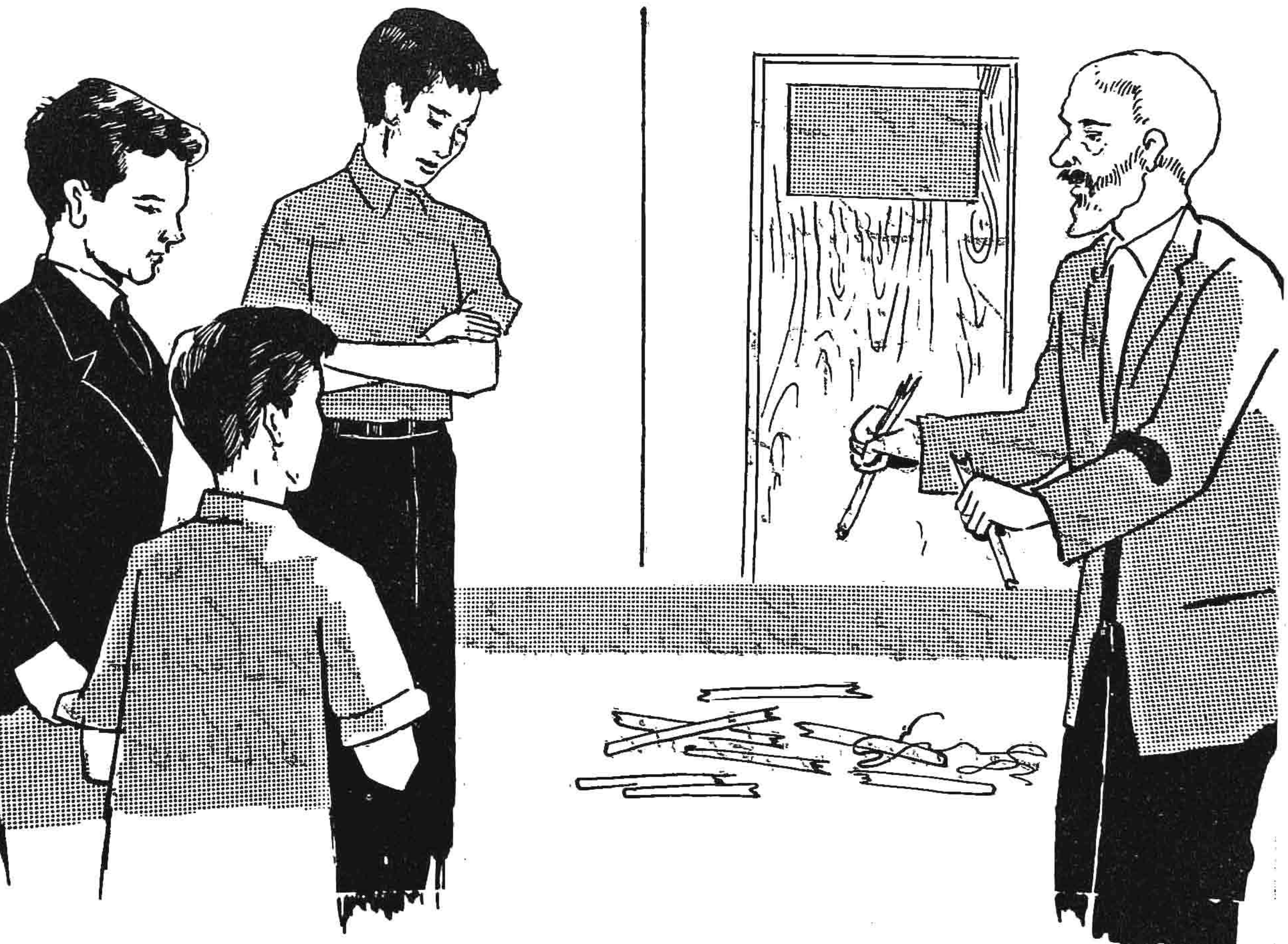
هریک را بتنهایی شکست می دهند .

پس اختلاف را ترک کنید و با یکدیگر یگانه باشید تا هیچگاه در زندگی شکست نبینید .

تدبیر پدر دانا در پسران کارگر افتاد ، نفاق را کنار گذاشتند تا آخر عمر با هم متحد شدند و خانوادهٔ خود را نیکبخت ساختند .

۱ـ فایده اتحاد و یگانگی و زیان اختلاف را بیان کنید .

۲ـ سرگذشت پیرمرد را با فرزندانش بگویید .



حاتم طائی و خارکَن

حاتم طائی را گفتند از خود بزرگ همّت تر در جهان دیده یا شنیده ای ؟ گفت بلی ، روزی چهل شُتر برای اُمرای[1] عرب قربان کرده بودم .

پس بگوشهٔ صحرایی بحاجتی برون رفته بودم . خارکنی را دیدم پُشته ای فراهم آورده[2] ، گفتمش بهمانی حاتم چرا نروی که خلقی بر سُفرهٔ او گِرد آمده اند .

گفت :

هرکه نان از عمل خویش خوَرد منّت از حاتم طائی نبَرَد

من اورا بهمّت و جوانمردی از خود برتر[3] دیدم .

«گلستان سعدی»[4]

۱ـ یعنی برای امیران و بزرگان عرب ۲ـ فراهم آوردن ـ جمع کردن ۳ـ بالاتر ۴ـ سعدی از بزرگترین شاعران و نویسندگان ایران است . گلستان و بوستان و کتاب اشعار او از افتخارات ادبیات و نمونه برجسته ترین افکار دانشمندان کشور ماست .

بی کار نمی توان نشستن

هرکس باید بکاری مشغول باشد ، چنانکه آموزگار درس می دهد ، بنّا خانه می سازد ، نجّار در و پنجره و میز و صندلی درست می کند ، خیّاط لباس می دوزد ، برزگر گندم می کارد ، سرباز خود را برای دفاع[1] از وطن آماده می سازد و رفتگر کوچه و خیابان را پاک نگاه می دارد . همهٔ این کارها محترم[2] است هرکس کار کند بهره می برد و بدیگران هم فایده می رساند .

کسی که با هنر باشد در نمی ماند و هرجا رود عزیز و محترم است . هنرمند هرکجا برود او را احترام می گذارند و بالای مجلس می نشانند . آدمی نباید بیکار و تنبل باشد . هرکس کار نکند در می ماند و مجبور می شود که برای زندگی «معیشت» منّت این و آن کَشَد و سربار دیگران گردد .

نابرده رنج گنج میسّر نمی شود مُزد آن گرفت جان برادر که کار کرد

مَثَل :

از تو حرکت از خدا برکت .

۱- جلوگیری از دشمن ۲- آبرومند - گرامی ۳- وسیلهٔ زندگی ۴- میسّر نمی شود : بدست نمی آید .

کار نیکو کردن از پُر کردن است

گویند بهرام گور روزی از دِهی می گذشت . چشمش بزنی افتاد که گاوی بزرگ را بدوش گرفته و از پلّه بالا می برد .

پادشاه از توانایی زن تعجّب کرد . او را پیش خواند و موجب[1] این زورمندی را پرسید .

زن جواب داد من از وقتی که این حیوان گوسالهٔ کوچکی بوده است همه روزه او را بر دوش می گرفتم و از این پلّه ها بالا و پایین می بردم ، بهمین جهت طوری ورزیده شده ام که از سنگینی و بزرگی این حیوان ناراحت و خسته نمی شوم .

تکلیف :

حکایت بهرام گور و زن زورمند را بیان کنید .

۱ـ سبب

رُوباه و خروس

روباهی از کنار دهی می گذشت خروسی را دید که دانه برمی چیند ، پیش رفت ، سلام کرد ، چاپلوسی[1] و چرب زبانی کرد و گفت : پدرت خروسی بسیار خوش آواز بود ، من هر وقت از اینجا می گذشتم ، آواز او را می شنیدم و لذّت می بردم .

خروس گفت من هم در آواز خواندن کمتر از پدرم نیستم این را گفت و بعادت خروسان چشمهای خود را بَست و بالها را بر هم زد و شروع بخواندن کرد . روباه جَست و او را گرفت . سگهای دِه باخبر شدند و روباه را دنبال کردند . خروس بروباه گفت : اگر می خواهی از دست سگها رهایی یابی فریاد کن و بگو خروسی که من گرفته ام از دِه شما نیست از دِه دیگر است ؛ روباه فریب خورد و تا دهان خود را برای فریاد باز کرد خروس از دهانش بیرون پرید .

روباه از روی حسرت نگاه بخروس کرد و گفت : چه بد است دهان بی موقع باز شود . خروس گفت : چه بد است چشم بی موقع بسته شود .

باید هرگز فریب چرب زبانی دیگران را نخوریم و همیشه بیدار و هُشیار باشیم .

پرسش : فُرصت را غنیمت شمرد یعنی چه ؟ این جمله را در عبارت دیگر بکار ببرید .

۱ـ چرب زبانی و تملّق .

پرنده وَبزرگر

دو بلدرچین[1] در کشتزاری آشیان داشتند . روزها بصحرا می رفتند وشبها باشیانه برمی گشتند . بچه های خود سپرده بودند که آنچه در روز می شنوند شب برای آنها بازگویند .

دهقان آن کشتزار روزی بپسر خود گفت : جان پسر وقت درو رسیده است . چون ما خود جای دیگر کار داریم ؛ برو بهمسایگان بگو فردا بیایند کشت مارا درو کنند ما نیز هنگام دیگر در عِوَض آنان کمک خواهیم کرد .

هنگام شب جوجه ها این سخن را بپدر و مادر باز گفتند . پدرشان گفت ترس نداشته باشید که فردا درو نمی شود و بما صدمه ای نمی رسد .

روز دیگر باز دهقان بکشتزار آمد و از پسر پرسید همسایگان چه گفتند ؟

جواب داد هریک بهانه ای پیش آوردند . دهقان گفت امشب بکسان وخویشان خود مان بگو تا فردا بیایند واین کار را انجام دهند . جوجه ها این سخن را نیز بپدر و مادر گفتند . پدرشان گفت یقین دارم که فردا هم بما زیانی نخواهد رسید

۱ـ کَرَک .

آسوده خاطر باشید . خویشان وکسان دهقان هم برای درو حاضر نشدند

روز سوم چون دهقان از خویشاوندان هم نومید شد بپسر گفت دیدی که خویش و بیگانه هیچکدام بما یاری نکردند وقت آن است که خود بدرو کردن محصول بپردازیم. داسها را تیز کن که فردا بدرو خواهیم رفت .

جوجه ها آنچه شنیده بودند شب بازگفتند . پدرشان گفت فرزندان من : چون بزرگر این دفعه خود برای درو کمر بسته است دیگر جای ماندن نیست و فردا آشیانهٔ ما ویران خواهد شد . ما باید امشب بکشتزار دیگر برویم . بزرگان گفته اند :

اگر می خواهی کاری دُرست انجام نگیرد بدیگران واگذار و اگر می خواهی خوب باتمام برسد، خود بدان کار بپرداز .

این ترکیبات را آموزگار برای شاگردان معنی کند و از ایشان بخواهد که آنها را ضمن عبارات ساده بکار برند :

۱ـ بهانه پیش آوردن ۲ـ از آنها کاری ساخته نیست ۳ـ برای کاری کمر بستن .

خلاصهٔ این حکایت را بیان کنید .

این مَثَل را بخاطر بسپارید :

کَس نَخارد پُشت من جُز ناخَن انگشت من

اندرز

ای فرزند خود را بر استگویی عادت دِه و از سوگند خوردن بسیار بپرهیز
از دروغ گفتن و دشنام دادن دوری کن تا پیش مردم همیشه عزیز باشی .
فرزند عزیز ! سخن بیفایده[1] مگوی که سخن نگفتن بهتر از بیهوده گویی است .
دانشمندان را گرامی بدار و سخن آنان گوش ده تا تو هم دانشمند شوی .
از نادان بی تربیت بگریز تا در نظر مردم خوار[2] نشوی .
نشین با قرین[3] بد که شوی همچو او زشت نام و بی آزرم[4]

پرسش :

خوار و خار چه تفاوت دارد ؟ یک جمله بگویید که در آن کلمهٔ خوار باشد . یک جمله بگویید که در آن کلمهٔ خار باشد .

این جمله را پنج بار بنویسید :

من از دشنام دادن و دروغ گفتن بیزارم

۱- بی فایده ۲- پست ، ذلیل ۳- رفیق ، همنشین ۴- حیا و شرم

کاری که نمی دانی نکن

منوچهر گل مینای خوشرنگی در گلدان داشت و از تماشای آن لذت می برد یک روز تابستان منوچهر از گرما بی تاب شده بود . باخود گفت یقین این گل هم مثل من از گرما رنج می برد ، گلدان را برداشت و در سایه گذاشت . چند روز بعد دید برگهای مینا رو بزردی گذاشته و گلهایش کم رنگ و پژمرده شده است .

از باغبان پرسید : این گل چرا این طور شد ؟

باغبان گفت : عجب کاری کرده اید ! گل مینا در آفتاب پرورش می یابد شما آنرا از آفتاب برداشته و در سایه گذاشته اید . باین سبب پژمرده شده است .

منوچهر دانست که هر کاری راهی دارد و باخود عهد کرد که دیگر ندانسته و نپرسیده کاری نکند .

پرسش :

این جمله ها با هم چه فرقی دارند :

برگها رو بزردی گذاشتند ـ برگها زرد شدند .

روباه و کلاغ

زاغکی قالب پنیری دید　　بدهان برگرفت و زود پرید

بر درختی نشست در راهی　　که از آن می گذشت روباهی

روبَه پر فریب حیلت ساز　　رفت پای درخت و کرد آواز

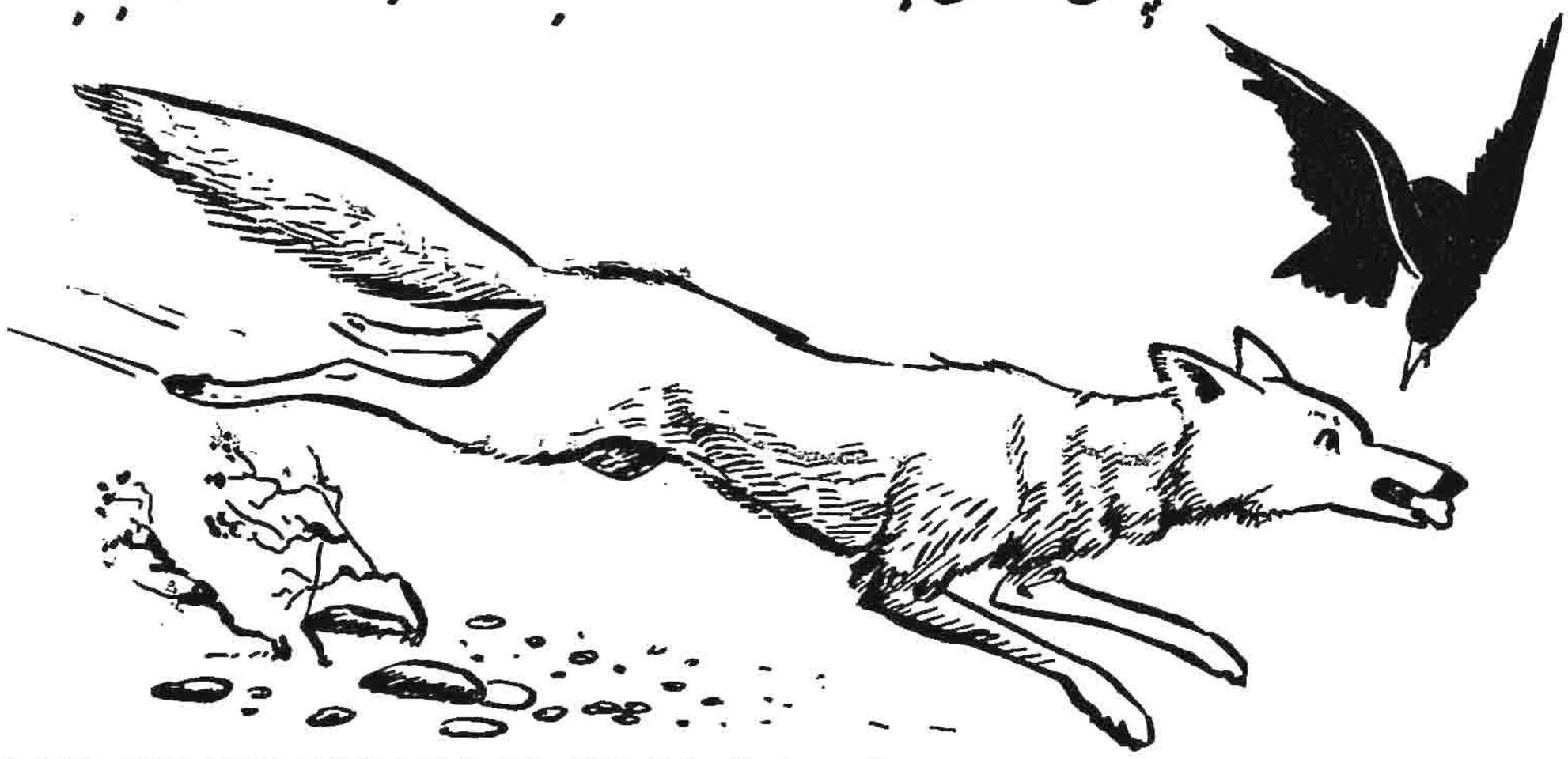
گفت به به چه قدر زیبایی　　چه سری! چه دُمی! عجب پایی

پر و بالت سیاه رنگ و قشنگ　　نبود خوشتر از سیاهی رنگ

گر خوش آواز بودی و خوش خوان　　نَبُدی[1] بهتر از تو در مُرغان

زاغ می خواست قار قار کند　　تا که آوازش آشکار کند

طعمه[2] افتاد چون دهان بگشود　　روبَهک جَست و طعمه را بربُود



۱ـ نبود　۲ـ خوراک .

آیین[1] غذا خوردن

پیش از غذا باید دستها و صورت را با آب و صابون بشوییم .

نباید پیش از دیگران بغذا خوردن مشغول شویم . باید بر سر سفره از گفتن کلمات و آوردن حکایت هایی که برای شنوندگان خوش آیند نیست خود داری کنیم .

لقمه را باید کوچک برداشت و نباید دست و جامه را بغذا آلود . غذا را باید در دهان خوب جوید و هنگام جویدن نباید دهان را باز گذاشت . انگشتان را هم نباید لیسید .

وقتی با چند نفر هم غذا هستیم از بهترین غذا زیاد نباید بخوریم تا هر کس بتواند باندازه از آن غذا بخورد . اگر در لقمه استخوان یا مو بود باید چنان از دهان بیرون آورد که کسی متوجه[2] نشود ، آن مو یا استخوان را هم نباید روی نان یا سفره پیش چشم دیگران بگذاریم . در آشامیدن آب و خوردن آش نباید از دهان صدا شنیده شود . پس از غذا باید دست و دهان را شست و روزی یک یا دو بار دندانها را مسواک کرد .

۱ـ رسم ، قاعده ۲ـ ملتفت .

کَر و بیمار

کَری در همسایگی خود دوستی بیمار داشت . روزی خواست بدیدنش برود پیش خود فکر کرد که چون گوشم سنگین است و بیمار نمی تواند بلند حرف بزند خوبست از حالا سئوال و جواب خود را با بیمار پیش بینی و جوابهای او را در ذهن خود آماده کنم .

چون نزد بیمار رودم ، اوّل حرف من احوال پُرسی از اوست . یقین او خواهد گفت کمی بهترم ، من در جواب باید بگویم خدا را شکر .

بعد از او می پرسم غذای شما چیست ؟ جواب خواهد داد فلان شربت یا فلان آش و من باید بگویم نوش جانِ شما باشد . سپس از او می پرسم پزشک شما کیست یقین طبیبی را نام خواهد بُرد ، من باو می گویم قدمش مبارک است .

بعد از آن پیش بینی بعیادت همسایه رفت و بر بالین او نشست ، او را نوازش کرد و پرسید حال شما چطور است ؟

بیمار جواب داد مُردم .

کر که جواب بیمار را طور دیگر پیش بینی کرده بود همان طور که با خود فکر کرده بود گفت خدا را شکر .

بیمار که انتظار چنین حرف را نداشت آزرده و غمگین شد . کَر بار دیگر از بیمار سئوال کرد غذای شما چیست ؟ بیمار جواب داد زهر . کر بخیال آنکه نام شربت و غذایی را بُرده است ، گفت نوش جان !

بیمار از شنیدن این حرف بشیر خشمگین و دلتنگ شد ؛ بار سوم پرسید طبیب شما کیست ؟ بیمار از روی خشم و دلتنگی گفت عزرائیل .

کَر در اینجا نیز جوابی را که قبلاً در ذهن خود آماده کرده بود بر زبان آورد و بخیال اینکه نام طبیبی را بُرده است گفت : قدش مبارک !



اندرز

هرکس نخواهد که دیگران از معاشرت و دوستی با او خوشوقت باشند و هیچگاه از او بیزار و سیر نشوند ، باید مواظب گفتار و رفتار خود باشد و از آنچه در نظر مردم ناپسند و ناشایست است خودداری کند .

مثلاً در هنگام راه رفتن باید مواظب باشد که بدیگران تنه نزند و سینه بسینهٔ مردم نشود و باعث مزاحمت را نگذران نگردد .

هنگام نشستن در برابر دیگران باید پاها و دستهای خود را طوری قرار بدهد که بدنما و زننده نباشد .

دهن دره و خمیازه در برابر دیگران بسیار زشت است . اگر ناگاه دهن دره باو دست دهد باید جلوی دهان خود را بگیرد و بی صدا دهن دره کند .

آب دهان و بینی در کوچه و خیابان نیندازد . دست در دهان و انگشت در بینی نکند .

هنگامی که با دیگران سخن می گوید نباید در سخن دیگران بدَوَد و در گفتنِ جواب شتاب و بی حوصلگی نشان بدهد ، بلکه باید صبر کند که گوینده سخن خود را تمام کند بعد جواب بدهد یا نظر خود را اظهار کند .

بهترین و بدترین چیزها

مردی باآشپز خود گفت : امروز ازبهترین چیزها غذایی بپز ، آشپز خوراک لذیذی اززبان گوسفند پخت و پیش آورد .

مرد پرسید این غذارا ازچه درست کرده ای ؟ جواب داد اززبان گوسفند زیرا دستور دادید ازبهترین چیزها غذابپزم ، اززبان بهتر چیست ؟ روز دیگر مرد برای آزمایش باآشپز گفت : امروز می خواهم ازبدترین چیزها خوراکی تهیه کنی . آشپز که مرد دانایی بود این بار نیز اززبان گوسفند غذایی آماده ساخت .

مرد چون آن غذارا دید پرسید این خوراک راازچه ساخته ای ؟ گفت اززبان گوسفند زیرا فرمودید ازبدترین چیزها غذایی بپزم . اززبان بدتر چیست ؟ مرد ازاین سخن تعجب کرد پرسید چگونه ممکن است زبان هم بهترین و هم بدترین چیزها باشد؟

آشپز گفت : نیک و بد همه اززبان است ، اگر خوب گوید بهتر ازآن چیست و اگر بد گوید بدتر ازآن نیست .

۱ـ خوشمزه ۲ـ خوب .

عید نوروز

عید نوروز اوّل سال است　　روز عیش و نشاط اطفال است

همه آن روز رخت نو پوشند　　چای و شربت بخوشدلی نوشند

صبحگاهان بروز عید پسر　　رود اوّل بخدمت مادر

دست در گردنش کند چون طوق[1]　　سر و دستش ببوسد از سَرِ شوق

گوید: این عید نو مبارک باد　　صد چنین سال نو ببینی شاد

بعد آید بدست بوس پدر　　بوسه بخشد پدر بروی پسر

پسرِ بَد چو روز عید شود　　موقع دیدو بازدید شود

نه پدر دوست دارَدش نه عمو　　نه کس عیدی دهد بمیل باو

عیدی آن روز حقّ آن پسر است　　که نجیب و شریف و باهنر است

۱ـ گردن بند .

احترام معلّم

هارون الرّشید خلیفهٔ[1] بزرگ عبّاسی[2] دو پسر داشت یکی امین و دیگری مأمون. این دو نزد آموزگاری ایرانی که بنام کِسائی مشهور بود درس می خواندند .

روزها که آموزگار از اطاق درس برمی خاست ، امین و مأمون هر دو برای احترام وی بطرف در می دویدند و هریک از آن دو می خواست در گذاشتنِ کفش معلّم بر دیگری پیشی جوید . عاقبت میان خود چنین قرار گذاشتند که یک لنگهٔ کفش را امین و لنگهٔ دیگر را مأمون پیش پای استاد بگذارد .

گویند روزی هارون از وُزَراء و بزرگانِ دولت خویش پرسید : امروز محترمترین و بزرگترین اشخاص در نظر شما کیست ؟ همه خلیفه را نام بردند . امّا خود خلیفه گفت : محترمترین شخص کسی است که دو فرزند من پیش پای او کفش جُفت می کنند . مقصودش کسائی بود که باحترام معلّمی آن پایه و مقام را داشت .

۱ـ خلیفه : مقصود کسی است که بعنوان جانشینی پیغمبر بر مسلمانان حکومت می کرده است .

۲ـ عبّاسی : سلسله ای است از خلفای اسلام که از فرزندان عبّاس عموی پیغمبر بودند .

فایدهٔ همکاری

پرویز بزرگترین شاگردان دبستان ، پسری باهوش و خوش قلب و مهربان بود. هروقت که میان شاگردان نزاعی روی می داد ، پرویز آنان را بدور هم جمع می ساخت و برایشان قصّه می گفت ، گاهی حکایتی شیرین را که از پدر خویش شنیده بود نقل می کرد . یک روز که چند شاگرد دبستان بر سر چیزی جُزئی نزاع می کردند پرویز جمعشان کرد و این حکایت را که از پدر شنیده بود برای آنان گفت :

در شهری که ما زندگانی می کردیم مردم همیشه برای آب و نان و سایر چیزها قیل و قال[1] داشتند .

در موقع سختی هرگز بهم یاری نمی کردند بهمین سبب همیشه در زحمت بودند . شبی که اهل محله بر سر آب باهم دعوا داشتند آنان را پیش خواندم و گفتم : اگر قرار باشد یکی از شما بگوید من اول باید آب ببرم و دیگری هم همین را بگوید هم وقت شما تلف می شود ، هم آب هدر میرود و هم دشمنی قوّت می گیرد . خوب است اوّل میراب را بخواهیم و ببینیم چند روز آب در محله می آید و آن وقت عدهٔ خانه ها را بشماریم

۱ـ گفتگوی سخت .

و بمیراب بگوییم که بهر خانه برای مدّت معلومی آب بدهد. باین ترتیب هم همهٔ اهالی محلّ آب می برند و هم کسی با کسی جنگ نمی کند و هم وقت تلَف نمی شود.

مردم محلّه این پیشنهاد دُرست را قبول کردند و چون از این کار نتیجهٔ خوب دیدند قرار گذاشتند که اهل محلّ ماهی یکبار جمع شوند و راجع بامور دیگر هم از قبیل پاکیزگی محلّه و تقسیم خوار بار و سایر احتیاجات باهم مشورت کنند. چون عدّه زیاد بود قرار شد که مردم محلّ پنج نفر از ریش سفیدان فهمیده را از میان خود انتخاب کنند که هر ماه یک بار دور هم بنشینند و راجع بامُور محلّه باهم مشورت کنند و قرارهایی را که داده اند بدیگران بگویند. پس از آن همیشه آن پنج نفر بکارها می رسیدند و دیگران هم دستورشان را می پذیرفتند. دیگر نزاع و مرافعه از میانشان برنخاست و باهم دوست و مساعد بودند.

کم کم اهالی محلّه های دیگر نیز از این کار سرمشق گرفتند و آنان هم از بین خود نمایندگانی انتخاب کردند که جمع شوند و کار محلّهٔ خود را سر و صورت دهند. باین ترتیب همهٔ محلّه های شهر آباد شد و خوار بار با قیمت ارزان بتمام مردم می رسید و آب فراوان داشتند. حتّی اگر یک وقت در محلّه ای شخص فقیر و بینوایی بود فوراً با و همراهی می کردند. چون اهالی شهر فهمیدند که با کمک و همکاری کارهایشان خوب رو براه

می‌شود تصمیم گرفتند که یک انجمن شهر تشکیل دهند و از هر محلّه چند نفر باین انجمن بفرستند که راجع بوضع محلّهٔ خود از دیگران کمک بگیرند و هم با نمایندگان محلّه های دیگر مشورت کنند که شهر را زیبا و پاکیزه نگهدارند .

باین ترتیب همهٔ افراد با هم کمک کردند تا شهرشان زیبا شد و مردم آسوده شدند و با هم نزاع و گفتگو نداشتند .

پرویز بعد از شرح این داستان گفت : حالا ما شاگردان دبستان هم باید با یکدیگر همکاری کنیم تا دبستان روز بروز بهتر شود و خودمان هم با هم بیشتر دوست باشیم و بعد هم که بزرگ شدیم برای بهبود وضع خودمان و کشورمان بیکدیگر مدد برسانیم و هیچ وقت بحقّ دیگران تجاوز روا نداریم و همیشه قوانین کشور را اطاعت کنیم .

شاگردان از شنیدن این حکایت بسیار خوشحال شدند و از آن ببعد بین آنان همکاری و دوستی محکمی پیدا شد .

اندرز

چو در نیکی رضای کردگار است

به از نیکی نگه کن تا چه کار است

بلطف و مرحمت دلها نگهدار

کس از دست و زبان خود میازار



شیر و موش

شیری در بیشه‌ای خفته[1] بود ، موشی ندانسته بر پشت او جَست ، شیر از خواب
پرید از روی خشم پنجه بر روی موش گذاشت و خواست اورا هلاک[2] کند . موش
زبان بعذر خواهی گشود و گفت مرا ببخش که روزی ترا بکار آیم . شیر از روی تحقیر[3]
بلخندی زده گفت : ترا رها می کنم لیکن از چنین ضعیفی چون تو برای همچو منی چه کاری[4]
ساخته است ؟

پس موش را آزاد کرد و خود در پی شکار روان شد . از قضا صیادی در سرِ راه او
دامی گسترده و در آن طعمه[5] نهاده بود همینکه شیر خواست طعمه را بخورد بدام افتاد و
با همه زورمندی هر چه کوشید نتوانست بندهای دام را پاره کند و خود را نجات دهد
در این هنگام موش سر رسید و چون درماندگیِ شیر را دید بی درنگ بجویدن بندها
پرداخت و آنها را پاره کرد ، شیر نجات یافت و دانست که در این عالم گاهی
از موش ناتوان کاری ساخته است که از شیر توانا ساخته نیست .

کار درویش و مستمند برآر که ترا نیز کارها باشد

۱ـ خوابیده ۲ـ بکشد ۳ـ کوچک شمردن ۴ـ کسی مانند من ۵ـ خوردنی

تدبیر ملّاح

ملّاحی[1] در کشتی ظرفهای ناخدا[2] را می شست . یکی از آنها که پُربها[3] بود از دستش لغزید و بدریا افتاد . ملّاح می دانست که ناخدا بهای ظرف را از مُزد او خواهد کاست[4] ، با خود تدبیری اندیشید و نزد ناخدا رفت و گفت : اگر چیزی بکسی سپرده باشید و او بداند که آن چیز در کجا است آیا میتوان گفت که آنرا گُم کرده است؟

ناخدا جواب داد نه . ملّاح گفت پس اگر یکی از ظرفهای خود را ندیدید ، نگران نباشید ، گُم نشده است جای آنرا می دانم ، در تهِ دریا است . ناخدا از هوش او خوشش آمد و از گناه او درگذشت .

---

۱ ـ جاشو : کسی که کشتی را می راند ۲ ـ فرماندهٔ کشتی ۳ ـ بها ، یعنی قیمت ، پر بها یعنی قیمتی ۴ ـ کم خواهد کرد .

چوپان دُروغگو

چوپانی دروغگو گاهگاه بی‌سبب فریاد می‌کرد گرگ آمد ! گرگ آمد ! مردم برای نجات[1] چوپان وگوسفندان بسوی او می دویدند . آما چوپان می خندید و مردم می فهمیدند دروغ گفته است .

از قضا[2] روزی گرگ بگلّه زد چوپان فریاد برآورد و کمک طلبید ، مردم گمان بردند باز دروغ می گوید . هیچکس بیاری او نرفت ، تنها ماند وگرگ همهٔ گوسفندانِ اورا درید .

سعدی فرماید :

کسی راکه عادت بُوَد راستی
خطا گر کند[3] درگذارند[4] از او

وگر نامُوَر[5] شد بنا راستی
دگر راست باور ندارند[6] از او

۱ـ رهایی ۲ـ اتفاقاً ۳ـ تقصیر ۴ـ درگذاردن ، یعنی چشم پوشیدن ازگناه خطا ۵ـ معروف ومشهور ۶ـ باور نکنند .

دل زیردستان نباید شکست

دل زیردستان نباید شکست مبادا که فردا شوی زیردست
غم زیردستان بخور زینهار[1] بترس از زبردستی روزگار
مکن خیره[2] بر زیردستان ستم که دستی است بالای دست تو هم
چه خوش گفت فردوسیِ پاکزاد که رحمت[3] بر آن تربت[4] پاک باد
میازار موری که دانه کش است که جان دارد و جان شیرین خوش است
مزن بر سر ناتوان دستِ زور که روزی در افتی بپایش چو مور
گرفتم ز تو ناتوانتر بسی است توانا تر از تو هم آخر کسی است
خدا را بر آن بنده بخشایش است که خلق از وجودش در آسایش است

«سعدی»

تکلیف :

۱ـ شعرهای این درس را از بَر کنید ۲ـ آنچه از این اشعار فهمیده اید بیان نمایید .

۱ـ دقت کن ـ بپا ۲ـ خیره ـ بی رَوا ۳ـ بخشایش ـ آمُرزش ۴ـ تُربت ـ خاک
۵ـ اگر فرض و خیال کنم .

حکایت

روزی بغرور جوانی بانگ[1] بر مادر زدم . دل آزرده بگوشه‌ی نشست و گریان همی گفت : مگر خردی[2] فراموش کردی که درشتی می کنی ؟

چه خوش گفت زالی بفرزند خویش[3]

چو دیدش پلنگ افکن و پیلتن

گر از عهد خردیت یاد آمدی[4]

که بیچاره بودی در آغوش من[5]

نکردی در این روز بر من جفا[6]

که تو شیر مردی و من پیرزن

« از باب ششم گلستان سعدی »

۱- بانگ - فریاد ۲- خردی - کوچکی ، یعنی مگر زمان کودکی را فراموش کردی . ۳- زال - پیرزن .

۴- عهد - زمان ۵ - آغوش - بغل ۶- جفا - بدی و ستم .

نامه‌ای که برای تبریک بآموزگار نوشته می‌شود

آموزگار بزرگوار حق تعلیم و تربیتی را که بر گردن من دارید هرگز فراموش نخواهم کرد و بر خود لازم می دانم که همیشه آنرا بخاطر داشته و سپاسگزار باشم.

از خدا می خواهم که مرا یاری کند تا اندرزها و تعلیمات شما را در هر مورد بکار بندم.

اینک بمناسبت سال جدید و عید سعید تبریکات صادقانهٔ خود را بحضور محترم تقدیم می دارم و سلامت و سعادت شما و خاندان جلیل را از خداوند متعال خواستارم.

شاگرد شما ـ احمد نیکو سرشت .

نامه‌ای که برای دعوت یک دوست نوشته می‌شود

دوست عزیزم چون روز پنجشنبه دهم خرداد ماه ساعت شش بعد از ظهر بمناسبت بازگشت برادر عزیزم از سفر مجلس جشنی در منزل ما ترتیب داده شده است ومجلس ما بی حضور شما رونق وصفایی نخواهد داشت ، خواهشمندم با حضور خود در این مجلس من وهمهٔ خانوادهٔ مرا خوشوقت و متشکر فرمایید .

دوست شما .....

علم الأشیاء

نور آفتاب برای موجودات زنده لازم است

یک روز جمعه منوچهر و منصور بخانهٔ دوست خود خسرو رفتند . این خانه باغچه ای داشت . منصور برفقای خود گفت خوبست بکار تازه ای بپردازیم و پیشنهاد کرد که لوبیا بکارند . هرسه گلدان آوردند ، منصور رفت و لوبیا خرید . منوچهر خاک غربال کرد و خسرو ماسه[1] آورد . نصف بیشتر گلدانها را از خاک و ماسه پر کردند و چند دانه لوبیا روی آن گذاشتند و روی دانه ها را ماسه ریختند بعد با آبپاش گلدانها را آب دادند .

منوچهر و منصور گلدانهای خود را در آفتاب گذاشتند . اما خسرو گلدان خود را در اطاقی دور از آفتاب گذاشت . هرسه یکروز درمیان به گلدانهای خود رسیدگی می کردند و آب می دادند . پس از چند روز دیدند که گلدانهای منصور و منوچهر خوب سبز شده و خرم و شاداب است اما گلدان خسرو زرد و پژمرده شده است .

تعجب کردند و علت پژمردگی گلدان خسرو را ندانستند . روز دیگر گلدانها را نزد آموزگار بردند و سبب پژمردگی گلدان خسرو را پرسیدند .

۱ـ شن نرم .



آموزگار از خسرو سئوال کرد گلدانت را کجا گذاشته بودی ؟ چون معلوم شد این گلدان در اطاق کم نور بوده است گفت :

علّت پژمردگی و زردی لوبیای خسرو دُور بودن از نور آفتاب است .

نور آفتاب برای همهٔ گیاهان لازم است و اگر از آن برکنار باشند پژمرده و زرد می شوند و رُشد نمی کنند . نور آفتاب برای موجودات زنده لازم است.

نور آفتاب میکرب[1] بسیاری از بیماریها را از میان برمی دارد . آنان که در اطاقهای تاریک و کم نور زندگی می کنند رنجور و ضعیف[2] می شوند و ممکن است به ناخوشیهای سخت مانند سِل گرفتار گردند .

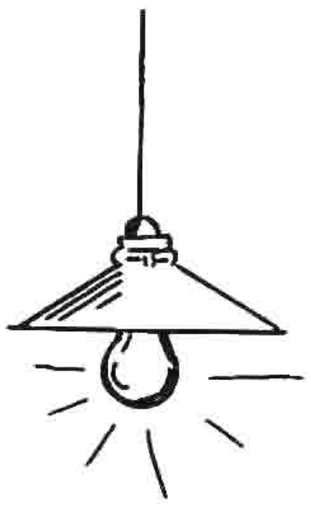
پرسش : منصور و خسرو در خانهٔ دوست خود چه کردند ؟ طرز کاشتن لوبیا را در گلدان شرح دهید. چرا گُلدان خسرو پژمُرده بود ؟ نور آفتاب چه فایده دارد .

۱ـ موجودات زنده بسیار ریز که با چشم دیده نمی شوند و آنها را با ذره بین می توان دید . این موجودات سبب انتقال بسیاری از بیماریها می شوند . ۲ـ ناتوان . مناسب است آموزگار توضیحی دربارهٔ بعضی امراض بدهد .

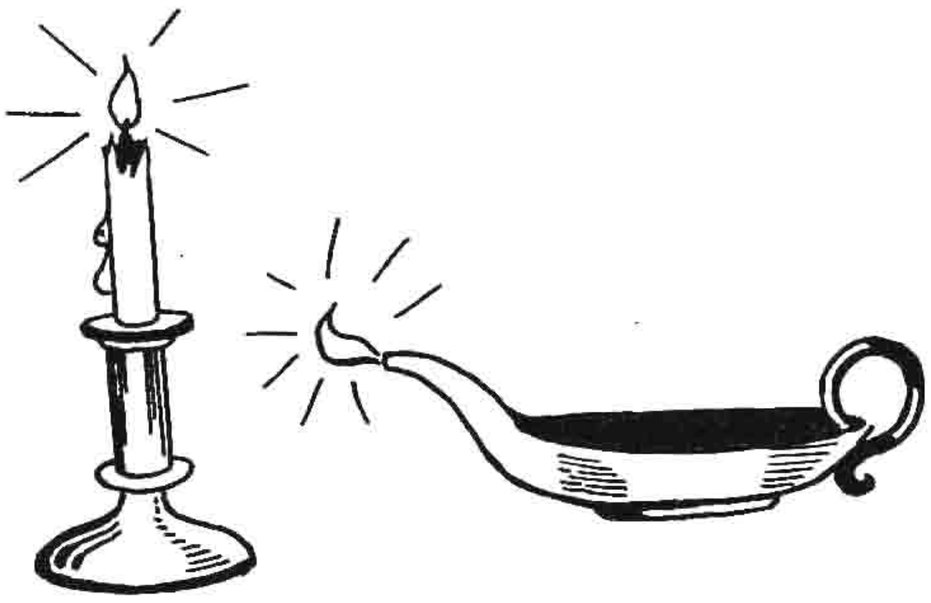
چراغ

هر روز خورشیدِ فروزان همه جا را روشن می کند . در تاریکی شب چراغ روشن می کنیم .

در زمان قدیم چراغ نبوده است . مردم قدیم چوب می سوزاندند و از روشنی آن استفاده می کردند . در نخستین[1] چراغی که تهیه شد روغن گیاهان پیه و چربی حیوانها بکار می رفت . این چراغها پیه سوز نام داشت . رفته رفته مردم شمع ساختند و از روشنایی آن بهره مند شدند .







از وقتی که بوجود نفت آگاهی یافتند و آنرا از زیر زمین بیرون آوردند چراغ نفتی رواج یافت . این گونه چراغها هنوز در بسیاری از خانه ها معمول است . چراغ برق که امروز در شهرها وجود دارد بهترین چراغهاست .

---

۱ ـ اوّلین

هیچ وقت با چراغ نفتی نباید بازی کرد زیرا ممکن است نفت آتش بگیرد و آدمی و اسباب خانه را بسوزاند . با کلید و سیم و اسباب برق نیز نباید بازی کرد زیرا اگر برق بیدن انسان برخورد کند ممکن است او را بکشد .

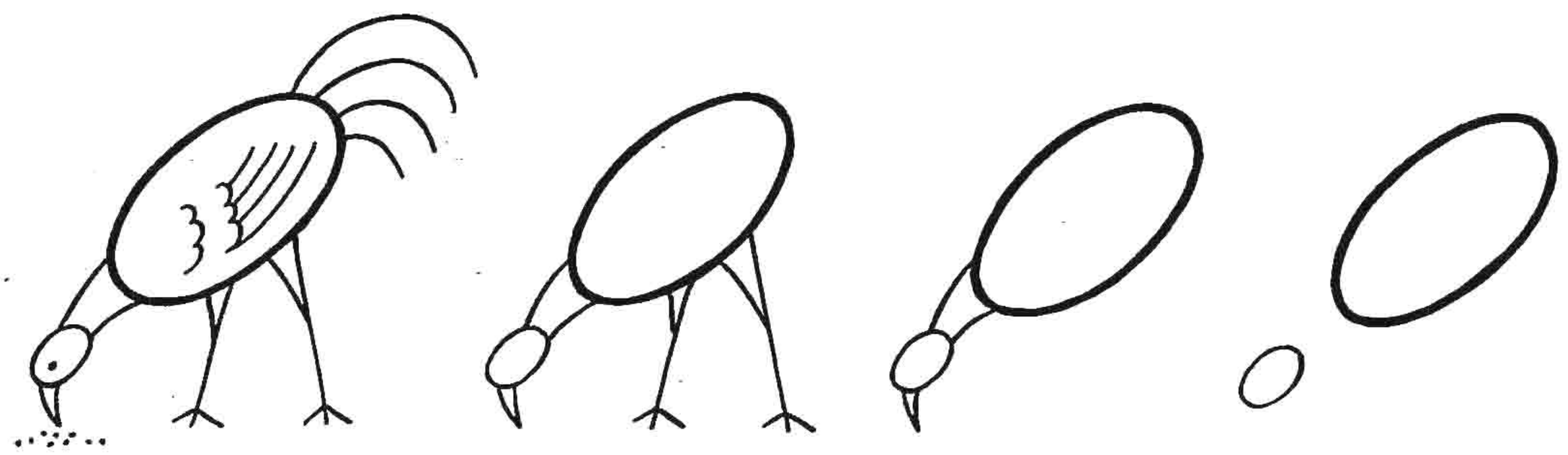
پُرسش :

مردم قدیم با چه وسیله از روشنی استفاده می کردند ؟ چراغ بر چند نوع است ؟ بهترین چراغها کدام است و چرا ؟

نقّاشی :

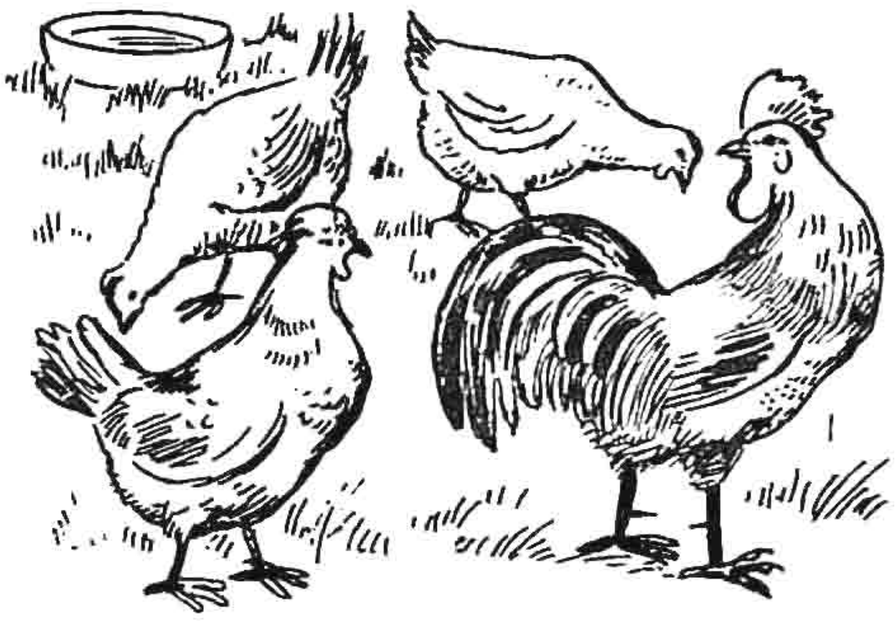
مُرغ و دانه

اوّل یک بیضی بزرگ و یک بیضی کوچک مانند شکل سمت راست صفحه ، روی کاغذ نقاشی بکشید و بعد ترتیبی که در کتاب می بینید دُم و پا و پر و بال آن را تکمیل کنید ، شکل مرغی خواهید داشت که مشغول دانه برچیدن است . اکنون این مرغ را بذوق و سلیقهٔ خود رنگ بزنید .



مرغ و خروس

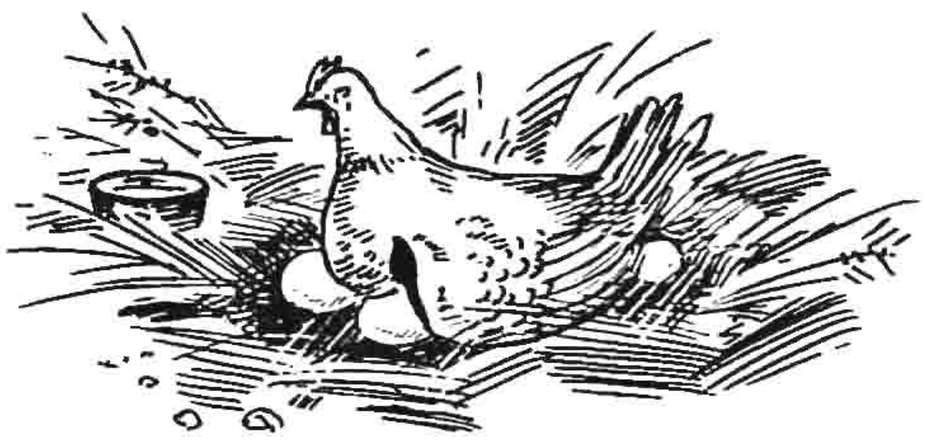
مُرغ و خروس بسیار سودمندند . گوشت آنها را می خوریم و از پَرِ آنها برای دُرست کردنِ بالش و متکا استفاده می کنیم . مرغ تخم می گذارد . تخم مرغ غذای خوبی است.



در خانهٔ زهرا مُرغ و خروس زیاد است زهرا آنها را دوست دارد و با آنها بازی می کند . در موقع مُعیّن با آنها آب و دانه می دهد.



مادر زهرا تخم مرغها را جمع می کند هر وقت یکی از مرغها کُرچ شد چند تخم مُرغ زیر آن می گذارد ، بسبب گرمی بدن مرغ پس از چند روز جوجه ها از تخم بیرون می آیند .

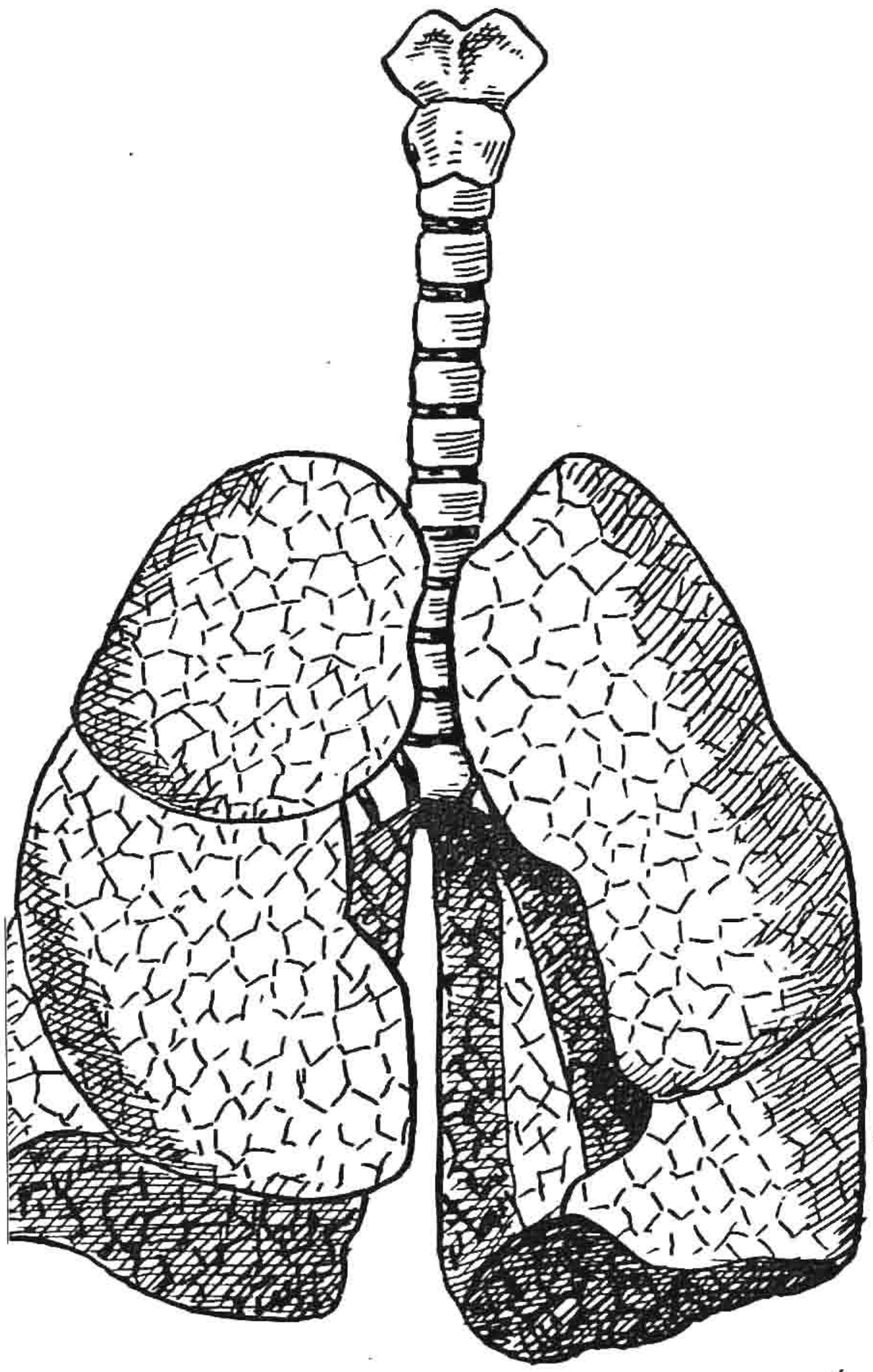


لانهٔ مُرغان را باید همیشه پاکیزه نگاه داشت و خوراک خوب و کافی با آنها داد تا ناخوش نشوند و بیشتر تخم بگذارند .



موجودات زنده تنفّس می کنند

روزی آموزگار جگرسفید گوسفندی را که خرخره «نای» هم با آن وصل بود بکلاس آورد و گفت: این ریه[1] است که گوسفند با آن نفَس می کشد.



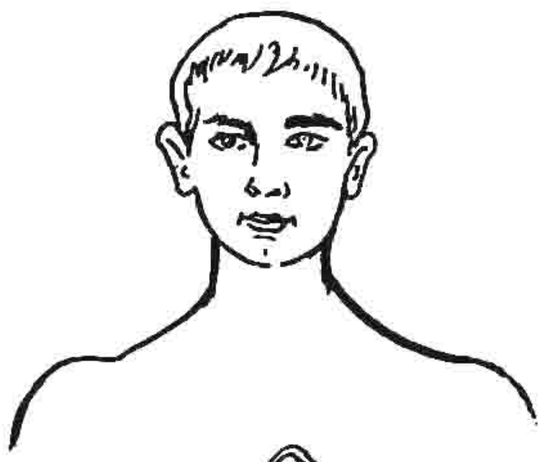
انسان و بسیاری از حیوانات هم ریه و خرخره دارند. در موقع نفَس فرو بردن که هوا داخل ریه می شود سینه باز و وقت خروج[2] هوا سینه جمع می گردد.

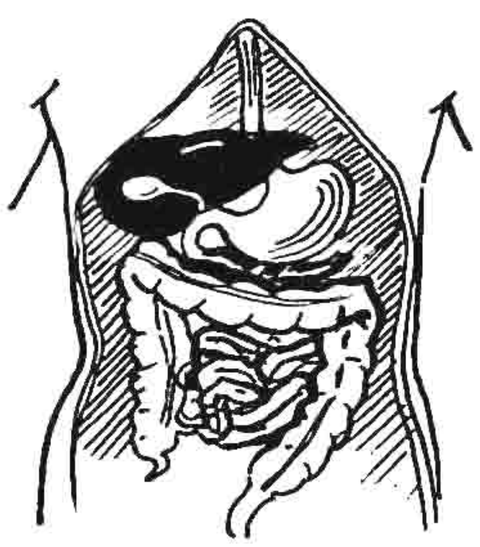
در هوا بُخاری است که برای زندگی انسان و حیوان و گیاه لازم است، این بُخار را اُکسیژن می نامند.

پُرسش: با چه چیز حیوان و انسان نَفَس می کشند؟ ریه را بفارسی چه می نامند؟ در هوا چه بُخاری است که برای نفس کشیدن مفید است؟

۱- شُش ۲- بیرون آمدن.

حیوان و گیاه غذا لازم دارند





برای زندگی حیوانات غذا لازم است و اگر غذا نخورند می میرند. غذا بوسیلهٔ دستگاهی که در بدن است تغییر می کند و بعد تبدیل بخون می شود و خون مایهٔ حیات انسان و حیوان است.

دستگاههایی که غذا را تغییر می دهند، عبارتند از: دهان، دندانها، معده، روده ها. انسان و بیشتر حیوانات غذا را می جوند و بمعده فرو می برند. در معده غذا هضم می شود و پس از هضم برودهٔ می رود و در روده شیرهٔ غذا جذب[1] می گردد و بوسیلهٔ خون بتمام بدن می رسد. تفالهٔ غذا از راه روده خارج می شود.



گیاهان هم غذا می خواهند و اگر با آنها غذا نرسد از بین می روند. بدین سبب اگر مدتی آب بسبزی و درخت نرسد می خشکد. چون غذای گیاهان بیشتر در کود

۱- جذب می گردد: گرفته می شود.



است ، درزمینهای کم کود و بی قوّت گیاه خوب بزرگ نمی شود .

ریشهٔ گیاه درزمین پهن می شود و گیاه باریشه های خیلی باریک و مویی[1] خود غذا را اززمین می مکد .

حیوانات وگیاهان راموجود زنده هم می گویند . موجودات زنده همه احتیاج بغذا دارند .

تکلیف : ازروی این درس دوبار بنویسید :

پرسش : ۱- دستگاه خون سازی چیست ؟ ۲- چگونه غذا بخون تبدیل می شود ؟ ۳- گیاه چگونه غذا می خورد ؟

۱- ریشه های مویی : ریشه های مانند مو .

ماهی

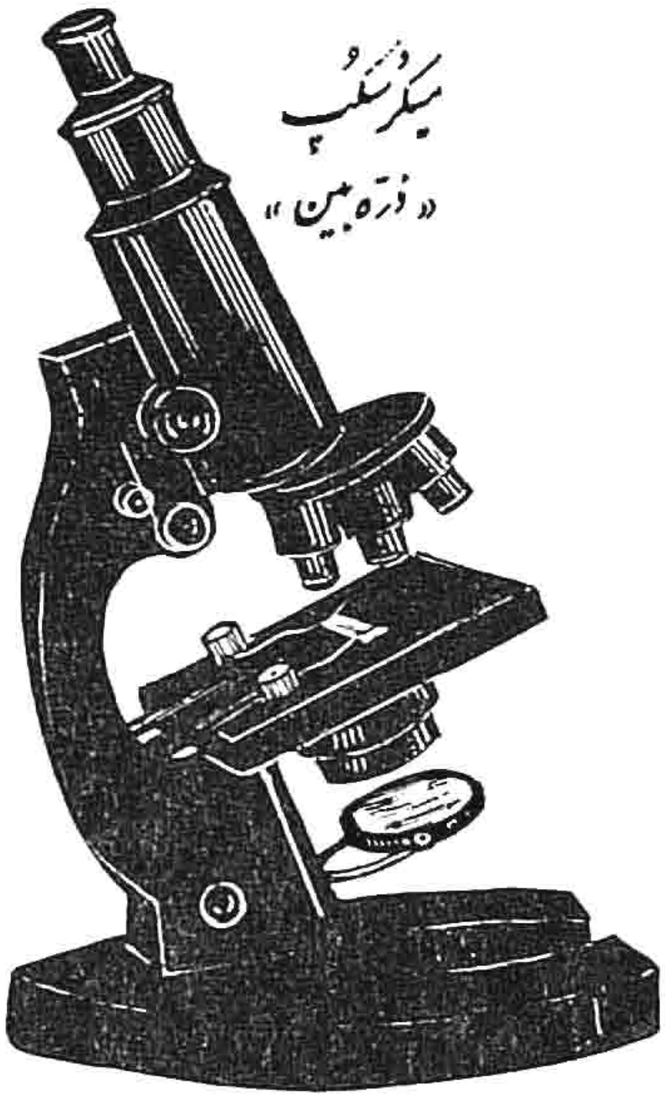
ماهی در آب زندگی می کند و اگر بخشکی بیفتد می میرد . خوراک ماهی از حیوانات ریز و چیزهای دیگر است که در آب وجود دارد . ماهی هوائی را که در آب هست تنفس می کند . دسته ای از ماهیان در دریاها و برخی در حوضها و رود و خانه ها زندگی می کنند . روی پوست بعضی ماهیان پولکهایی است که فلس یا پیشزه نامیده می شود . ماهی خاویار پولک ندارد ولی تیغ دارد . ماهی قزل آلا از آن دسته ماهیان است که در رود خانه زندگی می کند و گوشت آن لذیذ است .

شغل بیشتر مردم کنار دریا صید ماهی و خرید و فروش آنست و بیشتر خوراکشان نیز ماهی است .

پرسش : آیا نام بندر شنیده اید ؟ نام کدام بندر را شنیده اید ؟ خوراک مردم بندر چیست ؟ ماهی در کجا زندگی می کند ؟ کدام نوع ماهی در رود خانه یافت می شود ؟ فلس چیست ؟



میکرُب



میکرُسکُپ
«ذره بین»

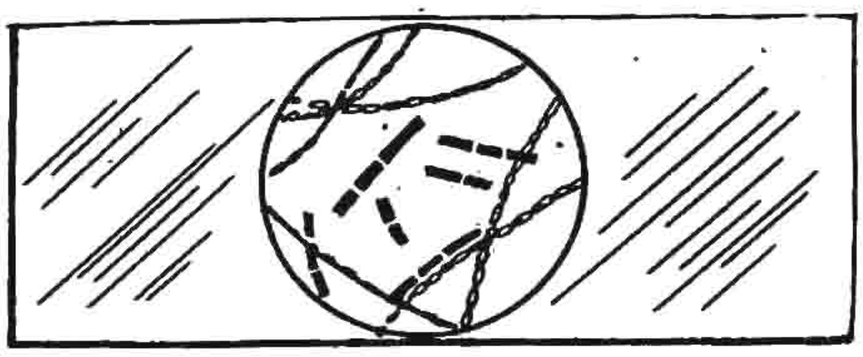
میکرب موجودی کوچک است که جان دارد و بچشم نمی آید . برای دیدن آن ابزاری[1] مخصوص بنام ریزبین بکار می برند . شکل میکربها ساده است : بعضی گرِد ، بعضی دراز و برخی مارپیچ اند .

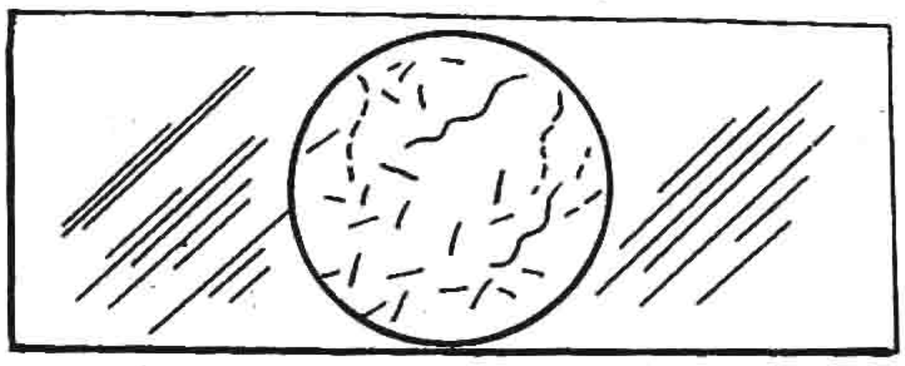
میکرب در هوا ، آب ، زمین و بدن انسان و حیوان زندگی می کند . بیشتر بیماریها از میکرب پیدا می شود . میکرب بیماریها بیشتر در جای کثیف و ناپاک پرورش می یابد . بنابراین باید از آشامیدن آبهای آلوده و خوردنِ سبزیهای نَشُسته و غذاهای ناپاک پرهیز[2] کرد .

پرسش : چرا دست در دهان کردن بد است ؟ دست نشسته غذا خوردن چه ضرر دارد ؟

میکرب را چگونه می توان دید ؟

«عکس میکرب در زیر ذره بین»





۱- ابزار ، اسباب ۲- پرهیز کردن - دوری کردن .

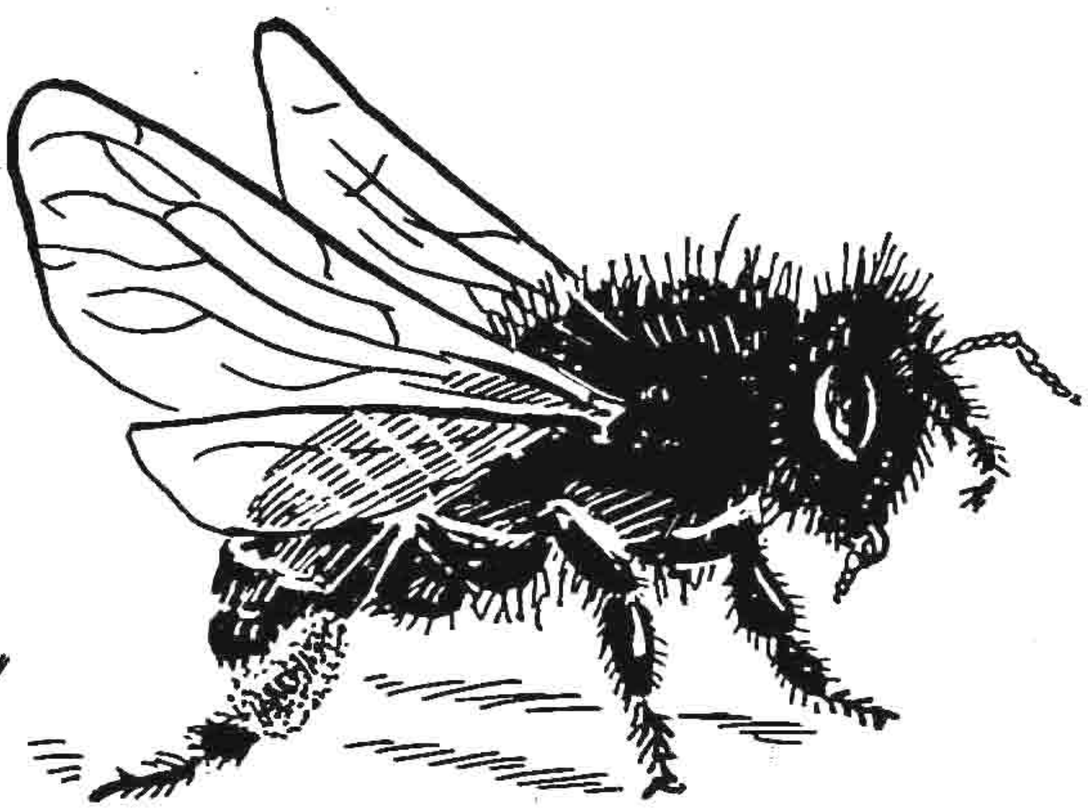
حَشرات

یک دسته بزرگ از جانوران را حشرات می گویند .

بعضی حشرات سودمند و بعضی زیان آورند .

از جملهٔ حشرات سودمند زنبور عسل و کرم ابریشم است و از حشرات زیان آور : پشه
مگس ، شپش ، کیک ، ساس ، ملخ ، کَنه ، موریانه را می توان نام برد .

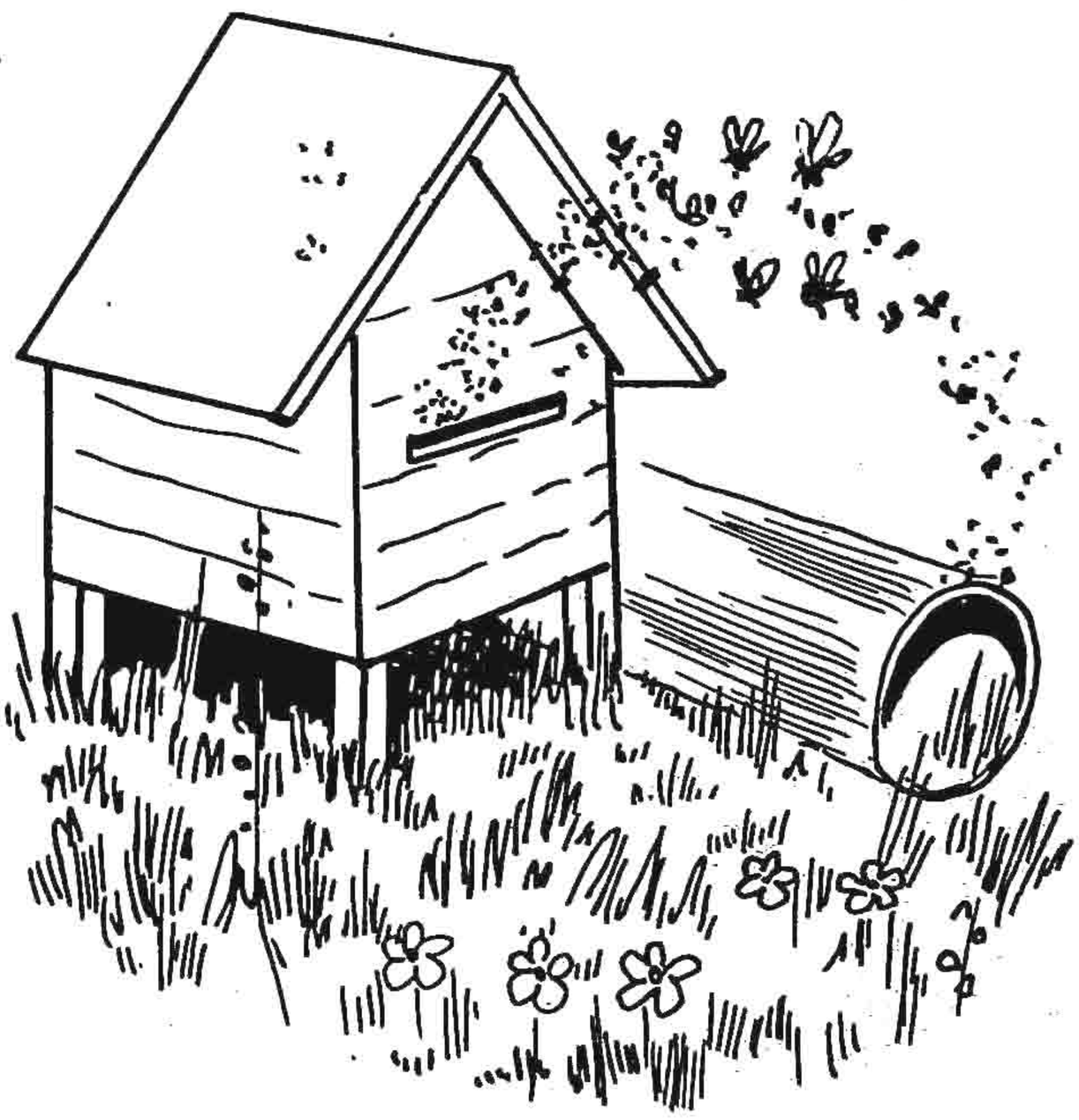
زنبور عسل



زنبور عسل حَشره ای است که روی گلهای خوشبو می نشیند و شیرهٔ آنها را می مکد و از آن شیره ، عسل می سازد .

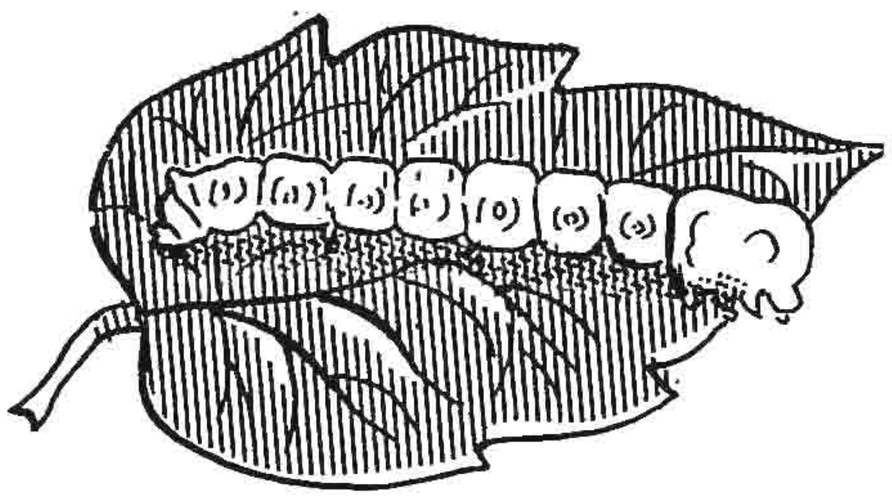
عسل غذای بسیار خوبی است و فایده های زیاد دارد .

بعضی مردم این حشرهٔ سودمند را در جای مخصوصی بنام کندو نگاهداری می کنند و پرورش می دهند .

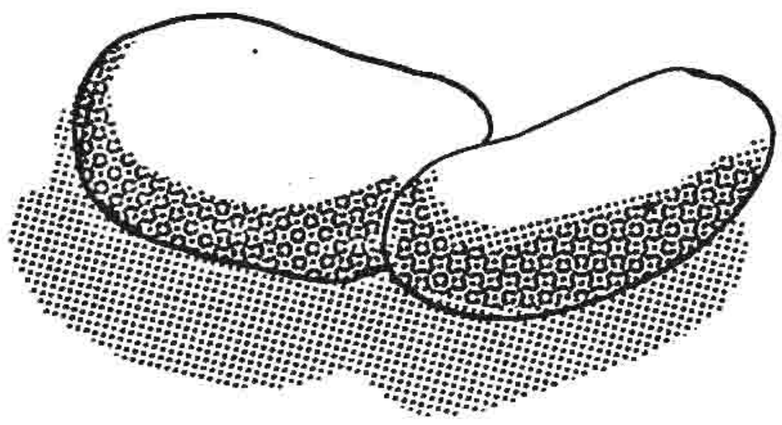


زنبور عسل دسته دسته زندگی می‌کند . هر دسته در یک کندو منزل می‌گیرد و از بین آنها یک زنبور ماده درشت‌تر از همه است که ملکه گفته می‌شود و کارش تخم‌گذاری است .

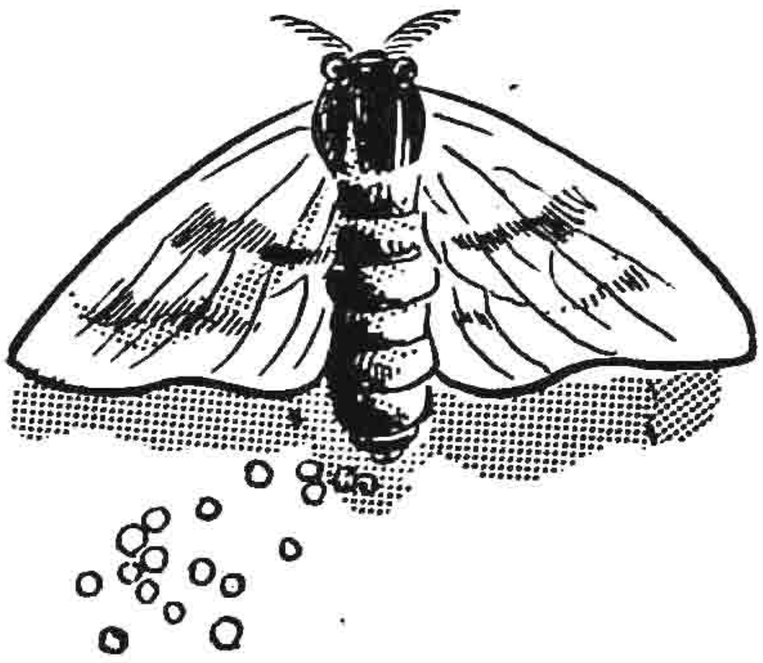
«کِرم ابریشم»



غذای نوزاد کرم ابریشم برگ درخت توت است . این نوزاد کم کم بزرگ می‌شود و از آب دهان بدور خود رشته‌های نازک ابریشم می‌کشد و پیله درست می‌کند و خود در میان آن پنهان می‌شود .



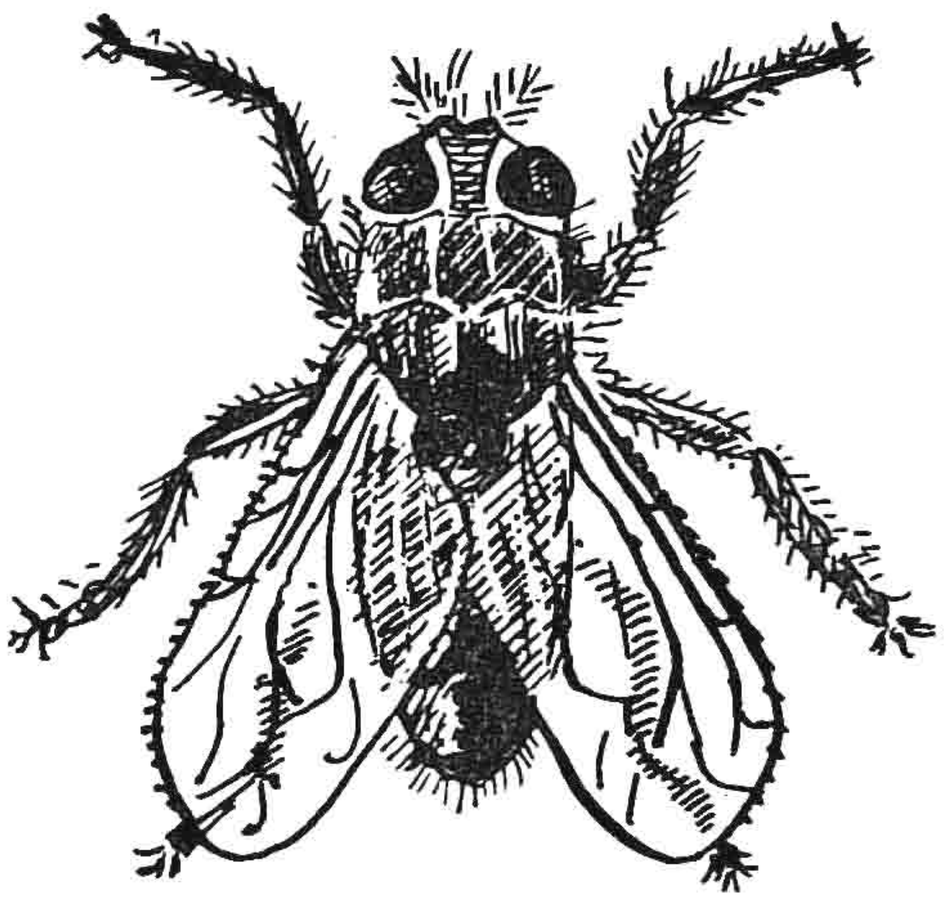
پس از مدتی حشرهٔ داخل پیله تارهای ابریشم پیله را سوراخ می‌کند و بشکل پروانه بیرون می‌آید .



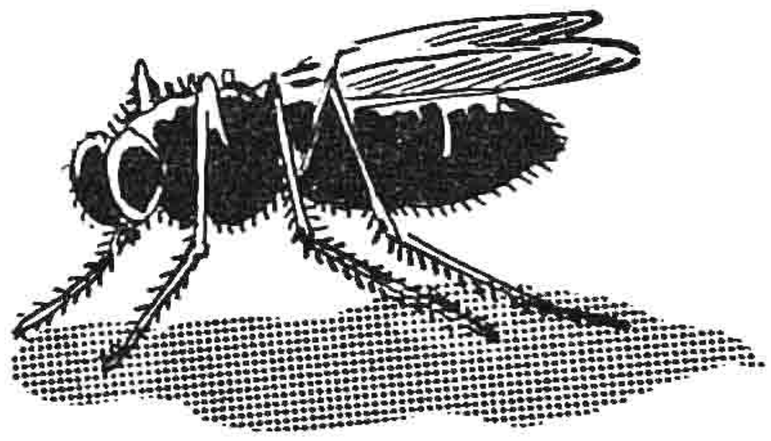
پیلهٔ کرم ابریشم را از هم باز می‌کنند و ابریشم بدست می‌آورند .

ابریشم را برای بافتنِ پارچه‌های محکم و با دوام بکار می‌برند .

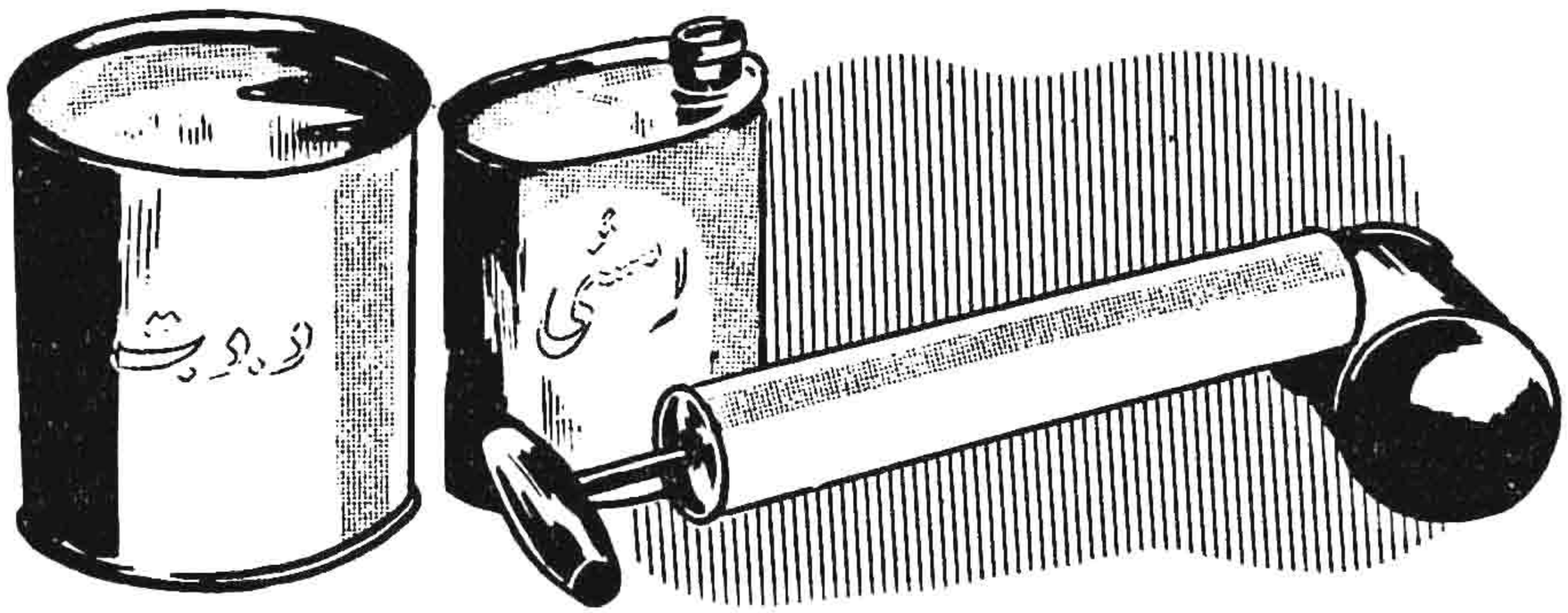
مگس



مگس حشره ای خطرناک و زیان آور است و بیشتر در جاهایی که پهن و زباله ریخته اند زندگی می کند و تخم می گذارد . چون در جاهای کثیف می نشیند پر و بال و پاها و خرطوم او میکرب آلوده می شود و اگر روی چیزهای خوراکی بنشیند آنها را هم آلوده می کند . اگر روی زخم بنشیند میکربها را از راه زخم وارد خون می کند و انسان را بیماری دچار می سازد .



باین جهت باید هم حیاط ، اطاق ، مستراح و محلهای عمومی مانند کوچه و مسجد را همیشه پاک و تمیز نگاه داشت و هم مگس را نابود کرد و روی زخم بدن را هم باید پوشاند تا مگس بر آن ننشیند . بهترین وسیله برای نابود کردن مگس اِمشی و گرد دِ دِ تِ است .



پشّه

پشّه حشره ای است که در محلّهای کثیف و جای تاریک زندگی می کند و بدنش آلوده و میکرب است و برای بدست آوردن غذا بیشتر در تاریکی شب پرواز می کند .

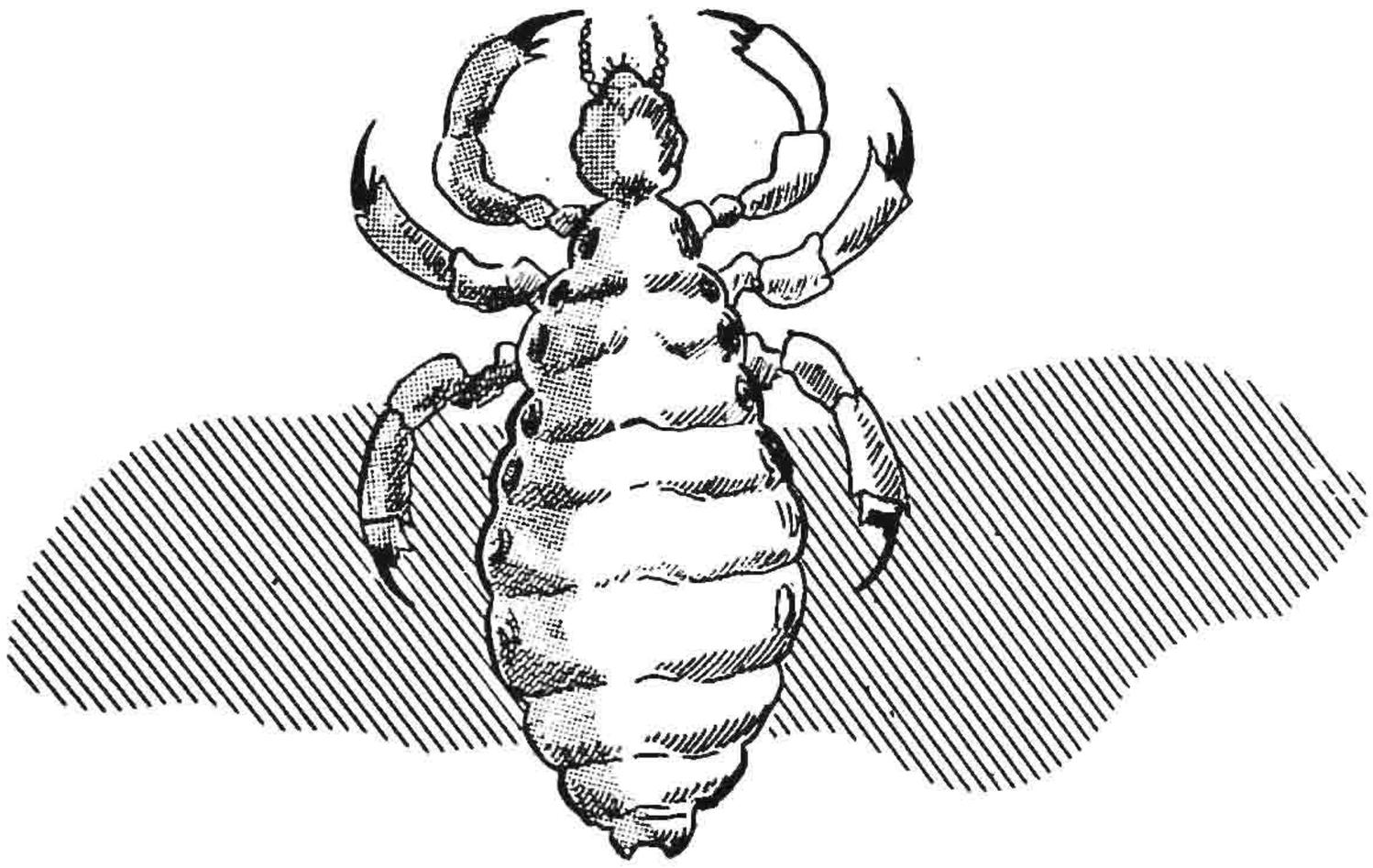
وقتی که پشّه روی پوست بدن انسان و یا حیوان بنشیند نیش خود را در پوست او فرو می برد و خون می مکد و هنگام مکیدن میکربهای مختلف را نیز بدن وارد می کند . بعضی پشّه ها ریزند مثل پشّه خاکی و بعضی دیگر درشت ترند مانند پشّه مالاریا .



شپش

شپش در تنِ اشخاص کثیف زندگی می کند و غذایش از خون بدن انسان است ، تخم شپش را رشک می گویند . رشک خیلی کوچک وسفید رنگ است و بموی بدن یا لباس می چسبد .

وقتی بدن یا موی سر شپش گذاشت بدن بخارش می آید و انسان نا راحت می شود . شپش خون بدن را می مکد و میکرب را از بدن بیمار بدن سالم منتقل می کند . نفت وگرد « دِ دِ ت » شپش را از میان می برد . رشکِ مورا با پاکیزه نگاهداشتن سر و بدن و دواهای مخصوص باید از بین برد و برای کُشتن رشکِ لباس باید آنرا در آب جوشانید و پس از خشک شدن با اطوی داغ خوب اطو کرد .





غلّه و بُنشَن

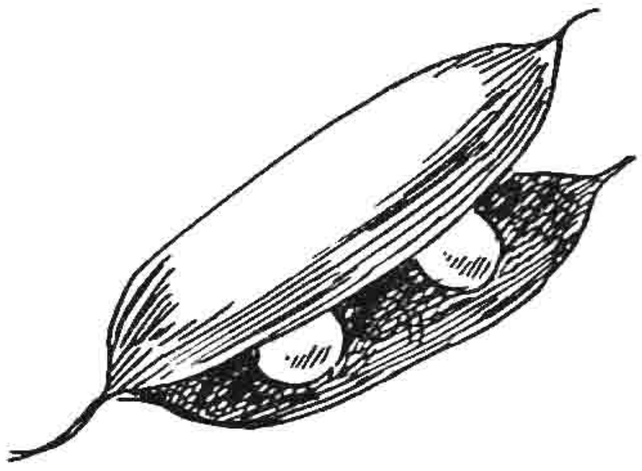
محصول زراعت مانند گندم و جو را غلّه می گویند .

گندم را آرد می کنند و با آن نان می پزند .

خوراک اصلی بیشتر مردم نان است از جو هم بعضی نان می پزند و خام آنرا هم با سبوس حیوانهای بارکش می دهند . برنج هم مانند گندم خوراک مردم می باشد .



برای کاشتن برنج آب زیاد لازم است ، بهمین جهت در گیلان و مازندران چون آب فراوان است بیش از جاهای دیگر برنج کاری معمول است .



نخود ، لوبیا ، عدس ، باقلا و ماش را بُنشَن « حبوبات » می گویند و از آنها غذاهای خوب و خوش طعم درست می کنند .



طوطی

طوطی پرنده ای سبز رنگ است ونوک خمیده ای دارد . طوطی می تواند صوت[1] انسان یا حیوان را تقلید[2] کند . این حیوان در جنگلهای گرمسیر بسر می برد .



مریم طوطی زیبایی داشت که پدرش از هندوستان آورده بود . مریم این طوطی را بسیار دوست می داشت و در قفس نگاهداری می کرد روزی چند مرتبه بطوطی سر می زد وباو خوراک می داد . چند کلمه هم مانند آقا ، بابا ، بی بی ، سلام ، برو ، بیا ، باو یاد داده بود . آما طوطی معنی این کلمه ها را نمی دانست ونفهمیده باز می گفت .

هرکس عبارتی از بَر کند ومعنی آنرا نداند می گویند طوطی وار یاد گرفته است .

---

(۱) آواز (۲) بازگویی

طوطی وار یاد گرفتن بسیار بد است .

دانش آموز نباید درس خود را طوطی وار از بر کند بلکه باید بکوشد هر چه را می خواند معنی آنرا دریابد و اگر نفهمد بپرسد .

بزرگان گفته اند : چو طوطی سخنگوی نادان مباش .

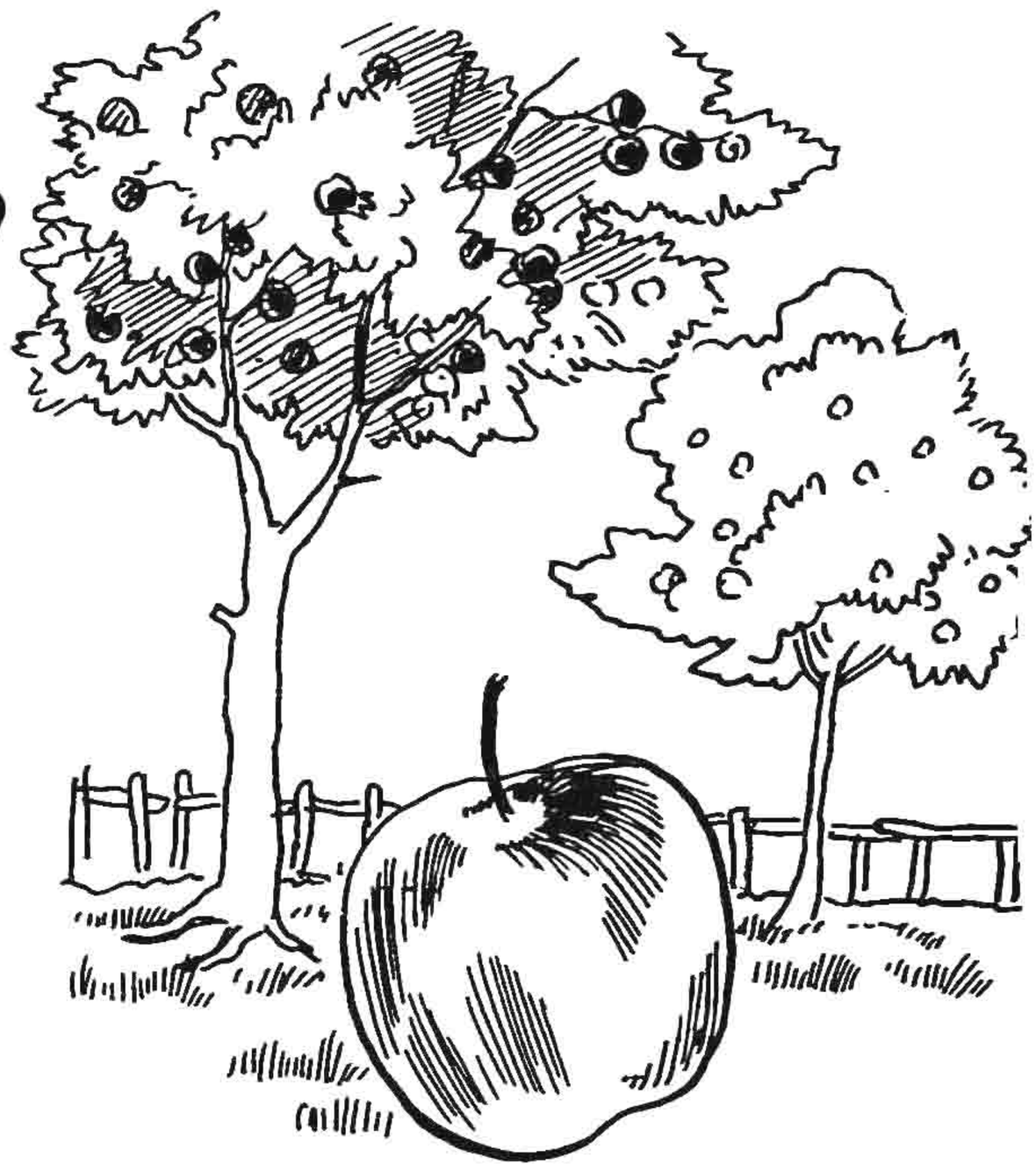
پرسش : طوطی در کجا بسر می برد ؟ از چه کار انسان تقلید می کند ؟ طوطی وار یعنی چه ؟

این شعر را از بر کنید و دو بار بنویسید :

می کوش هر ورق که خوانی تا معنی آن تمام دانی



درخت سیب و بوتهٔ سیب زمینی



جعفر بچهٔ کوچکی بود، با پدر و مادر خود در باغی زندگی می کرد. این باغ درخت سیب زیاد داشت. موقع تابستان که سیبها می رسید جعفر سبد را خود در چیدن و جمع کردن آنها کمک می کرد.

یک روز بهار پدر خود را دید که زمین را بیل می زند و سیب زمینی می کارد؛ از او پرسید آیا سیب زمینی هم مانند سیب درختِ بزرگی دارد؟

پدرش جواب داد نه پسر جان سیب زمینی درخت ندارد و فقط بوتهٔ کوچکی دارد. محصول[1] سیب زمینی بسیار است، از یک دانه آن سیب زمینی های زیاد بوجود[2] می آید سیب زمینی را در جاهای گرم ایران در پاییز می کارند و در جاهای سرد در بهار.

پرسش: ۱- سیب زمینی با سیب چه فرق دارد؟

۲- سیب زمینی را چه وقت می کارند؟ و کی محصول آنرا برمی دارند؟

۳- محصول سیب زمینی کم است یا زیاد؟

---

(۱) فایده (۲) پیدا می شود.

کچلی

پروین دختری زیبا بود . موهای مشکی پرپشت داشت . همه او را دوست می داشتند و از موهای قشنگ او خوششان می آمد . دختر همسایه کچلی داشت .

بیچاره پروین هم که با او همبازی بود کچل شد . چون پدر و مادرش در معالجهٔ او کوتاهی کردند موهای زیبایش کم کم ریخت و سرش طاس شد .



هر وقت در مقابل آینه می ایستاد بسیار غمگین می شد و برای گیسوی از دست رفتهٔ خود افسوس می خورد و آه می کشید .

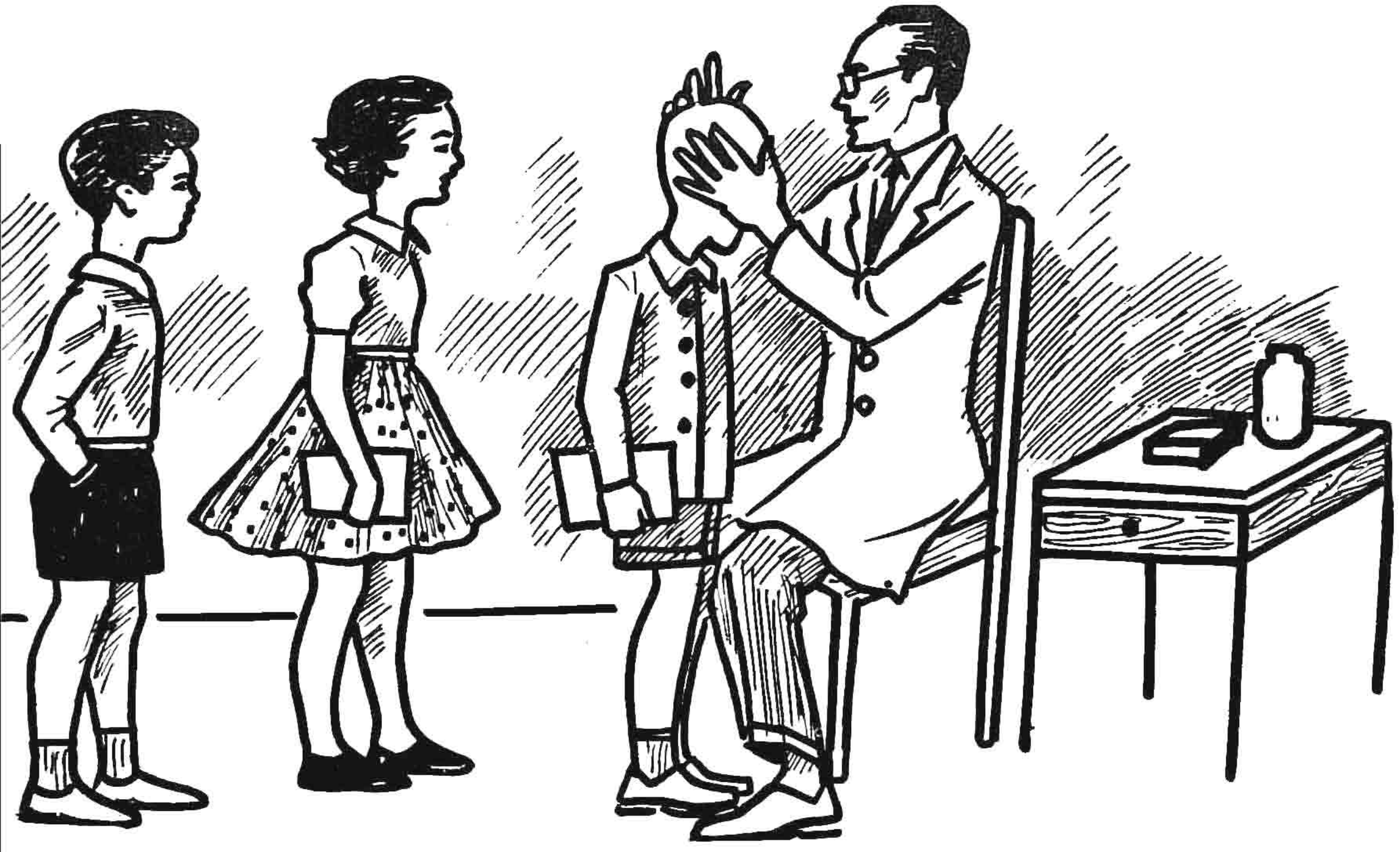
موقع بیرون رفتن از خانه هم روسری می بست تا کسی سر طاس و

بی مویِ او را نبیند .

در بیماری کچلی پوست سر زخم می شود و مو می ریزد .

برای آنکه بمرض کچلی گرفتار نشویم باید شانه و قیچی و اسباب آرایش دیگران را بکار نبریم . در مغازهٔ سلمانی باید مواظبت کنیم و مراقب[1] باشیم که تیغ و قیچی و شانه و ماشین اصلاح با الکل یا چراغ الکلی پاک شده باشد و هر وقت که روی سر مان جوش یا زخمی پیدا شد باید زود بطبیب مراجعه کنیم .

پرسش : چرا پروین کچل شد ؟ برای جلوگیری از کچلی چه باید کرد ؟



۱، مراقب باشیم یعنی بپاییم .

چشمهای خود را سالم نگاهداریم

چشم عضو مهم بدن ماست و در زندگی بآن احتیاج زیاد داریم . پس باید همیشه در پاکیزگی و سلامت چشم بکوشیم تا بچشم درد و سایر بیماریهای چشم دچار نشویم .

برای سلامت چشم نباید دست کثیف و دستمال ناپاک بآن بزنیم . باید همیشه صورت و دست خود را با آب پاک بشوییم .

چون بیشتر بیماریهای چشم از شخصی بشخص دیگر سرایت می‌کند باید از معاشرت[1] با کسانیکه چشم درد دارند دوری کنیم . اگر ناچار با کسانی معاشرت داریم که چشم درد دارند باید همینکه بخانه آمدیم دست وصورت خود را با صابون و آب پاکیزه بشوییم و با حوله و دستمال مخصوص خود خشک کنیم .

چشم در نور شدید آفتاب و چراغهای پُرنور و همچنین در گرما و سرمای زیاد و گرد و غبار هوا زود خسته و ضعیف و بیمار می‌شود پس برای سلامت چشم بعضی اوقات عینک دودی بچشم می‌زنیم تا هم از شدت نور و گرما و سرما کم شود و هم گرد و غبار داخل چشم نشود .

---

(۱) باهم نشستن وصحبت کردن .

آب پاکیزه بنوشیم

پنج روز بود که هوشنگ بدبستان نرفته بود . آموزگار از فریدون که همسایهٔ هوشنگ است پرسید : مگر هوشنگ ناخوش است ؟

فریدون جواب داد : دیروز با مادرم بخانهٔ هوشنگ رفتم . هوشنگ خیلی بیحال در رختخواب خوابیده و مادرش دکتر بخانه آورده بود . پزشک پس از معاینه درسیدگی گفت : بیماری هوشنگ حصبه است .

آموزگار گفت : آیا می دانید انسان چگونه بحصبه دچار می شود ؟

فریدون گفت : خوردن آب ناپاک و آلوده انسان را بحصبه دچار می کند زیرا دیروز آقای دکتر مادر هوشنگ دستور داد که همه باید آب جوشیده بخورند ، کاهو ، کلم و سبزی خوردن را با آب پاک بشویند و در ظرف آبی که در آن مقدار کمی پرمنگنات[1] حل شده باشد مدت یکربع ساعت بگذارند بعد آنرا بخورند .

آموزگار گفت : آفرین که با دقت بدستورهای دکتر توجه کردید اما باید بدانید که در آبهای کثیف و آلوده علاوه بر میکرب حصبه میکرب های دیگری مثل میکرب بیماریهای اسهال خونی ، وبا ، و تخم کرمهای زیان آور روده نیز بمقدار زیاد وجود دارد .

۱ـ دوایی است که در آب حل می کنند و برای از بین بردن میکربها بکار می برند .

الکل میکرب را می‌کُشد

روزی مادر احمد مریض بود . پدرش برای او طبیب آورد .

طبیب می‌خواست اندازهٔ تب مریض را معلوم کند . برای این کار درجه را از کیف بیرون آورد و در شیشه‌ای که الکل داشت فرو برد بعد از آن با پنبهٔ تمیز آنرا پاک کرد و زیر زبان مریض گذاشت . احمد آنجا حضور داشت و دید که طبیب درجه را در الکل فرو برد .

علّت آنرا از پدر خود سؤال کرد . پدرش گفت الکل میکربها را می‌کُشد وچون ممکن بود که میکربی روی درجه باشد طبیب آنرا در الکل فرو برد تا میکرب کُشته شود . احمد گفت : پدرجان وقتی دکتر می‌خواست بمادرم سوزن[1] بزند روی بازوی او پنبهٔ الکلی مالید ، لابد برای آن بود که می‌خواست میکربهای روی پوست بازوی مادرم را از بین ببرد تا میکرب داخل بدن او نشود .

پدر احمد از هوش او خوشحال گشت و او را تحسین[2] کرد و گفت آفرین[3] فراموش مکن که هیچ وقت الکل را نباید خورد که بجگر و معدَه وروده و عضوهای دیگر بدن صدمه می‌زند . کسانی که شراب و عرق می‌آشامند ، چون این مشروبات

---

(۱) داخل کردن دوا را در بدن با سوزن تزریق هم می‌گویند (۲) آفرین گفت (۳) آشامیدنیها .

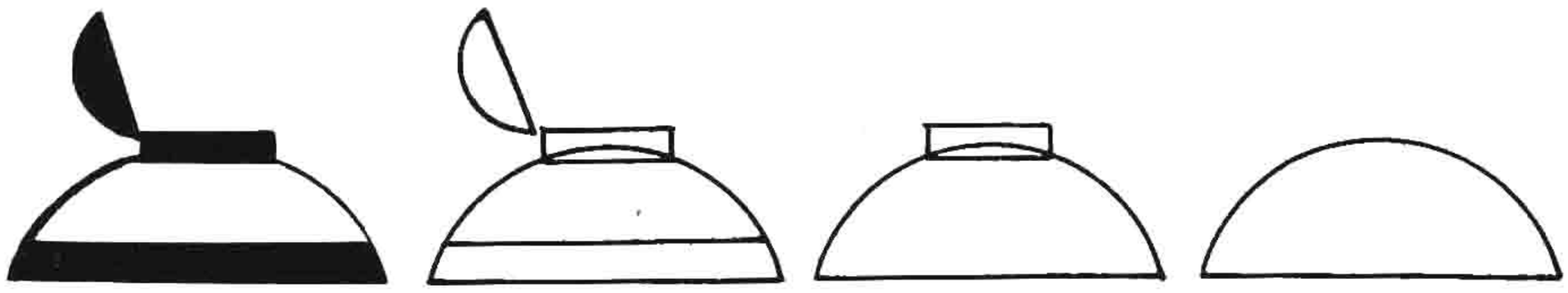
الکل دارد بمرضهای سخت دچار می شوند و زود می میرند .

برای همین است که در دین اسلام آشامیدن شراب و سایر مشروبات الکلی حرام شده است .

پرسش : ۱- طبیب چه کرد؟ ۲- احمد چه پرسید؟ ۳- پدر احمد چه جواب داد ؟ ۴- الکل چه خاصیّت دارد ؟ ۵- زیان مشروبات الکلی را بیان کنید ؟ ۶- چرا شراب در دین اسلام حرام شده است ؟

نقاشی - دوات

روی کاغذ نقاشی شکلی ساده مثل شکل دست راست بکشید . بعد آنرا ترتیبی که می بینید تکمیل کنید ، تا شکل دواتی بشود . سپس آنرا مطابق سلیقهٔ خود رنگ بزنید .



باران

مینو : مادرجان چرا از سماور بخار بلند می شود ؟

مادر : زیرا وقتی در سماور آتش افروختیم آب سماور گرم و تبدیل بخار می شود .

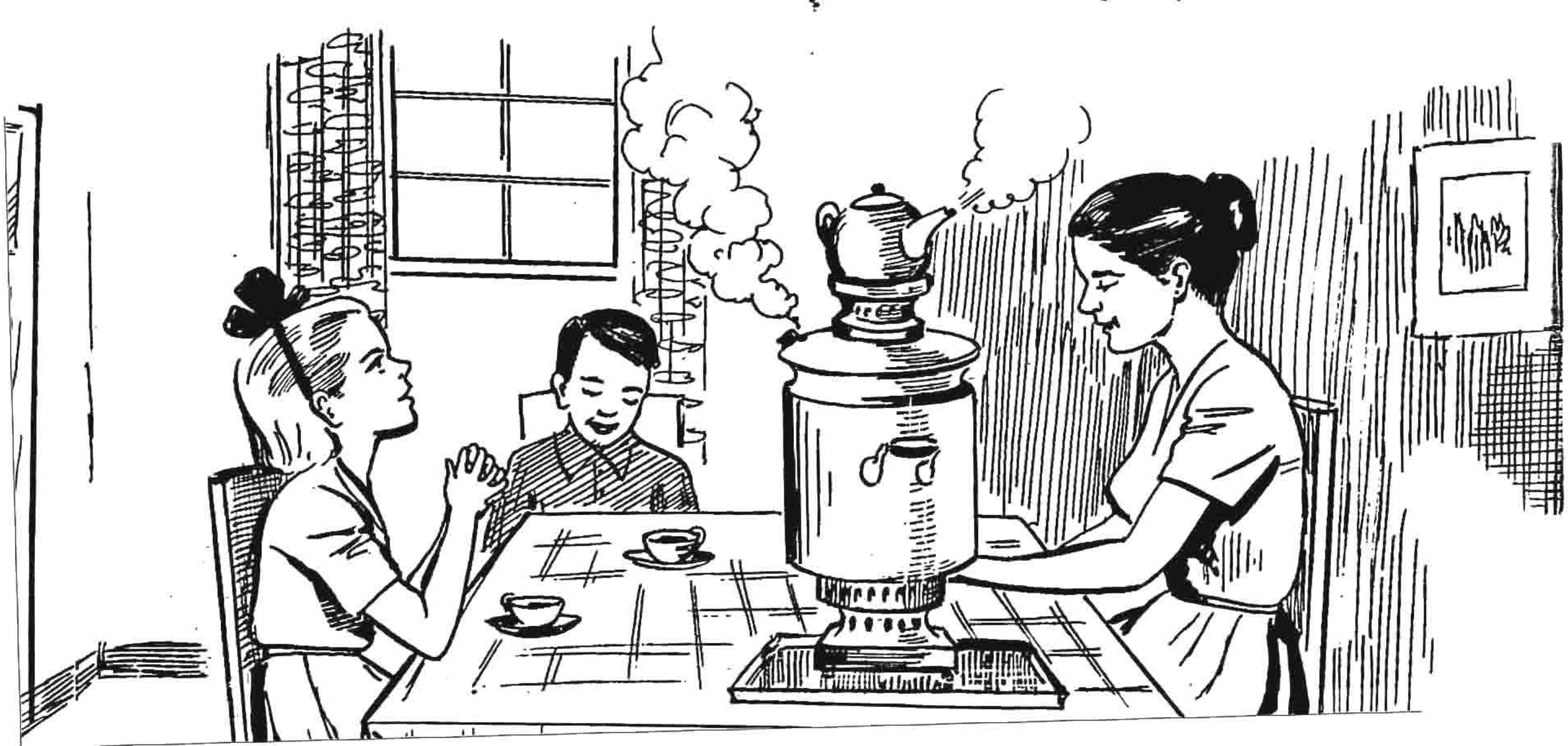
مینو : من دیروز که بدبستان می رفتم در راه دیدم از روی برفهای کوچه بخار بلند می شود . مگر زیر برفها هم آتش وجود دارد ؟

مادر : نه مینو جان زیر برفها آتش نیست بخاری که در کوچه دیدی بواسطهٔ گرمای آفتاب است . گرمای آفتاب برف را آب و آب را بخار می کند.

پرویز : مادرجان این بخار که بلند می شود کجا می رود ؟

مادر : بآسمان می رود .

مینو : بخار بآسمان که رفت چه می شود ؟



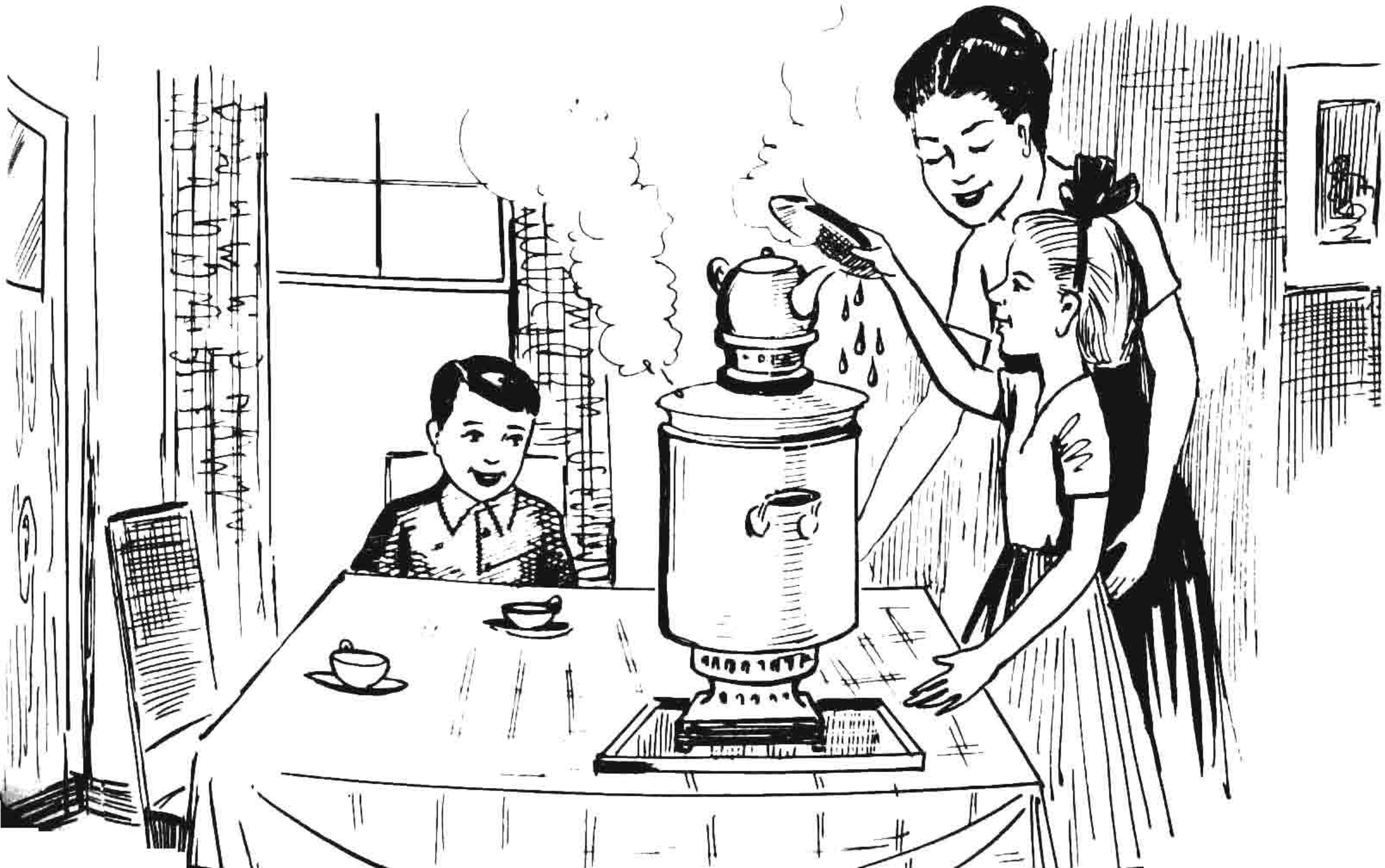
مادر : برای اینکه بفهمی بخار در آسمان چه می شود آن بشقاب سرد را بردار و روی بخار سماور بگیر . ببین حالا چند قطره آب روی آن جمع می شود کم کم می چکد . همینکه بخار سماور بشقاب سرد رسید بقطره های آب تبدیل می شود . همچنین بخاریکه بآسمان می رود چون سرد شود بشکل ابر در می آید . ابرها ممکن است بقطره ها تبدیل و بصورت باران بزمین برگردد . اگر هوا زیاد سرد باشد قطره های آب در آسمان یخ می بندد و بشکل برف بزمین می آید .

ابر ، باران ، برف همه از بخار آب درست می شود .

این شعر را از بر کنید و از روی آن بنویسید :

ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند تا تو نانی بکف آری و بغفلت نخوری

پرسش : چگونه بخار درست می شود ؟ بخار از چه درست می کردد ؟ اگر آب را حرارت دهیم بچه تبدیل می شود ؟ باران چگونه درست می شود ؟



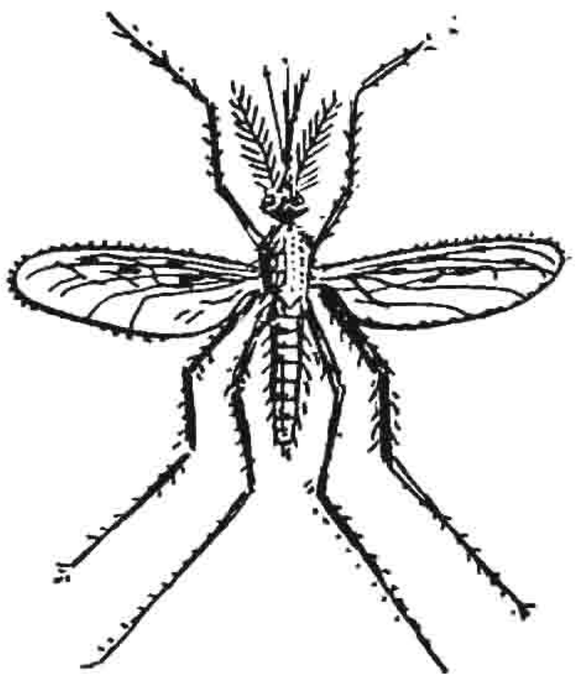
مالاریا

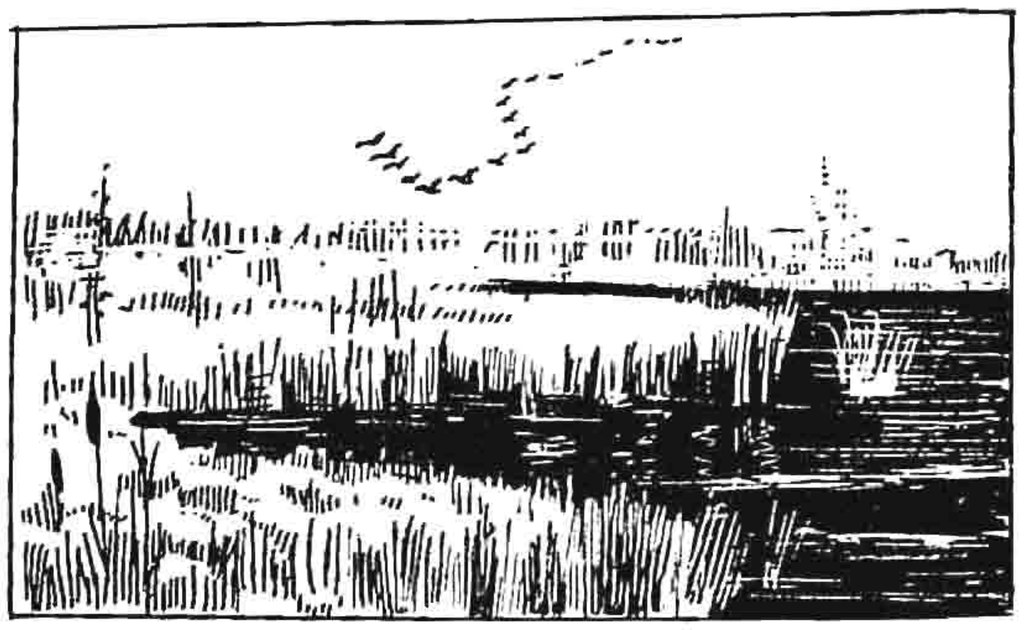
مالاریا یکی از بیماریهای معروف است که آنرا تب نوبه هم می گویند .

این بیماری بیشتر در جاهایی است که آب راکد[1] مانند باتلاق و استخر زیاد باشد . بدین سبب در مازندران و دیگر جاها که برنج کاری می شود این بیماری شیوع[2] دارد .

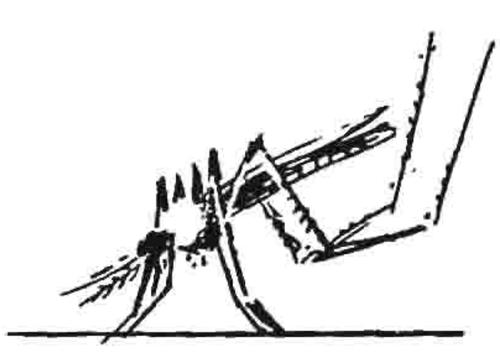
میکرب این مرض را پشّه مخصوصی بدن انسان وارد می کند .

پشّه مالاریا روی آب تخم می گذارد . نوزاد پشّه بشکل کرم کوچکی از تخم بیرون می آید و مدّتی در آب زندگی می کند .





همین کرم بعد پشّه می شود و پرواز می کند .



۱ـ آب راکد ـ آب ایستاده ۲ـ شیوع دارد ـ فراوان است .

مالاریا آدمی راکم خون ، زرد رنگ و رنجور می سازد و اگر شخص بیمار زود معالجه نشود از پا درمی آید و می میرد .

برای آنکه گرفتار تب نوبه نشویم باید خود را از گزیدن پشّهٔ مالاریا حفظ کنیم و دوایی که برای جلوگیری از مالاریا مفید است بخوریم .

ازطرف دیگر برای نابود کردن پشّهٔ مالاریا باید بکوشیم .

ازکارهایی که برای این مقصود می توان کرد خشکانیدنِ باتلاقها و مُردابها و پاشیدنِ گرد دِدِت بدرو دیوار خانه ها و اطاقهاست .

روی آب استخرها هم می توان قدری نفت پاشید تا نوزاد پشّه را در آب بکشد بامر شما و برای ازمیان بردنِ این بیماری کوشش بسیار شده و می شود و اکنون در بیشتر نواحی باتلاقی ، دیگر مالاریا وجود ندارد .

پُرسش :

مالاریا را چه می گویند ؟ این بیماری در کجا پیدا می شود ؟ برای پیش گیری از آن چه باید کرد ؟ برای مبارزه با مالاریا چه اقدامی شده است ؟



چغندر ـ قندسازی

زراعت چغندر کار با فایده ایست . تخم چغندر را در آخر بهار میکارند و در پائیز چغندر را از زمین بیرون میآورند . برگ چغندر پهن و بلند میباشد . چغندرهای معمولی گرد و سرخ رنگ است . در زمستان مردم چغندر پخته را زیاد میخورند . چغندر قند سفید رنگ و دراز است و چون شیرینی آن بیشتر از چغندر سُرخ میباشد ، برای ساختن قند بکار میرود . چغندر قند را در کارخانهٔ قندسازی خُرد میکنند و فشار میدهند آب بسیار شیرینی بدست میآید که با آن قند میسازند . در ایران چندین کارخانهٔ قندسازی تأسیس شده و در آن چغندر را مبدّل بقند و شکر میکنند .

پرسش : ۱ـ چغندر را چه وقت میکارند و از آن چه فایده میبرند ؟

زکام

زکام بیماری واگیرداری است که بیشتر بعلت سرماخوردگی پیدا میشود .
میکرب زکام از هوا یا تن بیماران ببدن شخص سالم وارد میگردد .
برای آنکه باین مرض دچار نشویم ، باید در وقت سرما خودرا خوب
بپوشانیم و از جای گرم یک مرتبه بهوای سرد بیرون نرویم و از کسانی که
زکام دارند دوری جوئیم .

اگر بزکام مبتلا شویم نباید با دست دادن و نزدیک شدن باشخاص سالم
آنان را نیز باین بیماری دچار سازیم . زیرا کسی که زکام دارد در موقع
حرف زدن مخصوصاً هنگام عطسه و سرفه مقدار زیادی میکربهای زکام را
از دهان و بینی خود در هوا می پراکند . هرکس که در اطراف او باشد
بزکام دچار میشود .

پرسش : آیا زکام واگیردار است ؟ برای پیش گیری از سرایت آن
چه باید کرد ؟ برای محافظت خود از زکام چه میکنید ؟

شبنم

مینو : مادرجان قطره های آب را روی برگ گل تماشا کنید :
باران که نیامده پس این قطره های آب از کجا پیدا شده است ؟

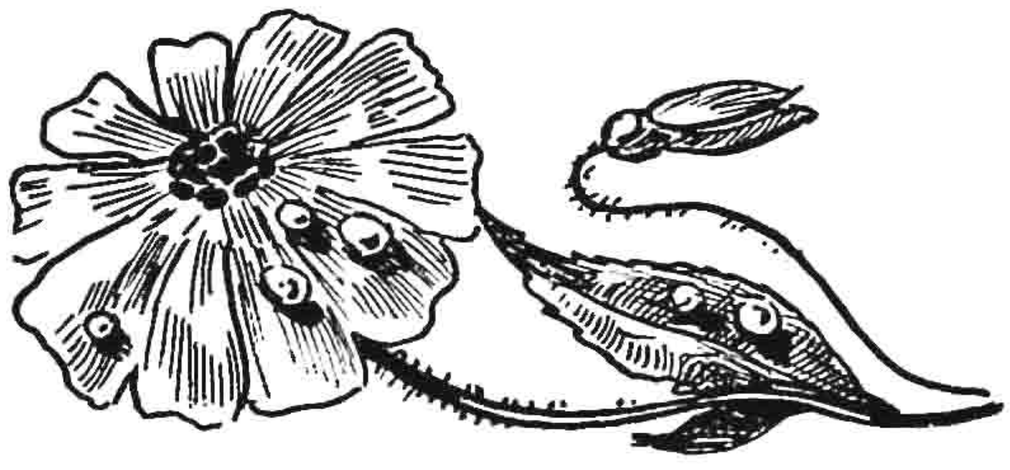
مادر : درست میگوئی دخترجان باران نیامده ، این قطره ها که
می بینی شبنم است که آنرا ژاله نیز میگویند .

مینو : شبنم از کجا پیدا میشود ؟

مادر : یادت هست چندی پیش بشقابی را روی بخار سماور گرفتی و
زیر بشقاب قطره های آب جمع شد ؟

روزها که آفتاب بر آب مینتابد آب بخار میشود و بهوا بالا میرود ، همین
بخار شبها که هوا خنک شد ، چون برگهای سرد برسد بقطره های آب
تبدیل میشود و بشکل ژاله روی برگها می نشیند .

پرسش : شبنم چیست ؟ چگونه پیدا میشود



باد

روزی آموزگار کلاس سوم دبستان بمدرسه میرفت هوا خیلی گرم وطوفانی بود باد بشدّت میوزید درختها خم میشد ، دربین راه خسرو رسید واز او پرسید : چه میشود که باد میوزد ؟

آموزگار پاسخ داد : هوای گرم چون سبک است بالا میرود هوای سرد زود جای هوای گرم را که بالا رفته است میگیرد ، از این رفتن هوای گرم وآمدن هوای سرد باد تولید میشود .

باد همیشه از جائی که سرد است بطرف جای گرم میوزد .



ضدّعفونی کردن منزل ولباس

سهراب بآموزگار گفت چون خانهٔ ما از دبستان دور بود پدرم دیروز خانهٔ نزدیکتری کرایه کرد ، ولی نگذاشت اسباب کشی کنیم وگفت اوّل اطاقها را ضدّعفونی کنند بعد اسباب و اثاثهٔ خانه را ببرند .

آموزگار گفت پدرت حق داشت هر وقت کسی میخواهد در اطاق یا خانه ای که شخصی دیگر در آن بوده است زندگی کند باید اوّل آنجا را ضدّعفونی کند یعنی میکروبها وحشرات موذی آنجا را ازبین ببرد . در اطاقهای خانهٔ خودتان هم برای ازبین بردن میکربها وحشرات باید گاهگاه این کار را بکنید فریبرز پرسید چگونه اطاق و خانه را ضدّعفونی میکنند ؟ آموزگار گفت با طاقها دود گوگرد میدهند یا گرد « دِ دِ تِ » میپاشند یا با تلمبه امشی میزنند . خسرو گفت لباس را هم میتوان ضدّعفونی کرد؟ آموزگار جواب داد پیراهن و زیرشلواری و دستمال و حوله و ملافهٔ لحاف را در آب میجوشانند و لباسهائی را که نمیتوان جوشانید در آفتاب میاندازند ؛ یا با اتوی داغ و بخار آب خیلی گرم ضدّعفونی میکنند .

پرسش : ضدعفونی کردن برای چیست ؟ اطاق را چگونه ضدعفونی میکنند؟

جغرافیا

کرهٔ زمین

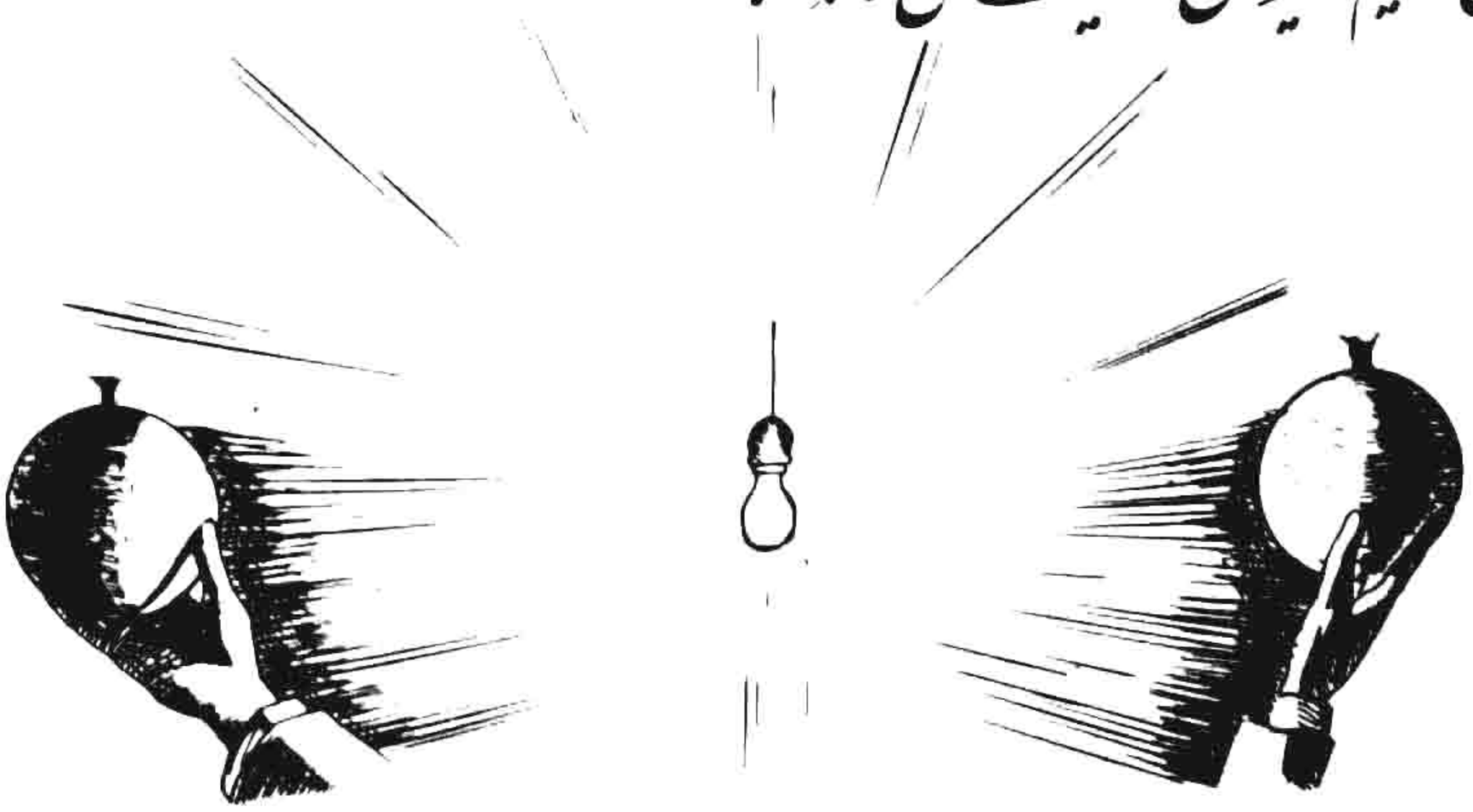
زمین که ما روی آن زندگی میکنیم و شهرها روی آن ساخته شده و مانند نارنگی گرد است .

هرچیزکه مانند گوی گرد باشد کره نامیده میشود . زمین هم مانند نارنج شکل کره است .

روی زمین بواسطهٔ وجود کوهها و تپه ها و دره ها ناصاف است این بلندیها و پستیها مانند ناهمواریهای روی نارنج از کره ی زمین میکاهد .

زمین در ۲۴ ساعت شبانروز یک مرتبه بدور خود میچرخد . این حرکت را حرکت شبانروزی زمین میگویند .

هرگاه نارنجی را برابر یک چراغ نگاه داریم نیمی از آن که روبچراغ است روشن و نیم دیگرش تاریک می ماند .

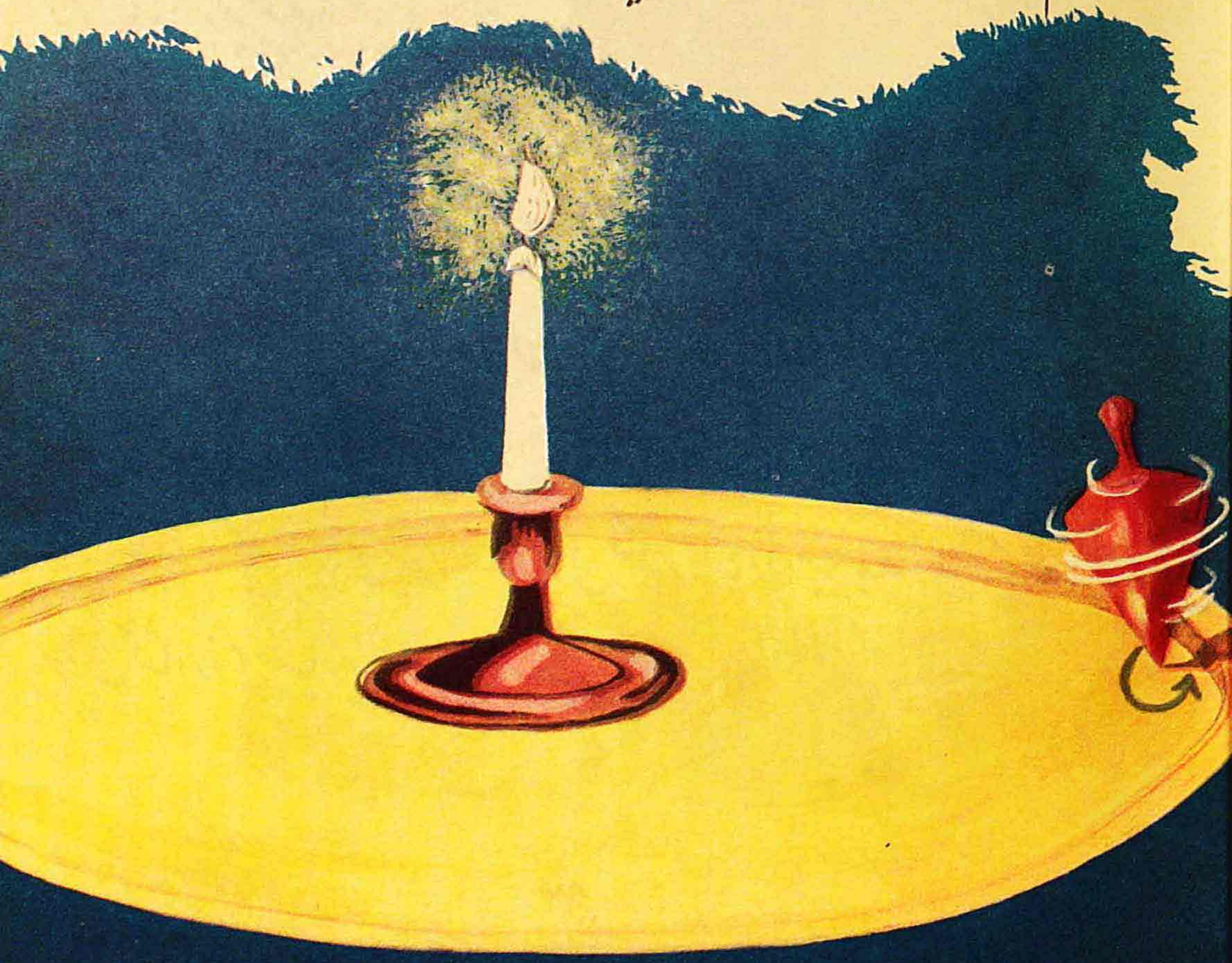


خورشید هم زمین را روشن میکند .

در حرکت شبانروزی یک نیمهٔ زمین رو بخورشید و نیمهٔ دیگر در تاریکی است .
نیمهٔ رو بخورشید روز و نیمهٔ دیگرش شب است .

زمین غیر از حرکت بدور خود بگرد خورشید هم میگردد . مدّت گردش
دور خورشید یکسال یا ۳۶۵ روز میباشد .

برای آنکه حرکت شبانروزی زمین و گردش آنرا بدور خورشید خوب
بفهمید فرفره ای را در یک سینی بگردانید و آنرا می بینید هم دور خود میچرخد
و هم دور سینی میگردد " بشکل نگاه کنید . »



کوه رود

در شکل صفحهٔ مقابل یک رشته کوه می بینید . کوهها برآمدگی زمین است .
بالا رفتن از کوههای سر اشیب مانند رشته کوه البرز در شمال ایران مشکل است . گاهی کوه آتشفشانی میکند .

بالای کوههای بلند در زمستان بسبب سرمای زیاد برف و یخ فراوان جمع میشود و هنگام گرمای بهاری این برف و یخ رفته رفته آب میشود و از شیب کوهستان جاری میگردد و با آب چشمه ها و جوی های دیگر می پیوندد و رود پر آبی بوجود میآورد که بدریا یا دریاچه میریزد .

در ایران رود بسیار است مانند سفیدرود در گیلان و زاینده رود در اصفهان و کارون در خوزستان قسمتی از آب باران و برف که در زمین فرو میرود از جای دیگر بیرون میآید و آن را چشمه گویند رود از کوهستان خاکهای ریز و درشت را با خود میآورد و بتدریج با انباشته شدن آنها زمین های تازه ای بوجود میآید . قسمتهای سبز رنگ شکل جلگه را نشان میدهد خاک نرم جلگه برای کشاورزی بسیار مناسب است .





جزیره شبه جزیره خلیج

بشکل بالا خوب نگاه کنید . خشکی های کوچک و بزرگی می بینیم که چهار جانب آنها را آب فرا گرفته است . این خشکی ها را جزیره میگوئیم .

خشکی دیگری دیده میشود که از سه طرف در میان آب قرار دارد اما بوسیلهٔ زبانه ای از خاک بخشکی متصل است این خشکی را شبه جزیره می نامیم .

جای دیگری می بینیم که آب دریا در خشکی پیش رفته است که آنرا خلیج گوئیم چون خلیج را از سه طرف خشکی فرا گرفته از اینجهت در موقع وزش باد آب آن از دریا آرامتر است بنابراین خلیج پناهگاه خوبی برای کشتیها میباشد .

بیابان کویر

سرزمین های بی آب و آبادی بیابان نامیده میشود بسیاری از جاهای

روی زمین بیابان یا صحراست .

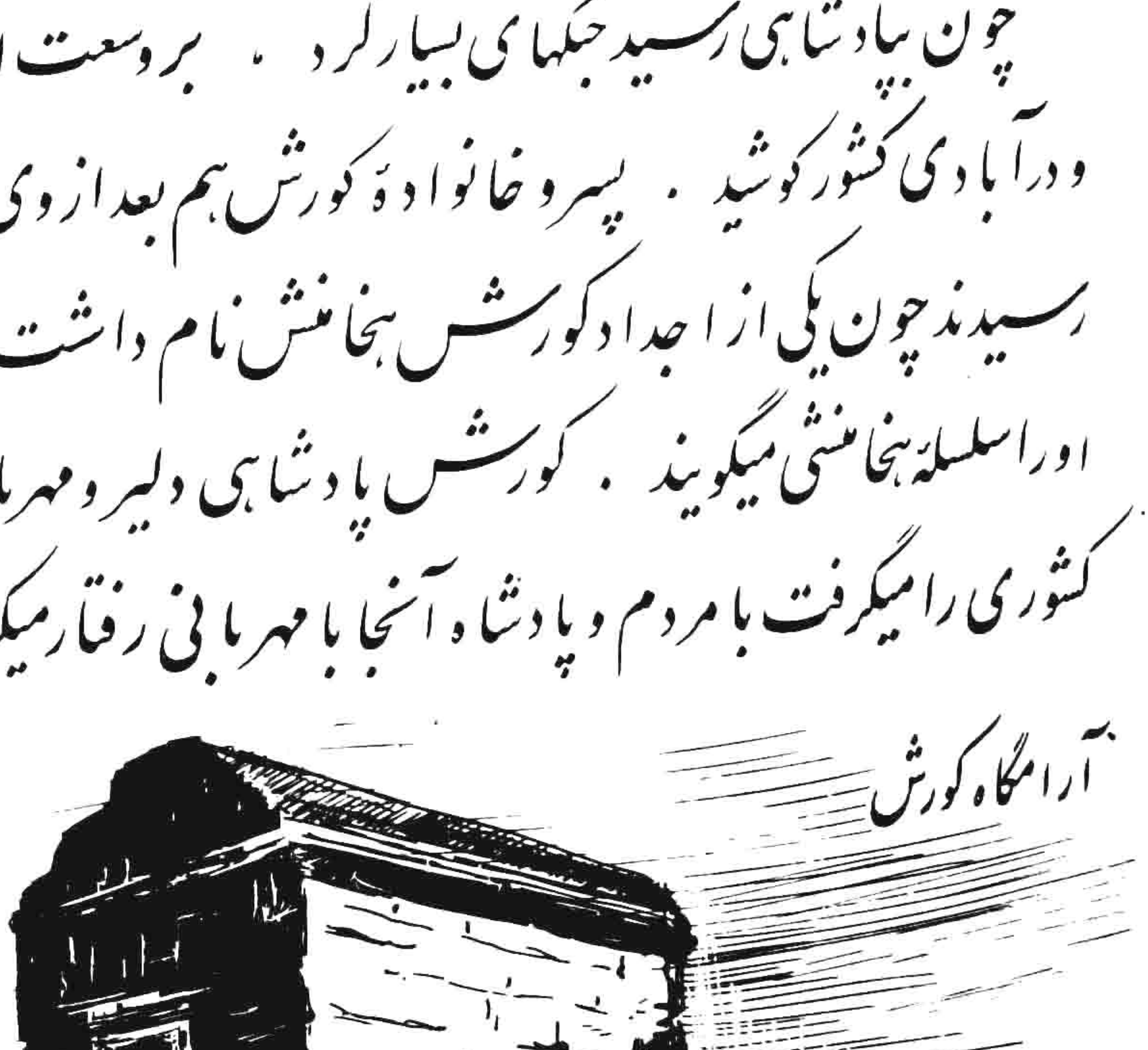
در وسط کشور ما اراضی پهناوری دیده میشود که شور و زار و بی آب و علف است و هنگام بارندگی عبور از بعضی قسمتهای آن دشوار میباشد. این قسمم زمین را کویر مینامند که در شکل دیده میشود .



کورش

یکی از پادشاهان بزرگ هخامنشی و یکی از مردان نامدار کورش بود. کورش در کودکی تیراندازی و سواری را بسیار دوست میداشت و در این هنرها ماهر شد. نسبت بهمسالان و دوستان خود مهربان بود و هیچوقت فراموششان نمیکرد بدین سبب هنگام بزرگی دوستان و یاران فراوان داشت.

چون بپادشاهی رسید جنگهای بسیار کرد. بر وسعت ایران افزود و در آبادی کشور کوشید. پسر و خانوادهٔ کورش هم بعد از وی بسلطنت رسیدند چون یکی از اجداد کورش هخامنش نام داشت خاندان او را سلسلهٔ هخامنشی میگویند. کورش پادشاهی دلیر و مهربان بود چون کشوری را میگرفت با مردم و پادشاه آنجا با مهربانی رفتار میکرد.



آرامگاه کورش



داریوش بزرگ

داریوش یکی از پادشاهان بزرگ سلسلهٔ هخامنشی است . هنگامیکه بپادشاهی رسید کشورهای تابع ایران شورش کرده بودند و این پادشاه با سختیها روبرو شد ، اما همهٔ مشکلات را از پیش برداشت و در مدّتی کوتاه شورشها را خوابانید[1] و کشور را دوباره آرام ساخت . پس از آن بآبادی کشور پرداخت و در این کار کوشش بسیار کرد . از کارهای مهمّ او ساختن راهها و بناهای بزرگ و محکم است . تخت جمشید که سر راه اصفهان بشیراز واقع شده و از بناهای باشکوهی[2] بسیار مهمّ ایران است بوسیلهٔ این پادشاه و پسرش خشایارشا ساخته شده است . داریوش با دشمنان ایران جنگهای بسیار کرد .

---

۱) شورش را خوابانید یعنی آرام کرد ۲) قدیم

این پادشاه رالسبب کارهای بزرگی که انجام داده است داریوش بزرگ مینامند .

پرسش : اولین پادشاه سلسلهٔ هخامنشی که بود ؟ چرا داریوش رابزرگ میگویند ؟ چه خدمتی بکشور کرد ؟



داریوش سوم و اسکندر

آخرین پادشاه دودمان[1] هخامنشی داریوش سوم بود . در زمان او اسکندر پادشاه یونان بایران حمله کرد ، داریوش پس از چند جنگ بر اثر خیانت[2] بعضی سرداران خود شکست یافت و تخت جمشید پایتخت قدیم ایران بتصرف اسکندر در آمد و آنجا را بکینه جوئی آتش زد .

داریوش پس از شکست خوردن از اسکندر برای جمع آوری قشون تازه بخراسان عقب نشینی کرد ولی در آنجا بدست یکی از فرمانداران محل کشته شد و با مرگ او خاندان هخامنشی منقرض[3] گردید (در حدود دو هزار و دویست سال پیش) ، پس از آن اسکندر و سرداران مدتی کوتاه بر ایران حکومت کردند .

پرسش : سبب شکست خوردن داریوش سوم از اسکندر چه بود ؟

---

(۱) خانواده و سلسله (۲) نادرستی (۳) پایان یافت

اشکانیان

چون اسکندر فرزندی نداشت پس از او سرداران جانشین او شدند .

جانشینان اسکندر در ایران مدّت زیادی حکومت نکردند زیرا مردم ایران بیگانگان را دوست نمیداشتند و زیر بار حکومت آنان نمیرفتند و پیوسته درصدد بیرون کردنشان بودند تا آنکه قومی از مردمان جنگی و دلاور ایران از خراسان سر بشورش برداشتند و با بیگانگان بجنگ پرداختند و آنان را بیرون راندند . از این قوم پادشاهانی برخاستند که چون نام همه اشک بود آنان را اشکانیان مینامند .

بزرگترین پادشاه این سلسله اُرد « اشک سیزدهم » است . در زمان پادشاهی او رُومیان هوس گرفتن ایران را داشتند . سرداری رومی بکشور ما لشکر کشید امّا بدست یکی از سرداران اُرد کشته شد .

دیگر از پادشاهان این سلسله فرهاد چهارم است که در زمان او حضرت عیسی « ع » بدنیا آمد .

امسال از میلاد[1] مسیح هزار و نهصد و شصت سال گذشته است .



مجسمهٔ یک پارتی که در موزه ایران باستان موجود است

در موقع تدریس این کتاب اگر سال میلادی تغییر کرده باشد، آموزگاران گوشزد کنند .

۱ـ میلاد ـ بدنیا آمدن .

ساسانیان

اشکانیان در اواخر سلطنت خود بسبب جنگهای خانوادگی و ناراضی بودن مردم ضعیف شدند . اردشیر بابکان که در این موقع بر قسمتی از فارس حکومت می‌کرد از اطاعت اشکانیان سر پیچید[1] و با اردوان پنجم آخرین پادشاه آن سلسله بجنگ پرداخت و او را مغلوب[2] ساخت .

اردشیر سلطنت خاندان اشکانی را منقرض[3] کرد و خود بپادشاهی تمام ایران رسید . بعد از اردشیر اولاد او یکی بعد از دیگری بسلطنت رسیدند و سلسلهٔ تازه‌ای از پادشاهان ایرانی تشکیل شد . چون جدّ اردشیر ساسان نام داشت این سلسله را ساسانیان می‌گویند .

اردشیر با رومیان که در آنزمان نیرومند بودند و لشگر منظمی داشتند جنگید و آنان را شکست داد . این پادشاه در اصلاح اخلاق مردم و آبادی ایران کوشید ؛ لشگر را مرتب و کشور را آرام ساخت . اردشیر دین زردشت را مذهب رسمی ایران کرد .

۱ـ نافرمانی کرد ۲ـ مغلوب ساخت ـ شکست داد ۳ـ منقرض کردن ، پایان دادن و از بین بردن .

شاپور اوّل

پس از اردشیر مؤسّس[1] سلسلهٔ ساسانی پسرش شاپور اوّل بسلطنت رسید.

این پادشاه با رومیان جنگهای بسیار کرد و عاقبت آنان را شکست داد در یکی از جنگها امپراطور روم را که والِرین نام داشت با عدّه ای از رومیان اسیر کرد. شاپور اسیران رومی را بساختن سدّی بر رود کارُون واداشت.

این پادشاه آبادانی کشور بسیار علاقمند بود. شهر شاپور که خرابه های آن در نزدیکی کازرون فارس باقی مانده از بناهای اوست.

شاپور مَردی شجاع[2] و با اراده بود. مردم ایران بسیار او را دوست می داشتند.

پُرسش:

سر سلسلهٔ ساسانیان کیست؟ شاپور اوّل کیست؟ والِرین که بود؟ شاپور چگونه پادشاهی بود؟ اسیران رومی را بچه کار واداشت؟ کدام شهر از بناهای اوست؟ کازرون کجاست؟

۱- بُنیادکننده ۲- دلیر.

شاپور دوّم

یکی از پادشاهان بزرگ ساسانی شاپور دوّم است که هفتاد سال سلطنت کرد .

عربها شاپوررا « ذوالاکتاف[1] » لقب داده اند . شاپور هنگام مرگ پدرش هنوز متولد نشده بود و در آنموقع در خاندان ساسانی مردی که لایق پادشاهی باشد وُجود نداشت . بنابراین بزرگان کشور منتظر شدند تا بدنیا آمد و تاج را بر گهوارهٔ او بستند .

درزمان کودکیِ شاپور اوضاع کشور آشفته[2] بود وخصوصاً عربها بجنوب ایران دست اندازی وقتل[3] و غارت می کردند .

چون شاپور بزرگ شد کشتیهایی بآبهای خلیج فارس انداخت و با عربها جنگید و آنها را سخت تنبیه[4] کرد .

پس از این جنگ عربها تا مدّت زیادی جُرأت تجاوز بایران را نداشتند .

شاپور با رومیان نیز چندین جنگ کرد و قسمتهایی را که پیش ازاو

۱- دارای شانه ها - چهارشانه ۲- پریشان ۳- کشتن ۴- مجازات .

بدست رومیان افتاده بود پس گرفت .

در زمان سلطنت شاپور دوّم ایران بسیار نیرومند گردید .

شاپور ذوالأکتاف یکی از پادشاهان بزرگ ساسانی است و اورا شاپور کبیر[1] هم خوانده اند .

پرسش : ۱- شاپور چه وقت بپادشاهی رسید ؟ ۲- در آیام کودکی شاپور کشور ایران در چه حال بود ؟ ۳- عربها چه کردند ؟ ۴- شاپور با عربها چه کرد ؟ ۵- در جنگ با رومیان چه کرد ؟ ۶- مدّت پادشاهی شاپور چند سال بود ؟ ۷- شاپور دوّم بچه لقب خوانده می شود ؟



۱- بزرگ .

بهرام گور

یکی از پادشاهان معروف سلسلهٔ ساسانی بهرام پنجم است . گفته اند که چون این پادشاه میل فراوان بشکار گور خر داشت او را بهرام گور نامیده اند.

بهرام با وجود دلبستگی بشکار و موسیقی و تفریحهای دیگر از کار غافل نبود .

در زمان او قبایلی[1] از ترکستان[2] بخراسان تاختند ، بسیاری از مردم آنجا را کشتند و اموال آنان را بغارت بردند ؛ بهرام بخراسان شتافت و ترکان را مغلوب ساخت و آنان را از خراسان بیرون راند .

پرسش :

۱ـ بهرام پنجم از پادشاهان کدام سلسله بود ؟

۲ـ چرا او را بهرام گور می گویند ؟

۳ـ در زمان او کدام طایفه بخراسان تاختند و چه کردند ؟

۴ـ بهرام با غارتگران چه کرد ؟

۱ـ قبایل : قبیله ها و طایفه ها ۲ـ ترکستان در شمال و مشرق خراسان است .

انوشیروان عادل

یکی از پادشاهان بزرگ سلسلهٔ ساسانی خسرو[1] اوّل انوشیروان عادل است که از عدل و داد او داستانها می گویند .

این پادشاه با دشمنان خارجی ایران جنگهای بسیار کرد . در همهٔ آنها فاتح شد و افتخار زیاد برای کشور ما فراهم ساخت .

در زمان این پادشاه دو دسته از دشمنان ایران یکی ترکان در مشرق و دیگر رومیان در مغرب به قصد تصرّف کشور بر ایران تاختند . اما انوشیروان هر دو گروه را شکست داد و رومیان را مجبور کرد که هر ساله مبلغی باج[2] بایران بپردازند .

انوشیروان پادشاهی دانش دوست و هنرپرور بود . چنانکه دانشمندان رومی را که بایران پناه آورده بودند باکمال احترام پذیرفت .

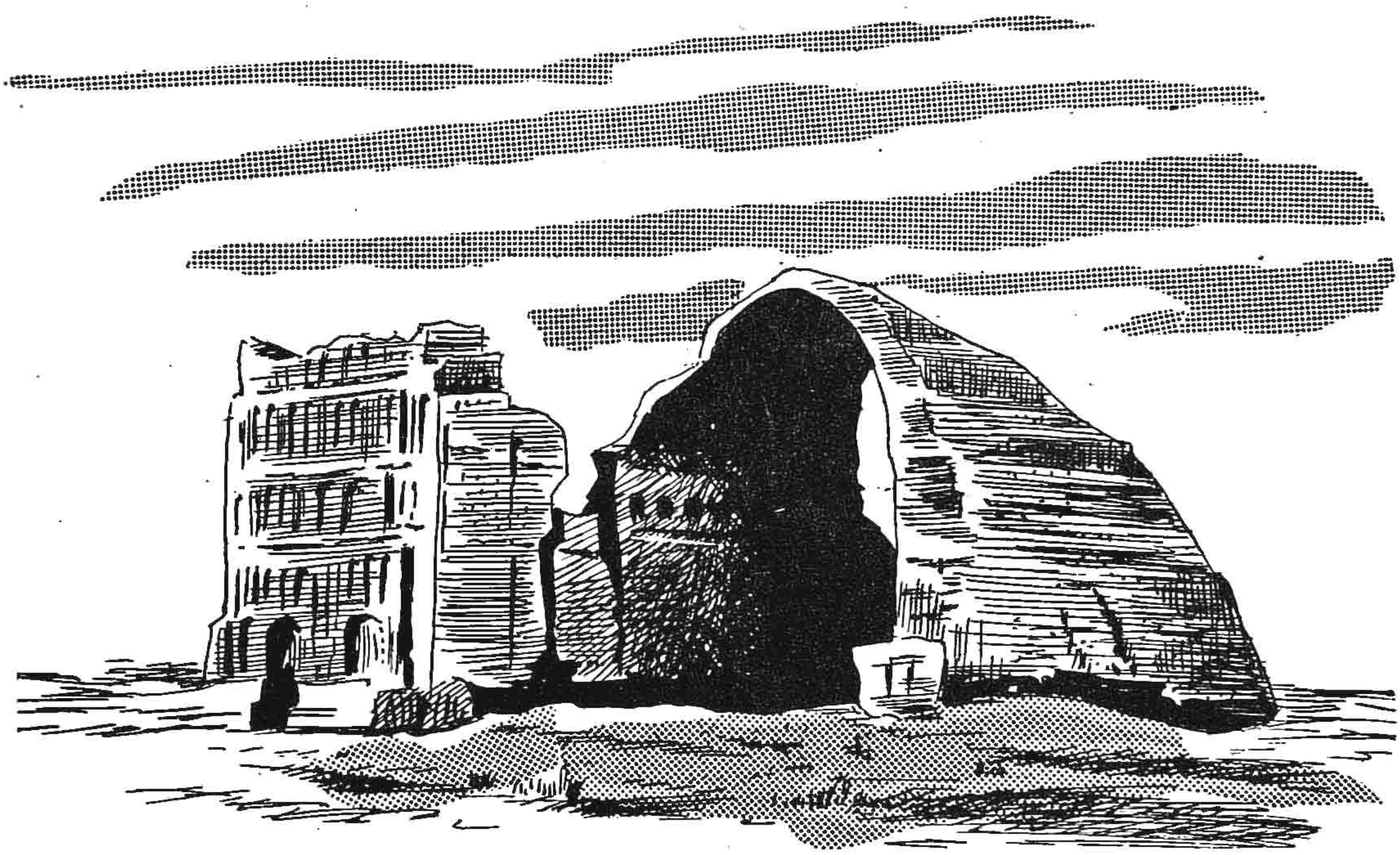
بدستور او کتاب معروف کَلیله و دِمنَه را از هندوستان آوردند و بفارسی ترجمه کردند . دانشمندان ایران نیز خود فصلهایی بر آن کتاب افزودند . دانشگاه بزرگ گُندی شاپور در خوزستان در زمان این پادشاه

۱- خسرو را بزبان عربی کِسرٰی می گویند . ۲- مالیات .

رونق گرفت . زراعت و تجارت هم در زمان این پادشاه پیش رفت .

حضرت رسول اکرم صَلّیَ اللهُ عَلَیهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ[1] پیغمبر مسلمانان در زمان این پادشاه ولادت یافت .

بنای باشکوه طاق کِسرَی یا ایوان مدائن که ویرانهٔ آن در تیسفون[2] کنار دجله هنوز باقی است در زمان انوشیروان شروع شد و در زمان سلطنت خسرو پرویز بپایان رسید .



۱ـ درود و سلام خداوند بر او و خاندان او باد ۲ـ پایتخت ساسانیان .

یزدگرد سوّم

سلطنت خسرو پرویز نوادهٔ انوشیروان بیشتر بجنگ گذشت . جنگهای او گذشته از آنکه نفعی بایران نرسانید مملکت را نیز بی اندازه دچار ضعف و ناتوانی کرد .

چون سلطنت بیزدگرد سوّم رسید اوضاع کشور بسیار آشفته بود . یزدگرد با نیّتی پاک می خواست باین پریشانی سامانی بخشد امّا کوششهای او بجایی نرسید زیرا علاوه بر جنگهای پادشاهان پیش بلاهای تازه مانند طاعون و سیل بدبختی مردم و ضعف مملکت را افزون ساخته بود .

در چنین موقع عربها بایران تاختند و نیروی عظیم یزدگرد را پس از چند جنگ مهم شکست دادند .

یزدگرد بسمت خراسان فرار کرد و در مَرْو بدست آسیابانی کُشته شد و سلسلهٔ بزرگ ساسانی منقرض گردید .

عرب و عربستان

در جنوب غربی کشور ما شبه جزیرهٔ بزرگی است بنام عربستان .
این شبه جزیره کم جمعیّت و غالب قسمتهای آن بیابان بی آب و علف است .

این شبه جزیره خیلی گرم و سوزان است و فقط در نواحی نزدیک دریا دارای آب و هوای بهتر است . مردم این سرزمین بیشتر چادرنشین و بیابان گرد بوده و از راه گلّه داری و زراعتِ خرما و قهوه زندگی و در هر فصل از یک ناحیه بناحیهٔ دیگر کوچ می کردند . در صحرای عربستان چشمه های کوچکی هست که مردم صحرانشین چادرهای خود را در اطراف آن برپا می کنند و گلّه های خود را آنجا می چرانند . آبادیها و شهرهای بزرگ عربستان بیشتر نزدیک دریا بُنیاد[1] شده است .

مکّه و مدینه از شهرهای معروف عربستان است .

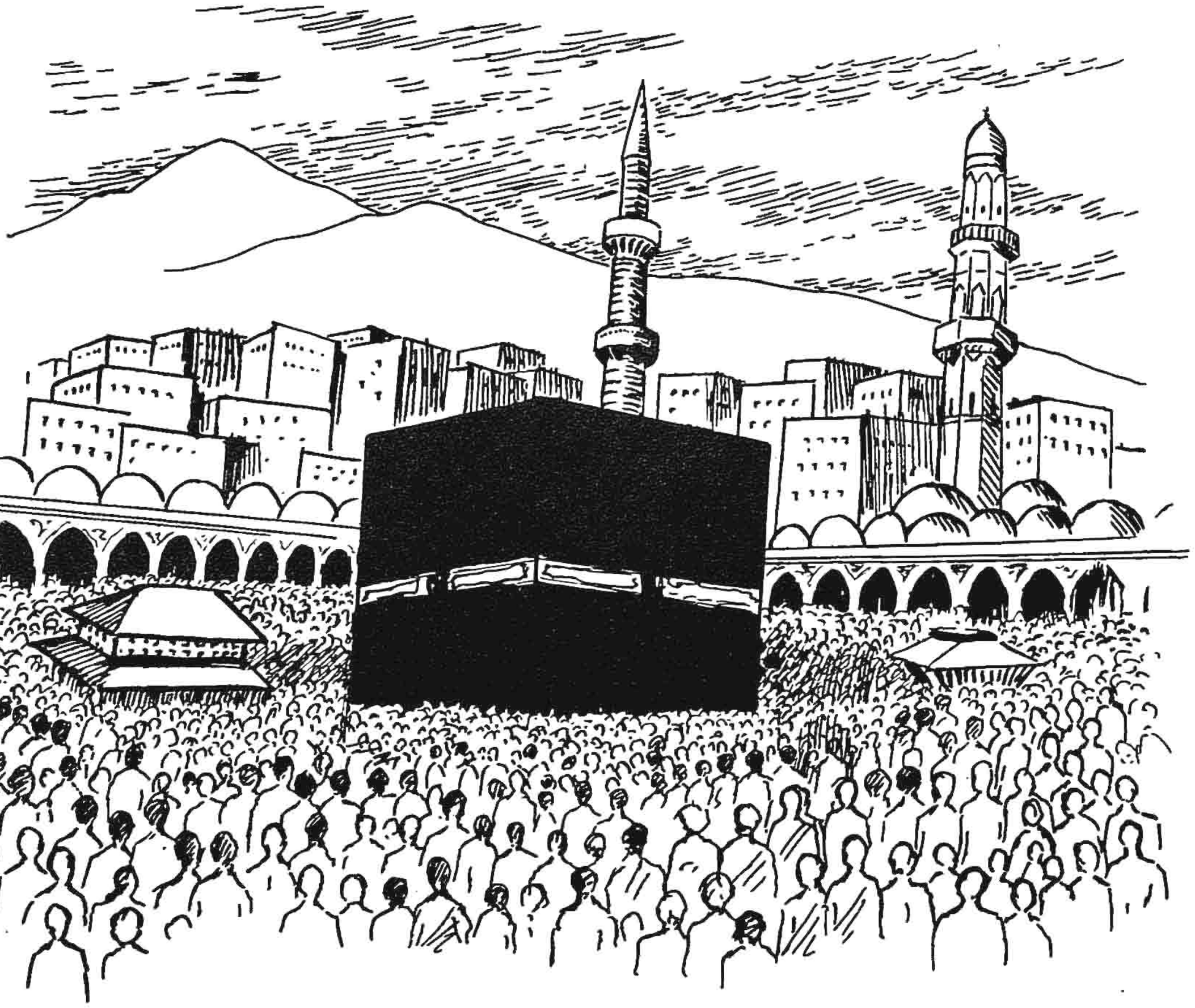
اعراب چندین قبیله بودند که یکی از آنها قریش بود ، این قبیله ها بیشتر

۱ـ بنیاد شده : ساخته شده .

وقت خود را بجنگ با یکدیگر می گذراندند .

مکّه بزرگترین شهر مذهبی و تجاری اعراب قبل از اسلام بود و قبیله های بت پرست عرب در آنجا بُتهای خود را نگاه می داشتند و می پرستیدند و همه ساله در وقت معیّن بزیارت بُتهای خود و انجام دادن کارهای مذهبی بمکّه می رفتند .

بیشتر اعراب قبل از اسلام بُت پرست و مُشرک بودند و بُتهای بزرگ آنان در مکّه بود ، کسی که این قوم گمراه و بُت پرست را بپرستش خدای یگانه راهنمایی فرمود و آنان را از جهل و غفلت نجات داد پیغمبر اسلام محمّد بن عبدالله صلّی الله علیه و آله بود .



حضرت محمّد «ص»

یکی از قبیله[1] های معروف عرب قبیلهٔ قریش بود . افراد این قبیله در مکّه و اطراف آن ساکن[2] بودند و بر خانهٔ کعبه ریاست داشتند . پیغمبر ما حضرت محمّد صلّی الله علیه و آله وسلّم از قبیلهٔ قریش است .

آن حضرت در سال چهلم پادشاهی انوشیروان عادل بدنیا آمد و شش ماهه بود که پدرش عبد الله درگذشت . جدّش[3] عبد المطّلب او را نگهداری کرد و پس از وفات عبد المطّلب عموی حضرت محمّد «ص» ابوطالب سرپرستی او را بر عُهده گرفت .

آن حضرت از پانزده سالگی مشغول تجارت و داد و ستد گردید این کار را با پاکی و درستی انجام داد و با امانت معروف شد و از طرف یکی از زنانِ بزرگ عرب بنام خدیجه برای تجارت بشام سفر کرد .

چندی بعد خدیجه به عقد ازدواج آن حضرت در آمد .

حضرت محمّد «ص» در داد و ستد و معاشرت با مردم چنان

۱ـ قبیله : طایفه ـ خانواده ۲ـ منزل داشتند ۳ـ پدر پدر ـ نیا

با مانت و راستی رفتار کرد که او را محمّد امین[1] گفتند و هر کس هر چیز قیمتی داشت با مانت با و می سپرد .

پرسش :

۱ـ شخصی که سرپرستی پیغمبر را در کودکی بر عُهده داشت کیست ؟

۲ـ حضرت پیغمبر «ص» از پانزده سالگی بچه کار مشغول شد ؟

۳ـ چرا سفرِ شام کرد ؟

۴ـ بچه سبب او را امین گفتند ؟

۱ـ دُرستکار .

بعثت[1] حضرت محمّد (ص)

حضرت محمّد «ص» از آغاز جوانی از بُت و بت پرستی بیزار بود . در چهل سالگی از طرف خداوند بپیغمبری برگزیده شد و مأمور گشت که مردم را بتوحید یعنی پرستش خدای یکتا دعوت کند .

اوّل کسیکه این دعوت را قبول کرد و بحضرت گروید خدیجه بود سپس حضرت علی علیه السّلام فرزند ابوطالب که در آن موقع یازده ساله بود بآن حضرت ایمان آورد .

چندی بعد پیغمبر «ص» دعوت را علنی[2] فرمود و آشکارا مردم را بدین اسلام خواند . در ابتدا مردم مکّه و خاندان قریش با پیغمبر «ص» بدرفتاری نموده و حتّی قصد جان او کردند[3] . حضرت ناگزیر درصدد برآمد که از مکّه بیرون برود و بخواهش بعضی از مردم مدینه که تازه مسلمان شده بودند بآنشهر رفت .

سفر پیغمبر (ص) را از مکّه بمدینه هجرت می گویند و ابتدای تاریخ ما مسلمانان است . امسال سال ۱۳۳۹ هجری شمسی یعنی هزار و سیصد و سی و نُهمین سال هجرت پیغمبر «ص» از مکّه بمدینه می باشد .

۱- برگزیده شدن بپیغمبری ۲- ظاهر - آشکار ۳- خواستند او را بکشند .

پیشرفت اسلام پس از هجرت پیغمبر

حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلّم در مدینه یاران و پیروان زیاد یافت و کار او در دعوت[1] مردم بدین اسلام قوّت[2] گرفت . چون دشمنان اسلام که بیشتر در مکّه بودند این دین را قبول نمی کردند از طرف خداوند بپیغمبر امر شد که با بُت پرستان و دشمنان دین بجنگ پردازد .

پیغمبر «ص» با دشمنان اسلام جنگها کرد عاقبت بر مکّه دست یافت و بتهای خانهٔ کعبه را از بین برد و بجای بُت پرستی پرستش خدای یگانه را معمول ساخت .

از آن پس آوازهٔ اسلام و مسلمانان همه جا رسید و چیزی نگذشت که بیشتر مردم عربستان مسلمان شدند .

پیغمبر در سال یازدهم هجرت[3] در مدینه رحلت فرمود .

قبر آنحضرت در مدینه زیارتگاه مسلمانان جهان است .

۱ـ خواندن ۲ـ بالا گرفت ـ نیرو گرفت ۳ـ وفات .

آموزگاران سال قمری را بدانش آموزان گوشزد کنند و بگویند که امسال مطابق کدام سال قمری می باشد .

حضرت محمد صلی الله علیه و اله وسلّم در اخلاقِ نیکو نظیر نداشت و تمام صفات خوب در او جمع بود :

برای راهنمایی مردم هرگونه رنج و زحمت را تحمّل می کرد .

در مهربانی و خوشرفتاری با کوچک و بزرگ بیمانند بود . با فقیران می نشست و برمی خاست و با آنان هم غذا می شد .

یتیمان را نوازش و بیماران را عیادت[1] می فرمود . بحدّی گذشت داشت که از دشمنان هم کینه در دل نمی گرفت بلکه با نیکی و بخشش دشمنان را دوست و سرکشان را رام می ساخت و از تجمّل[2] بیزار بود و لباس ساده می پوشید .

با مقام بلندی که داشت بسیار باحیا و فروتن بود . هرقدر مقام طاهری او بالاتر می رفت بر فروتنی او افزوده می شد .

در سلام کردن ، بر کوچک و بزرگ پیشی می گرفت . پیران و دانشمندان را

۱ـ دیدار بیمار ۲ـ ظاهر آرائی .

بسیار احترام می‌کرد. حتم خود را فروتر می‌خورد.

از غیبت، دروغگویی، سخن‌چینی، فریب دادن، ترشرویی، تکبر و گفتن کلمات زشت و ناهنجار[1] دوری می‌جست.

شبها را در عبادت و راز و نیاز با آفریدگار جهان بسر می‌برد. همیشه از خدا می‌خواست که او را در کار خوب کمک کند و از کار بد باز دارد. با اهل خانه در کارها یاری می‌کرد. مردم را بمساوات و برابری و عدل و داد می‌خواند.

این اخلاق و صفات نیک مردم را شیفته او ساخت و دین و آیین او بزودی رواج یافت.

مسلمان حقیقی کسی است که صفات پیغمبر اسلام «ص» را سرمشق قرار دهد و بآن عمل کند.

۱- زشت - زننده

دین اسلام

دستورهایی که پیغمبران از جانب خدا بمردم می دهند تا در زندگانی سعادتمند شوند دین نامیده می شود .

دین اسلام هم همان تعلیماتی است که پیغمبر بزرگ اسلام برای راهنمایی بشر آورده است .

دین اسلام دارای اُصول و فروعی است (۱) و چون اُصول بمعنی ریشه ها و فروع (۲) شاخه ها است قسمتهایی که بدون آن نمی توان مسلمان بود اُصول دین است.

توحید . نبوّت و معاد اصول دین عدل و امامت اصول مذهب و جمعًا توحید ، عدل ، نبوّت ، امامت و معاد پنج اصل دین و مذهب و بدین شرح است :

۱ـ توحید یا یکتایی مقصود آن است که خدا یکی است و شریکی ندارد .

۲ـ عدل یعنی خدا عادل است .

۳ـ نُبوَت یعنی خدا پیغمبران را برای راهنمایی مردم فرستاده است .

۴ـ امامت یعنی بعد از پیغمبر اماماني هستند که دین را بمردم می آموزند .

۵ـ معاد یعنی همه بعد از مُردن زنده می شوند و پاداش کارهای نیک و کارهای بد خویش را می بینند .

۱ـ اصول چیزهایی است که باید بآن اعتقاد داشت . ۲ـ فروع چیزهایی است که باید بآن عمل کرد

امام (پیشوای دین)

کسی که بخواهد دستورهای دین را بداند و بآنها عمل کند لازم است : امام را بشناسد ، از امام پیروی کند و آنچه او می گوید اطاعت نماید .

از پیغمبر «ص» چنین نقل شده : « هر کس بمیرد و امام خود را نشناخته باشد در گمراهی بسر برده و نادان مُرده است . »

بعد از پیغمبر ، امام مردم را براه راست راهنمایی می کند .

دین خدا را بمردم می آموزد و خداشناسی و خداپرستی را در میان مردم رواج می دهد .

امام همیشه راست می گوید ، کار نیک بجا می آورد . از کارهای بَد دوری می گُزیند .

امام همهٔ احکام دین دانا و در همه وقت پرهیزگار است .

امام بمردم مهربان و در راه خدا فداکار است .

امام های ما دوازده اند که اوّل آنها علی « ع » است .

۱ - حضرت علی علیه السّلام

علی علیه السّلام[1] فرزند ابوطالب و پسرعمّ حضرت رسول «ص» است. آنحضرت ۲۳ سال قبل از هجرت، در سیزدهم ماه رجب بدنیا آمد. او درمیان مردان آولین کسی است که بپیغمبر ایمان آورد و با او نماز خواند.

حضرت علی «ع» پیشوای مسلمانان و امام اوّل شیعیان است. او تربیت شدهٔ پیغمبر اکرم و داماد آن حضرت بود. علی علیه السّلام در راه حمایت[2] رسول[3] خدا و پیشرفت دین اسلام فداکاریها و جانفشانیهای بسیار کرد.

حضرت علی «ع» بواسطهٔ ایمان کامل و صفات حمیده[4] ای که داشت نزد پیغمبر «ص» بالاترین مقام را داراشد بطوریکه او را برادر خواند و بجانشینی خود برگزید[5]. پس از رحلت حضرت رسول ابوبکر و پس عمر و عثمان خلیفهٔ مسلمانان شدند.

علی علیه السّلام پس از عثمان بخلافت نشست.

---

۱ - سلام بر او باد ۲ - محافظت - نگاهداری ۳ - فرستاده ۴ - صفتهای پسندیده ۵ - انتخاب کرد.

حضرت علی «ع» در زمان خلافت خود در مصرف[1] بیت‌المال[2] مسلمین بحدی دقت می فرمود که بنزدیکان و خویشان خود هم دیناری بیشتر از حقشان نمی پرداخت و حکومت[3] ظالم را بر مردم برای یک لحظه[4] هم روا نمی داشت. اینگونه رفتار باعث[5] شد که مردم نفع[6] پرست چون از شجاعت و حق پرستیِ آن حضرت بیم داشتند با او دشمن شدند و پنهانی در بر انداختنِ او کوشیدند. عاقبت عبدالرحمن بن مُلجم در ماه رمضان سال چهلم هجرت در مسجد هنگام نماز ضربتی بر او وارد ساخت و آن بزرگوار شهید شد.

حضرت علی «ع» در شجاعت بیمانند بود امّا فقط در راه خدا شمشیر می کشید. در دانش و فضیلت[7] نظیر نداشت؛ سخنان آن حضرت در کتاب نَهجُ البَلاغه بهترین گواه تقوی و فکر بلند اوست. در کَرَم[8] و بخشش بر همه مقدّم بود و هرچه بدستش می رسید بینوایان می داد؛ یتیمان را سرپرستی

۱- خرج کردن ۲- مالی که بهمهٔ مسلمانان تعلق دارد ۳- فرمانروائی
۴- زمان بسیار کوتاه ۵- سبب ۶- سُود ۷- صفتِ نیکو
۸- بزرگواری.

می کرد .

درنظر او زر[1] و سیم[2] ارزش نداشت چنانکه دشمنانش هم تصدیق کرده اند که درنزد علی «ع» کوه زر و پَر کاه یکسان بوده است .

از حیله و نیرنگ[3] برکنار بود و در راه پیشرفت دین از هیچ مشکل نمی هراسید[4] .

بطور خلاصه آن حضرت در رفتار و صفات نیکو نمونهٔ کامل انسانیت و مسلمانی است .

۱ـ طلا ۲ـ نُقره ۳ـ مکر و خُدعه ۴ـ نمی ترسید .

۲ـ امام حسن علیه السلام

خداپرستی و پاکدامنی و خوشخویی حضرت حسن «ع» در زمان خود از همه مردم بیشتر و بالاتر بوده است.

امام حسن «ع» بیست و پنج بار پیاده بمکّه مشرّف شده است.

دو یا سه بار دارایی خود را در راه خدا با فُقرا قسمت کرد، نیمی از هرچه داشت بمستمندان داد و نیمی برای خود نگهداشت، حتّی از دو جفت کفش خود جُفتی را که بهتر بود بفقیر می داد و جفت دیگر را برای خود نگاه می داشت.

۳ـ امام حسین علیه السّلام

در اخلاق نیک و صفات پسندیده هیچکس با حضرت امام حسین «ع» برابر نبوده است.

در همه دنیا کسی مانند حسین «ع» برای نگهبانی دین و پشتیبانی از حقّ و بر انداختن ظلم و رَواج عدل فداکاری و از خودگذشتگی نداشته است.

حسین «ع» بنیازمندان و بیچارگان بسیار همراهی می کرد که آبروی آنان نریزد. شخصی نزد امام حسین «ع» رفت تا از آن حضرت حاجتی بخواهد؛ حضرت

برای اینکه آن شخص خجالت نکشد فرمود : حاجت خود را بزبان مگو و آنچه می خواهی بنویس . آن شخص نوشت که فلان کس پانصد دینار از من طلب دارد و بسختی از من مطالبه می کند چون من اکنون ندارم و نمی توانم بدهم با و بفرما مرا مهلت دهد تا قرض خود را تهیّه و اَدا کنم .

حضرت امام حسین « ع » پس از خواندنِ نامه بخانه رفت و هزار دینار آورد و گفت : پانصد دینار از آنرا بطلبکار خود بده و پانصد دینار دیگر را برای زندگانیِ خویش سرمایه ساز .

آنگاه فرمود : «جُز از سه کس حاجت مخواه» :

کسی که دین داشته باشد .

کسی که مُروّت و مردانگی داشته باشد .

کسی که باشرف و بزرگوار باشد .

از سُخنان آن حضرت است :

۱- مرگ با عزّت بهتر از زندگانی در ذلّت است .

۲- مرگ بهتر است از ننگ و ننگ بهتر از رفتن بدوزخ است .

۴ـ امام زین العابدین علیه السّلام

حضرت امام زین العابدین «ع» بیشتر اوقات بعبادت و دستگیری از بیچارگان مشغول بود.

به بسیاری از خانواده ها بی آنکه شناخته شود کمک می کرد. هنگام ناهار و شام کودکان یتیم و مردم زمین گیر و بینوایان از کار افتاده را بر سر سفرهٔ خود می نشانید و خود با آنان غذا می خوراند.

زین العابدین «ع» وقتی جوانان را می دید که بتحصیل علم مشغولند، آنان را بخود نزدیک می ساخت و می گفت: آفرین بر شما! شما ذخیره و گنجینه های دانش هستید، اگر امروز کوچک بنظر می آیید، بزودی بزرگان مردم آینده خواهید بود.

۵ـ امام محمّد باقر علیه السّلام

حضرت باقر «ع» در زمان خود از همه کس عالمتر بود. یکی از دانشمندانِ بزرگ درباره اش گفته است: «بزرگترین علما در برابر آن حضرت مانند کودکی در برابر استاد خود بود.

از سخنان آنحضرت است:

۱ـ من کسی را که در کارهای دنیا تنبل باشد دوست ندارم ، زیرا هرکس در کار دنیا تنبل باشد در کار آخرت تنبل تر است .

۲ـ تا گیاهی را نشناسی که چیست بو مکن و مخور .

۳ـ از ظرفی که نمی دانی در آن چه می باشد میاشام .

۴ـ جُز با کسی که می شناسی بسفر مرو و از آدم ناشناس برحذر باش .

۶ـ امام جعفر صادق علیه السّلام

حضرت صادق «ع» مسائل دین را بیشتر از همه روشن ساخته و بسیار کس را دین و دانش آموخته و پرورش داده است .

شاگردان آن حضرت در حدود چهار هزار نفر بوده و از آن بزرگوار علم فراگرفته اند

حضرت صادق «ع» مانند امامان دیگر کار می کرده و کسانی را که برای تحصیلِ معاش بکار می پرداخته اند دوست می داشته و تشویق می فرموده است .

شخصی گفته است : یکی از روزهای گرم تابستان بدیدم حضرت صادق «ع» در باغ خود کار می کند ؛ گفتم با مقام بلندی که ترا نزد خدا هست و با خویشاوندی نزدیکی که با پیغمبر «ص» داری آیا باید در روزی باین گرمی خود را چنین برنجمت افکنی؟

پاسخ داد : من ازخانه بیرون آمده ام که کار کنم ومعاش خود را بدست آورم تا از دیگران بی نیاز گردم .

دیگری گفته است : حضرت صادق «ع» را دیدم لباس کار برتن و سبدی در دست دارد و در بوستان خود درحالی که عرق می ریزد، بکار مشغول است، گفتم : آیا ممکن است بیل را بمن بدهید تا این کار را بجای شما انجام دهم ؟ گفت : من دوست دارم که مرد در راه تحصیل معاش، خودش کار کند واز گرمای آفتاب آزار بیند .

ازسخنان حضرت صادق «ع» است :

۱ـ درکارها تأمل کن وتا کاری را درست نسنجی بآن اقدام مکن .

۲ـ مؤمن باید عزت خود را نگهدارد ونباید خود را خوار وذلیل سازد .

۳ـ خدا خواب زیاد و بی کاری را دشمن می دارد .

۷ـ امام موسی کاظم علیه السلام

صفات پسندیدهٔ حضرت کاظم «ع» نیز زیاد است .

امام موسی کاظم «ع» شبها زنبیلی پر از خرما وآرد ومقداری پول برمی داشت

وبدرِخانه های نیازمندان مدینه می برد وبطوری که اورانشناسند بآنان می داد.

ازسخنان آنحضرت است :

۱- ازخدا بترس وحق بگو گرچه هلاک تو درآن باشد؛ زیرا عاقبت نجات تو درآن است .

۲- ازخدا بترس و باطل را واگذار گرچه نجات تو درآن باشد ، زیرا عاقبت هلاک تو درآن است .

۳- کسی که درزندگانی میانه روی وقناعت داشته باشد، نعمت برایش می ماند وکسی که زیاده روی واسراف کند، خدانعمت راازاومی گیرد .

۸ - امام رضا علیه السلام

یکی ازبزرگان درباره حضرت رضا «ع» چنین گفته است :

(هرگزکسی ازآن حضرت آزاری ندید . هیچ گاه بزیردستان وخدمتگزاران درشتی نکرد وبایشان بدنگفت .

هیچ وقت ندیدم که آب دهان بیندازد . هرگز ندیدم بصدای بلند بخندد، خنده اش تبسم بود وبس .

هرگاه در خلوت بود و سفره گسترده می‌شد همه خدمتگزاران تا دربانان و مهتران را بر سر سفرهٔ خود می‌نشانید و با آنان غذا می‌خورد .

کم می‌خوابید ، بیشتر شبها تا صبح بیدار و بعبادت پروردگار مشغول بود . بسیاری از روزها روزه می‌داشت .

بمردم زیاد بخشش می‌کرد . در شبهای تاریکی آنکه کسی آگاه شود بدر خانهٔ بینوایان و نیازمندان می‌رفت و از آنان دستگیری می‌کرد .... ،

حضرت رضا «ع» وقتی می‌خواست غذا بخورد می‌فرمود قدحی بزرگ می‌آوردند از هر غذایی مقداری در آن می‌ریختند و چون ظرف پُر می‌شد، می‌فرمود آنرا برای فقیران ببرند . آنگاه خودش بغذا خوردن شروع می‌کرد .

از سخنان حضرت رضا «ع» است :

۱- دوست هرکس عقل او و دشمن هرکس جهل اوست .

۲- مهربانی با مردم ، نیمی از خردمندی است .

۳- خدا قیل و قال و تباه ساختن مال و بسیاری سؤال را دشمن می‌دارد .

۹ـ امام محمد تقی علیه السلام

از حضرت جواد «ع» (امام محمد تقی) در همان زمان کودکی کرامات زیاد ظاهر گشته است؛ با دانشمندان بزرگ در مسائل علمی مباحثه می کرده و بر آنان غلبه می یافته است.

از سخنان آنحضرت است:

۱ـ مؤمن وقتی عزیز است که از مردم بی نیاز باشد.

۲ـ با مردم بد ذات و شریر همنشینی مکن زیرا آدم شریر مثل شمشیر است که دیدارش خوش آیند و آثارش ناپسند است.

۱۰ـ امام علی نقی علیه السلام

صفات خوب حضرت هادی «ع» (امام علی نقی) نیز مانند پدران بزرگوارش بسیار است.

از سخنان آن حضرت است:

۱ـ کسی که خودخواه و خودپسند باشد مردم بر او خشمناک خواهند بود.

۲ـ جاه و جلال در دنیا بمال و در آخرت باعمال است.

۳ـ ازکسی که با او صفا نداری ، صفا مخواه و از آنکه با او وفا می‌ورزی وفا مجو و ازکسی که درباره اش بدگمانی ، نصیحت انتظار مدار ؛ زیرا قلب دیگران با تو، مانند قلب تو با آنان است .

۱۱ـ امام حسن عسکری علیه السلام

حضرت عسکری «ع» نیز صفات نیک بسیار دارد و کرامات زیاد از آن حضرت ظاهر گشته است .

حضرت امام حسن عسکری «ع» بیشتر اوقات در زندان خلیفه عبّاسی بوده است کسانی را که بزندانبانی آن حضرت می گماشته اند اشخاصی بَد ذات و شریر بوده اند تا بر آن حضرت سختگیری و دُرشتی کنند . لیکن همان اشخاص با اخلاق و علم و عبادت آن بزرگوار شیفته می گشته و بکلّی اخلاق آنان تغییر می یافته و از نیکان می شده اند .

از سخنان حضرت عسکری «ع» است :

۱ـ اظهار شادمانی نزد شخص غمگین از ادب دور است .

۲ـ بخشش را حدیست که چون از آن بگذرد اسراف باشد ، و دوراندیشی را

اندازه ای است که هرگاه از آن بگذرد ترس باشد ؛ اقتصاد را مقداری است که اگر از آن بگذرد بخل باشد . دلیری را حدّی است که چون از آن تجاوز کند بی باکی باشد .

۱۲ - امام زمان عجّل الله تعالیٰ فرجه

حضرت امام عصر «ع» از هنگام وفات پدر بزرگوارش غایب شد و بحسب اخباری زیاد که از حضرت پیغمبر «ص» و از ائمّه اطهار رسیده است زمانی ظهور خواهد کرد که همه جا را جور و ستم فرا گرفته باشد و چون آن حضرت ظاهر گردد خداپرستی و درستی حکمفرما می شود و جهان از عدل و داد پُر می گردد .

پیروان مذهب و اهل ایمان باید پیوسته ظهور آن بزرگوار را انتظار کشند و برای جانفشانی در رکابش آماده باشند .

بامر مبارک شاهنشاه

این کتاب از طرف سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی طبع

و در اختیار وزارت فرهنگ قرار گرفت تا در میان

کلیهٔ دانش آموزان سراسر کشور برایگان توزیع شود.

خرید و فروش آن اکیداً ممنوع است.

مؤسسهٔ انتشارات فرانکلین

۱۳۳۹